همشهری ماه ■ شماره ۴۴ ■ ویژه‌نامه ایران‌شناسی ■ اردیبهشت ۱۳۸۹
۱۳۲ صفحه ■ ۲۵۰۰ تومان ■ ISSN 1458-6354

همشهری ماه

همراه با پوستر رایگان
جام مارلیک

ویژه‌نامه ایران‌شناسی

سرزمین من



شکوه سرزمین من
گشت‌وگذار در گذشته
هفت هزار ساله ایران

روزی روزگاری چلوکباب
نگاهی به دیروز و امروز میراث
غذایی ایرانیان

**آیا ببر سیبری
همان ببر ایران است؟**

درجست‌وجوی
ببر مازندران

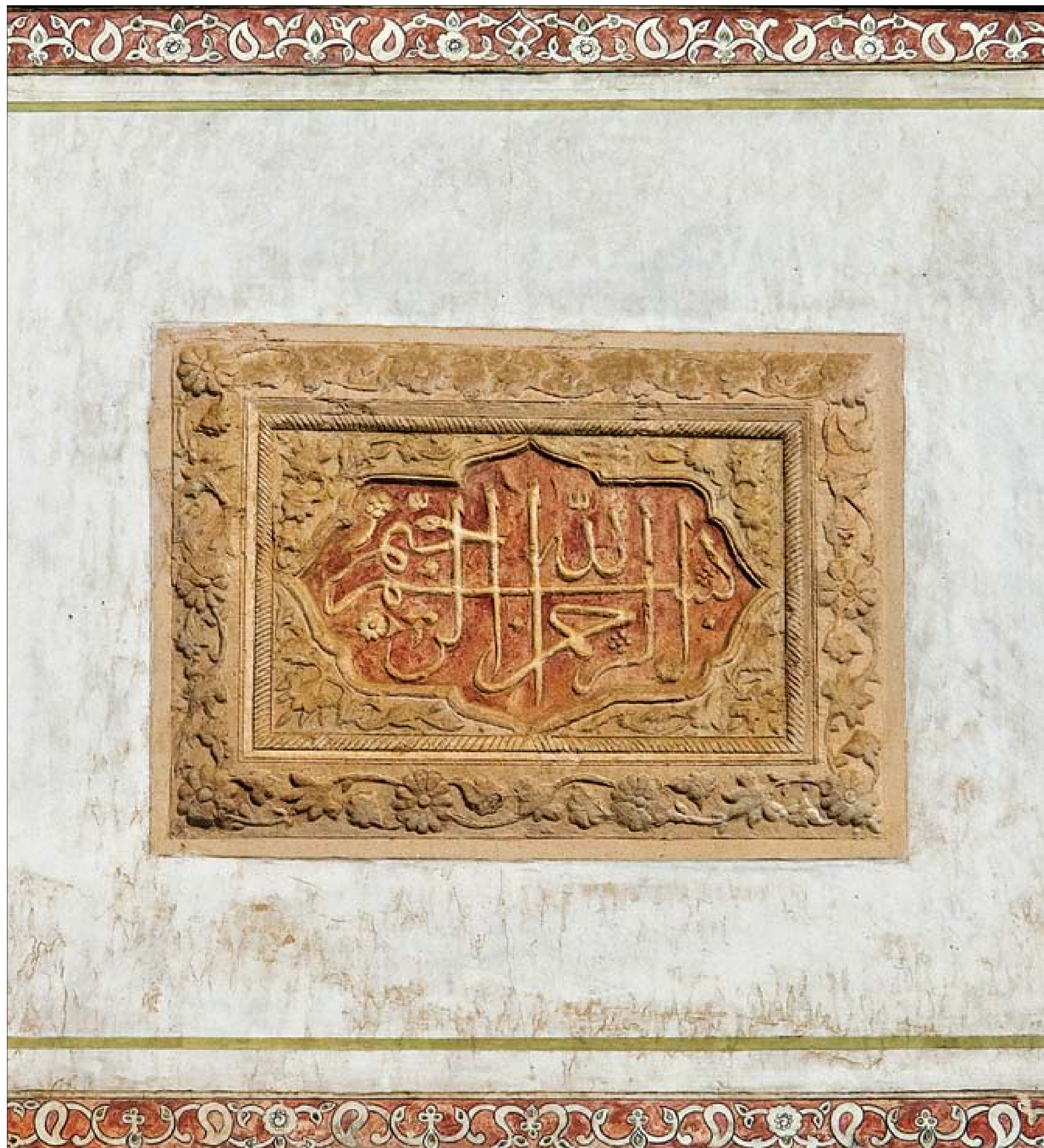
برای اولین بار تصاویری منحصربه‌فرد از ببر ایرانی

{راهنمای سفر}

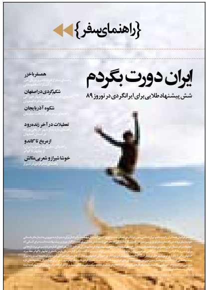
چند پیشنهاد جذاب
برای سفر و وقت‌گذرانی در بهار



علیقلی آقا از بزرگان دربار شاه سلیمان و شاه سلطان حسین صفوی بود. وی در محله بیدآباد اصفهان حمام زیبایی ساخت که به نام خود او نام گذاری شد. این حمام دارای دو بخش بزرگ و کوچک است که هر موقع حمام بزرگ تر مردانه بوده، حمام کوچک‌تر به زنان اختصاص پیدا می کرده و هر دو حمام، وقف مسجد علیقلی آقا بوده است. این حمام تا به امروز در دوره‌های مختلف بازسازی شده است و بسم الله گچ‌بری شده سر در ورودی آن، از آثار هنرمندان دوره قاجار است / عکس: مهدی تمیزی



[بازتاب]



از سفر به پلنگ

شنیدن این خبر که شهر کوچک ورزنه در ایام نوروز امسال میزبان گردشگرانی بوده که هر کدام یک مجله «سرزمین من» در دست داشتند و به قول خودشان کشف این شهر سپیدپوش را مرهون مجله‌اند، خستگی را از تن به در می‌کند. همچنین مکاتبات و تماس‌ها با تحریریه شکی باقی نگذاشت که راهنمای سفرهای نوروزی، موثر بوده و بعضی از مخاطبان سال نو را با «سرزمین من» آغاز کردند و این مسئله جای کلی مسرت دارد. باقی مطالب سرزمین من هم از اظهار لطف مخاطبان بی‌نصیب نماند؛ به خصوص پرونده پلنگ ایرانی که مورد اقبال دو طیف کارشناسان و مخاطبان قرار گرفت.

[بازتاب ویژه]

واکنش‌ها به پرونده پلنگ ایرانی در شماره قبل فراتر از تصور بود. از جمله واکنش جرج شلر که به عنوان برترین طبیعی‌دان قرن بیستم برگزیده شده است. جرج شلر دارنده جوایز جهانی معتبری مثل «یک عمر تلاش» از نشریه نشنال جئوگرافیک، مدال طلای بنیاد حیات‌وحش جهان، جایزه بین‌المللی گیتی، جایزه ملی کتاب آمریکا برای کتاب شیر و جایزه جهانی حفاظت از حیوانات. او یکی از برترین طبیعی‌دان‌های معاصر در زمینه حیات‌وحش است و به‌عنوان برترین طبیعی‌دان قرن بیستم برگزیده شده است.



[پژوهشگر برجسته بین‌المللی محیط‌زیست و متخصص پلنگ]

از اینکه درباره پلنگ مطلبی با این کیفیت خوب و عالی در این نشریه وزین منتشر شده بسیار خوشحالم. عکس‌ها واقعا تاثیرگذار و خوب است. «سرزمین من» کار خود را بسیار عالی انجام می‌دهد.

حسین محمدی
[مدیر کل دفتر حیات‌وحش سازمان حفاظت محیط‌زیست]

افتخار می‌کنم که از خوانندگان «سرزمین‌من» هستم. این نشریه ارزشمند در حوزه میراث طبیعی و فرهنگی در ایران، منحصر به فرد است. پرونده پلنگ ایران بسیار کامل و جامع بود. این حسن سلیقه جای تبریک دارد.

فرج‌الله صبا
[روزنامه‌نگار پیشکسوت]

می‌خواهم از ته دل بگویم: «دست مریزاد!» چرا که شماها، با انتشار «سرزمین من»، آرزوی چندین و چند ساله من و مانندهای مرا برآورده ساختید: «کاش می‌شد نشریه‌ای منتشر شود که ایران را به ایرانیان بشناساند». افسوس که پیمانه‌های درس تاریخ و جغرافیا که در مدارس، تدریس می‌شود، خالی است و مهر و محبتی در دل نمی‌نشاند؛ آن گونه درس‌های دل آزار، نه مایه شناخت «هویت ملی» می‌شود و نه «وحدت ملی» پدید می‌آورد. نه؛ ما هنوز ایران را نمی‌شناسیم. یکی باید بر روان‌های خفته ما تازیانه هشدار بزند و شما، در «سرزمین من» این وظیفه را بر عهده گرفته‌اید. در پایان اجازه می‌خواهم به خاطر پیراهن‌های پاره‌ای که در راه روزنامه‌نگاری پاره‌تر کرده‌ام، یکی، دو نکته را یادآور شوم:

۱ – سرزمین من باید به مسائل روز هم توجهی هوشمندانه داشته باشد، مخصوصا در گزارش‌ها، مثلا چرا درباره کار عظیمی مثل متروی تهران ننویسیم؟

۲ – کمی هم به مسائل هنری و شاد بپردازید. مثلا گزارشی از مراسم متنوع عروسی در نقاط مختلف ایران، عاشیق‌های آذربایجانی، گروه‌های موسیقی محلی و... به خاطر فارسی شسته رفته‌ای که دارید و زبان آمیزاد است نه قلمبه گویی‌های به اصطلاح روشنفکرانه، به همه شماها تبریک می‌گویم.

سرهنگ غلامرضا روشنی
[معاون آموزش راهنمایی و رانندگی تهران بزرگ]

سرزمین من مجله فوق العاده‌ای است و در بازدید کوتاهی که از دفتر این نشریه داشتم دریافتم که این کار محصول تلاش افرادی علاقه‌مند و آگاه است. پیشنهاد می‌کنم تاریخچه راهنمایی و رانندگی را چاپ کنید تا مردم از تاریخچه پلیس راهنمایی و رانندگی باخبر شوند.

علی زرقانی
[روزنامه‌نگار پیشکسوت و ناشر حوزه گردشگری]

مطالب ویژه‌نامه ایران‌شناسی «سرزمین من» را خوب و حرفه‌ای یافتم. نوع نگاه سردبیر محترم و نویسندگان به انضمام تصاویر زیبایی که منتشر کرده‌اید، همگی بازتاب دهنده رشد حرفه‌ای مطبوعات در کشور است که از این بابت جای بسی خشنودی است. بسیاری از آداب و رسوم و ظرفیت‌های کشورمان برای هموطنان بیگانه مانده است و از این بابت هرچقدر چنین نشریاتی در کشور بالنده شوند، می‌تواند در فرهنگ‌سازی برای شناخت کشورمان مؤثر باشد. البته نکته‌ای که نباید از کنار آن بی‌تفاوت گذشت، تجربه تلخ و مشترک عمده مطبوعات منتشر شده از سوی نهادهایی غیر از بخش خصوصی است. متأسفانه این مطبوعه‌ها معمولا با تغییر مدیران و سیاست‌ها، دستخوش تغییر می‌شوند و کارایی خود را به تدریج از دست می‌دهند و چون یخی در برابر آفتاب جلوه می‌کنند.

محمد واشوئی
[مدیر انتشارات ماهی]

در شماره‌هایی که دیدم نسبت به مجله‌های مشابه حرفه‌ای‌تر و پرکارتر هستید. شما تیم حرفه‌ای و دانشمندی دارید که می‌توانید این چنین مجله‌ای را جمع‌آوری کنید. امیدوارم با سنت مجله‌های دولتی یا سیاست‌ها و دیدگاه‌های خاص وزیران، مدیران مسؤول این طور مجلات حرفه‌ای تغییر مسیر ندهند و فارغ از مسائل سیاسی و حاشیه‌ای مجله را درآورند چون این چنین تیم‌های تخصصی واقعا کم پیش می‌آید که بتوانند تشکیل شوند و موفق باشند.



لطفا پوستر را نخرید!

پوستر پلنگ در شماره پیشین بازتاب‌های متفاوتی در برداشت. نامه‌هایی که به دستمان رسید، تماس‌هایی که با مجله گرفته شد و ... همه موید این نکته است. برخی مخاطبان پر و پا قرص مجله هم پوستر اضافی می‌خواستند که ما شرمنده‌شان می‌شدیم. در ضمن فراموش نکنید که پوسترهای ضمیمه مجله رایگان است. این را هم بگوییم که عکاس پوستر پلنگ فریبرز حیدری است که اسمش از قلم افتاده بود.

[از میان نامه‌ها]

■ مریم احمدی؛ دبیر باز نشسته تاریخ و جغرافیا

ما سن و سال گذشته‌ها وقتی می‌خواهیم جوانی را دعا کنیم، می‌گوییم، الهی پیر شوی. حالا هم نیز از خدا می‌خواهم که مجله سرزمین من آنقدر بماند که بشود یک مجله کاملا پیر و سالخورده.

ایران را به ایرانی‌ها شناساندن، وظیفه پدران و مادران و مدرسه و آموزگاران است. اما از تعارف که بگذریم، خود این‌ها هم این سرزمین را خیلی نمی‌شناسند.

یادم می‌آید که چندین دهه پیش وقتی جوان بودم، برای اولین بار و البته بدون هیچ برنامه از پیش ریخته شده‌ای، نصیبم شد تا قشم و هرمز و عروسی کرانه نشین‌های اروندرود را از نزدیک ببینم. آن موقع تازه فهمیدم که ایران کجاست و من ایرانی کی هستم و هموطنان من چه کسانی هستند. تازه فهمیدم که ایران تنها یک کشور نیست، یک قاره است. «سرزمین من» به اندازه آن سفر برای من هیجان انگیز بود و با ذوق و شوق آن را نشان فرزندانم در مهمانی‌های عید دادم.

■ سعید داوری

دوستان عزیز سرزمین من؛ دست مریزاد که حاصل مرارت‌تان، ضیافت چشم و دل و ضمیر ماست. با توجه به اینکه از ابتدای انتشار «سرزمین من» مخاطب و خواننده جدی مجله بوده‌ام، پربیراه ندیدم که نکاتی را پیشنهاد دهم؛ رد یا قبولش با شما که مقدورات و محذورات خود را از یکسو و مقبولات خوانندگان متعدد را از سوی دیگر، بهتر می‌دانید.

۱ – به نظر می‌آید شناختن کشورهایی که با ایران اشتراک فرهنگی دارند، در ارتقای سطح اطلاعات عمومی خوانندگان بسیار موثر و مفید باشد.

۲ – کاش سرزمین من بتواند با اختصاص یک بخش مستقل، در تشویق به دیدار از موزه‌های کشور گام بردارد.

باید به اطلاع شما خواننده محترم برسانیم که سرزمین من در صفحه‌های «خیلی‌دور، خیلی‌نزدیک» خود سراغ کشورهای حوزه ایران فرهنگی رفته است و در آینده شاهد مطالب مرتبط خواهید بود.

و اما در پاسخ به مورد دوم؛ در همین شماره پیش رو، می‌توانید راهنمای بازدید از موزه را در بخش «راهنما» ببینید و بخوانید.

[از میان نامه‌ها]

■ فاطمه معینیان

من شماره ۸ را از طریق دوستان گرفتم و چون مدرس هستم با توجه به رشته خودم دیدم خیلی موشکافانه در مورد جاهای دیدنی ایران توضیح داده‌اید. مجله را سر کلاس بردم و به شاگردانم معرفی کردم و همه از آن استقبال کردند. این مجله با توجه به کیفیت، عکس، مطالب و ...، هنوز متاسفانه شناخته نشده. قطعا اگر نحوه توزیع آن به طوری باشد و تبلیغات در این زمینه وسیع شود شناخت بهتری برای این مجله فراهم می‌کند.

■ دکتر حسین دارآفرین

اولین بار روی کیوسک دیدم، شماره دو که تمساح بود. در مجموع خوب بود چون به مسائل محیط زیست و میراث فرهنگی به صورت کاملا تخصصی در سطح فهم عامیانه و متوسط جامعه پرداخته بودید و این موضوعات مورد علاقه بیشتر ایرانیان است. به نظر من این مجله از نظر ژورنالیستی هم فوق‌العاده وزین و با کیفیت است. در شماره ویژه نوروز مطلب پلنگ و مراسم نوروز که در راهنمای سفر است برایم جالب و ماندنی شد.

مجله قوی و وزین است فقط اگر ممکن است به موقع به دستمان برسد.

■ محسن متین

من از شماره هشت که مطلب عروس دریایی را خواندم مشترک شدم چون مطلب خیلی خوبی بود و از نظر کیفیت چاپ، عکس و مطالب فوق‌العاده است، امیدوارم از این کیفیت کاسته نشود و ... .

■ محمدرضا افشار

از شماره سه مشترک مجله شدم. مجله شما را به این دلیل خریدم که خودم اهل سفر هستم. عکسی که از باداب سورت کار شده بود و جاهای بکری که نشان می‌دهید و کار می‌کنید باعث می‌شود که همه ایرانیان نسبت به ناشناخته‌های کشورشان شناخت کامل پیدا کنند و این خیلی خوب و مفید است. بخش باستان‌شناسی و محیط‌زیست را از همه بیشتر دوست دارم. مطلب گاندو آن‌قدر جالب بود که در ذهنم ماندگار شده است.

پیشنهاد می‌کنم مجله را بیشتر یعنی زود به زود چاپ کنید چون خیلی خوب است و ما منتظریم زود به زود بخوانیم.

[اسامی گروهی از مشترکان جدید سرزمین من]

افرا اقتصاد – دکتر حسین دارآفرین – چاپک – پژمان بازغی – سیدعلی کرباسی – فرهنگ طهماسبی – محسن حسنی – ترابی کتابخانه دانشگاه پیام نور – فاطمه معینیان – صحرایی – آناهیتا علایی – سیدمحمد اخوت – احمدصیاد ملاشاهی – محسن متین – دبیرستان مفید ونک – محمدرضا افشار – سیدعلی محترمی – مرتضی سلیمانی – سیامک شبستری – محمد ببران – پژمان همایون‌راد – سجاد بهجتی – مجیدرضا لقمانی – تقی ناصری – حامد خانپور – حامد صادق‌پور – محمود خدایی – سیداحمد واحدی – کتابخانه و موزه ملی‌ملک – سیدمرتضی فاطمیه – فاطمه‌سادات اصغرزاده احمدی – محمدرضا بیطرف – عرفان صلواتی – مرتضی حاجی‌زاده – سیدعبدالرسول شفیعی – محمدفرخ بیرانوند – احمد مقدادیان – محمدامین قصمی – یاسر مجتهدپور – عبدالله گلبینی – فریبا واثق – سارا کردنوغانی – حامد مهراد – علی زندقشلاقی – پریناز عباسی‌رنجبر – سعید قاسمی‌زادیان – زهرا محمدی‌بیدهندی – احسان صادقی‌نژاد – سید محمدحجازی – مهسا اختیارزاده – عذرا شریف‌پور – سیدمهدی ناجی – علی قاسمی – احسان‌رحمانیان – محمد پارس‌سوری – امیرحسین شریعت‌منش – محمدامین گودرز سرکانی – آرمان مزدایی – حمید حسینی – علیرضا کیامنش – محسن روایی – امیرحسین نوفلی – محمدامین آزادارمکی – احمد شجاع شیرخدایی تهرانی – علی رضاعطوفی – شایان کربندی – محمدحسین ملک‌لو – امیررضا طاهرسلطانی – یونس کریمی – امیرعلی وظیفه – محمدابوالحسینی – محمود اصالت – سجادعباباف – محمدرضا مشایخی – شایان رحیمی – محمدامین ضیاعابدینی – علی‌رضاخوش‌نیازپیرکوهی – ابراهیم موذن‌زاده – هومن نیک‌پور – منصورشیرزاد – احمد شیرمحمدی – حسین‌نصیری – احمدحسین‌زاده – علی احمدی‌راد – جواد میرنژاد – محسن‌میلانی – علیرضا محمد کاظمی – آزاد نعمت‌پور – آسیه یحیی‌پور – سیدمصطفی آهنگرها – محمدشفاعی – حمیدرضابارگاهی.

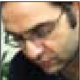
[شما و «سرزمین‌من»]

اگر می‌خواهید درباره موضوع خاصی از سرزمین‌مان بیشتر بدانید و اگر می‌خواهید نادیده‌ها و ناشناخته‌های روستا و شهر خود را به هم میهنانتان معرفی کنید، کافی است به ما خبر دهید.

تلفن: ۸۴۳۲۱۳۲۰
پست الکترونیک:
sarzamineman@hamshahrimags.com

{سرمقاله}

ثبت است بر جریده عالم دوام ما؟



مثل ما و گذشتگانمان، حکایت پدری است که هرآنچه که به کار می‌آید و قابل افتخار است برای فرزندش به ارث گذاشته. اما فرزند میراث پدری را یا نمی‌شناسد و از وجود آن بی‌خبر است، یا خبر دارد اما به کار نمی‌برد. هنگامی که نامی از میـراث فرهنگی به میان می‌آید ایرانیان برای رو کردن بسیار در چنته دارند. هنگامی که نام میراث غذایی به میان بیاید کم نداریم غذاهایی را که می‌توانند پای ثابت منوی جهانی شوند. هنگامی که نام میراث معنوی می‌رود، کم نیست مواردی که می‌توان آنها را به فهرست جهانی اضافه کرد. حتی هنگامی که حرف از میراث جنگی است باز هم ایرانیان چه در تاریخ و چه در حیات معاصرشان دستی بر آتش دارند. اما با همه این دارایی‌ها سرمان آنقدر که باید بلند نیست و آمار ثبتی‌هایمان از رقیبان عقب است. امسال که ایکوموس روزی را برای میراث کشاورزی اعلام کرد کافی بود تا در بندهای توصیفی آن دقیق شویم تا به یاد مراسـم مرتبط با کشـاورزی در ایران و میراث کشـاورزی کشـورمان بیفتیـم. امـا دریـغ از دقیق شـدن دست‌اندرکاران. نکته و غصه اینجاست که در بسیاری از موارد با آنکه مشمول تعریف میراث می‌شویم خودمان به داشته هایمان آگاه نیسـتیم. چه خوب می‌شـود اگر از بین موارد متعددی که موجود است به خوبی در پی ثبت آنها باشیم، تا لااقل در سطح ملی بدانیم که چه‌داریم. پروژه‌های جهانی نیازمند دقت، پژوهش و حسن ارائه اند که متاسفانه در بعضی از موارد به دلیل ضعیف بودن مدارک لازم برای ثبت از قافله عقـب مانده‌ایم و بعضی اوقات نیز خطاهای فاحش داشته ایم. از عدم رفع نقص پرونده‌ها گرفته تا اطلاعات ناقص و یا ناتوانی در ارائه مناسب آنها. مثلا سری به سایت یونسکو که بزنیم می‌بینیم که دست‌اندرکاران وقت پرونده ثبت مسجد امام اصفهان به اشتباه عکس مسجد جامع را برای یونسکو فرسـتاده‌اند و آنها هم بی‌خبر آن را روی سایت گذارده‌اند.

۲۸ اردیبهشـت روز جهانی موزه و میراث فرهنگی اسـت و از همین امروز می‌توان چشم به‌راه بود و دید که مسئولان مرتبط چطور تا سال دیگر بر اساس قابلیت‌ها می‌توانند آمار ثبت را بالا ببرند. تلاشی که بیش از هر چیز به حفظ آثار و معرفی این مرز پرگهر به‌جهانیان کمک خواهد کرد.

●سردبیر

سرزمین من

[همشهری ماه / ویژه‌نامه ایران‌شناسی - ایرانگردی / صاحب‌امتیاز: مؤسسه همشهری]

[گروه مجلات همشهری]

سیدمجید حسینی مدیرعامل
سیداحسان جاهد قائم‌مقام اجرایی
سیدجواد رسولی مشاور مدیرعامل در امور مجلات‌اجتماعی
علیرضا دژدار مدیرکنترل پروژه

گروه مجلات همشهری، ناشر مجلات:
جوان، مثبت، دیپلماتیک، ماه، سرنخ، خردنامه، دانستنیها کتاب داستان همشهری و ویژه‌نامه‌های سرزمین من، پایداری تماشاگر، آیه، بیست‌وچهار، الف و صفرویک

[ویژه‌نامه سرزمین من]

رضا مختاری سردبیر
علی‌شهیدی، محسن‌ظهوری تحریریه
حسین کریم‌زاده دبیرعکس
فاطمه عطائی مدیراجرایی
حامد جابرها مدیرهنری
پوریاامیرزاده، علی‌محافظت‌کارابدی سرپرست‌صفحه‌آرایی
منصوربلدزاده، سعید غفوری صفحه‌آرایی
محمدمهدی رمضانی تصویرسازی
محمدامیرپور، مهدی دادخواه ویرایش
شبنم رضوانی، رومیصا رهبر ویرایش‌عکس
حمیدرضا خاموشی حروفچینی
محمدمهدی زابلی عکس جلد

با سپاس از: ریاست موزه ملی ایران؛ آزاده اردکانی، فیروزه سپیدنامه، مریم رشدی، بابک رجبی، الهه کاویار، مرضیه قاضی‌زاده، علی براتعلی، محمد محمدحسنی، شـورای شـهر نیمه‌ور، انجمن طلوع نیمه‌ور، عباس عاشـوری، امیر الهامی، محمد رنجبر، حمیدرضا میرزاده، سـتوان‌یکم علی‌اصغر شـریفی، سفره‌خانه سنتی باغ صبا، چلوکبابی‌های شمشیری، شرف‌الاسلامی و نایب بازار تهران، خانواده جهان‌دوست، سازمان‌میراث‌فرهنگی، صنایع‌دستی و گردشگری استان‌مازندران

نشانی: تهران، خیابان کریمخان زند، شماره ۱۰۱ کدپستی: ۱۵۸۵۶ تلفن: ۸۴۳۲۱۳۱۶ / ۸۴۳۲۱۳۲۰ دورنگار: ۸۴۳۲۱۳۲۲ پیامک: ۳۰۰۰۹۹۹۰۵
آگهی‌ها: ۸۴۳۲۱۸۱۲ روابط عمومی: ۸۴۳۲۱۸۳۱ پذیرش اشتراک: ۸۴۳۲۱۸۴۳
پشتیبانی اشتراک: ۸۴۳۲۱۸۳۱ چاپ: هنرسرزمین سبز بازرسی توزیع: ۸۴۳۲۱۸۳۸
ای‌میل: www.hamshahrimags.com / sarzamineman@hamshahrimags.com مدیریت چاپ و نظارت توزیع: شرکت فردآورد

پرندگان و آفتاب

هرمزگان ـ این پرنده‌های زیبا که برای آفتاب‌گیری و استراحت روی صخره‌ای در جزیره هنگام نشسته‌اند، از گونه‌های بسیار کمیاب جانوری در جهان هستند. باکلان گلوسیاه با نام علمی *Phalacrocorax nigrogularis* را در ایران تنها در جزایر خلیج‌فارس می توان تماشا کرد / عکس: ایمان سیوف‌جهرمی



خورشیدگل‌ها

گلستان ـ نیمی از آفتابگردان ایران همین‌جا تولید می‌شود؛ منطقه «گُلی‌داغ» در شهرستان مراوه تپه. آفتابگردان با نام علمی *Helianthus annuus* به خاطر شباهت‌اش به خورشید در ایران به این نام معروف شده. تخم این گونه گیاهی سرشار از ویتامین E است / عکس: حامد خورشیدی



کشتی‌خراسانی

خراسان شمالی ـ امسال هم کشتی‌گیران چوخه اسفراینی در ابتدای بهار، یاد جشن‌های بهاری باستان و داستان پهلوانان خراسان را زنده کردند. کُشتی نام کمربند باستانی ایرانیان بوده که پهلوانان در زورآزمایی آن را با دست می‌گرفتند. در کشتی چوخه به جای کمربند، پیراهن را هم که «چوخه» نام دارد، می‌گیرند. امسال دکتر قالیباف، شهردار تهران هم میهمان این مراسم بود /عکس: محسن رضایی







میدان عتیق اصفهان در معرض تهدید است

دریغ از عتیق

علی اصفهانیان

با ساخت زیر گذر میدان عتیق اصفهان، بسیاری از آثار تاریخی خفته در عرصه این میدان برای همیشه از میان رفت. مدیران شهری اصفهان تصمیم گرفته‌اند در طرحی چند ساله، میدان عتیق را که همسایه مسجد جامع و بازار است دوباره احیا کنند. مدیران شهرداری اصفهان با نا به جا دانستن نگرانی‌های کارشناسان و متخصصان میراث فرهنگی با ساخت یک زیر گذر به عنوان بخشی از طرح احیای میدان عتیق، بی توجه به لایه‌های گوناگون باستانشناسی دوره اسلامی اصفهان، بسیاری از سازه ها و سفال‌های این لایه‌ها را نابود و پریشان کردند. ساخت تونل مترو، پارکینگ و مجتمع‌ها و محوطه‌های گوناگون از دیگر بخش‌های این برنامه است.

تا پیش از انتقال پایتخت در دوره صفوی به اصفهان و ساخت میدان نقش جهان که امروزه میدان اصلی شهر و یکی از ده میراث جهانی ایران به شمار می‌آید، میدان عتیق خصوصا در دوران سلجوقیان، کهن‌ترین میدان و قلب تپنده شهر بود که در برابر نقشِ جهانِ نو، میدان کهنه یا عتیق نام گرفت. این میدان هنوز هم به خاطر قرارگرفتن در چهار محور اصلی اصفهان یعنی خیابان‌های ولی عصر(عج)، هاتف، عبدالرزاق و مسجدجامع، یکی از مسیرهای مهم و پر رفت‌وآمد است.

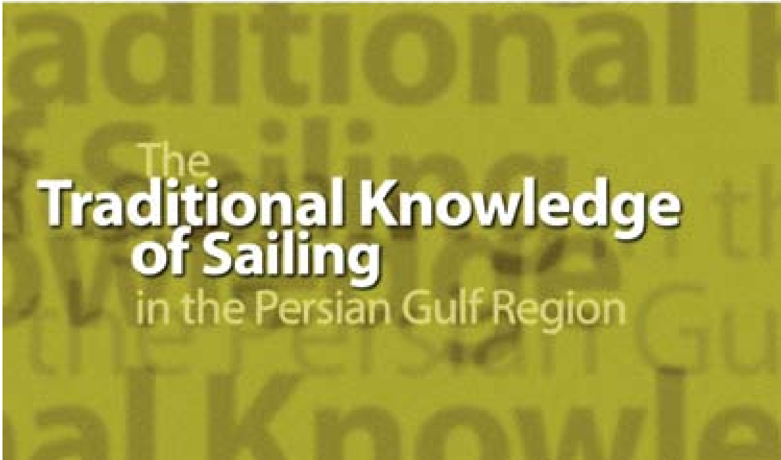
شایسته است تا مدیران شهری شهرهای تاریخی ایران با تعامل تنگاتنگ با سازمان میراث فرهنگی کشور و توجه به تذکرهای کارشناسان باستانشناسی، تاریخ و فرهنگ ایران، میراث تاریخی شهرها را که مایه مباهات و جذب جهانگرد و افزایش درآمد شهر و شهروندان خواهد بود، قدر بدانند؛ خصوصا در شهری چون اصفهان که آثارش نه فقط متعلق به اصفهانیان و ایرانیان که متعلق به همه جهانیان است.

شایسته اصفهان نیست

انتقاد از مدیران شهری اصفهان از سر دلسوزی و نگرانی برای آثاری است که میراث همه ایرانیان به‌خصوص خود اصفهانیان است و عجیب است که چرا آنها پروژه‌های مدرن را به میراث کهن ترجیح می‌دهند

عکس: فرانک رضایی





دانش دریانوردی سنتی ایرانیان در حوزه خلیج‌فارس به‌عنوان میراث در خطر جهانی، به یونسکو معرفی شد

جهان و دریانوردان سرزمین من

علی شهیدی

روز ۱۰ اردیبهشت تنها روز ملی جهان است که به نام یک دریا نامیده می‌شود. روز ملی خلیج فارس؛ دریایی که نامش با نام کهن ایرانیان یکی شده و هزاره‌هاست که جهانیان آن را به نام ایران می‌خوانند. به‌همین خاطر است که برای ایرانیان هر خطایی در بردن نام آن حتی اگر از نامداری سر زند، پذیرفتنی و بخشیدنی نیست. پهنه دریای پارس و گستره کناره‌ها و پس کناره‌ها و جزیره‌های آن پُر است از میراث ماندگار اقوام ایرانی که آیین‌های کهن هزاره‌های پیش را هنوز در خوشی و ناخوشی تا زمانه ما زنده نگاه داشته‌اند؛ آیین‌هایی که لایه لایه‌اش از فرهنگ ایرانی مایه گرفته و همچون شناسنامه ماست. اما مگر این مردم، در برابر سرعت سرسام آور سیطره تحولات جهان تا کی می‌توانند این راه را ادامه دهند؟

«سرزمین من» از نخستین شماره خود، کوشیده تا با اختصاص صفحاتی ثابت برای ماندگار ماندن میراث در خطر خلیج‌فارس گامی بردارد. تا پیش از این، به بسیاری از مایه‌های این میراث توجهی نشده بود و از مردم کوچه و بازار تا مردم‌شناسان نامدار، برای نخستین بار نام آئین‌ها و رسم‌های کهنی همچون «نوروز صیاد»، «بادبان کشی» و «شوشی» را از سرزمین من شنیدند. در این راستا، گروه پژوهشی «سرزمین من» موفق شد تا با پژوهش جامع و گسترده میدانی و تحقیقات تاریخی، عکاسی و ساخت فیلم مستند، تدوین و ترجمه پرونده «دانش دریانوردی سنتی ایرانیان در حوزه خلیج فارس» را برای ارائه به سازمان فرهنگی ملل متحد، یونسکو، با موفقیت به انجام رساند و در بازه زمانی بسیار کوتاه این پرونده را برای ثبت جهانی آماده کند. پرونده «دانش دریانوردی سنتی ایرانیان در حوزه خلیج فارس» برای ثبت در فهرست میراث معنوی در خطر جهانی، توسط معاونت حفظ، احیاء و ثبت آثار سازمان میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری کشور، فروردین‌ماه امسال به یونسکو رفت و جشن ثبت ملی این پرونده هم همزمان با روز ملی خلیج‌فارس، اردیبهشت‌ماه امسال در جزیره کیش برگزار خواهد شد. سازمان فرهنگی ملل متحد ـ یونسکو ـ برای ثبت جهانی یک اثر در میراث معنوی در خطر، خصوصیات و شرایطی را در نظر گرفته که هر پرونده به شرط داشتن یکی از آن شرایط، شایسته بررسی در کمیسیون ثبت جهانی خواهد بود. اثر پیشنهادی می‌بایست در زمره دانش‌ها و مهارت‌های مرتبط با طبیعت و کیهان باشد یا در شمار صنایع دستی و پیشه‌های سنتی اقوام و ملل جای گیرد و یا اینکه با هنرهای نمایشی، موسیقی، شعر، آواز و یا مراسم و سنت‌های اجتماعی همراه باشد و سرانجام صاحب گنجینه ارزشمند زبانی و واژگانی بوده و میراث شفاهی را همچون ابزار فرهنگی کارآمدی به کار برد. جالب اینجاست که پرونده‌ای که به‌دست سرزمین‌من تدوین شده، جامع همه شرایط شایستگی اثر برای ثبت در میراث جهانی است. جشن‌ها و آئین‌های کهنی همچون «نوروز صیاد»، «بادبان کشی» و «شوشی»، دانش ساخت، به‌آب‌اندازی، ناوبری و جهت‌یابی انواع قایق، بلم، کرجی، کلک و لنج بر پایه داده‌های طبیعت و کیهان، دانش ساخت اسطرلاب و قطب نمای پارسی، موسیقی و اشعار دریانوردان و صیادان به هنگام کار و انبوه داده‌های زبان‌شناسی مرتبط با دانش دریانوردی در زبان‌ها و گویش‌های ایرانی حوزه دریای پارس، تنها بخشی از گنجینه کهن این پرونده است.

همسفران باد

ایرانیان باستان برای نخستین بار، از دوران داریوش با کشتی‌های دست‌ساز چوبی به کشف آب‌ها و خشکی‌های جهان رفتند تا اطلاعات یکی از نخستین نقشه‌های جهان را برای شاه هخامنشی به‌شوش ارمغان ببرند. هنوز آن کشتی‌های چوبی به نام لنج در آب‌های خلیج‌فارس در رفت‌وآمدند

عکس: سامی حزنی



کشف دو سنگ‌نگاره تاریخی در گتوند خوزستان

بز سنگی

طاهره رحیمی

موزه‌های رها

با آنکه انتقال بسیاری از سنگ‌نگاره‌های کهن به موزه‌ها ممکن است، اما در دل دشت‌ها و کوه‌ها رها شده‌اند و مدل و مولاژ آنها در موزه‌های تخصصی مثل باغ کتیبه‌های نیاوران جای دارد

عکس: خبرگزاری مهر

مردم محلی ساکن نزدیکی رودخانه کیارس گتوند، به شــکل تصادفی دو تخته ســنگ بزرگ صاف را درحاشیه رودخانه کیارس پیدا می کنند که در میان شاخ و برگ درختان حاشیه رودخانه پوشیده شده و تصویر چند بز به همراه تصاویری انتزاعی به روی آن کنده‌کاری شــده بود. موضوع به یگان حفاظت میراث منطقه شوشتر گزارش داده می‌شود و به این ترتیب بزهای کنده‌کاری شده باستانی گتوند پس از قرن‌ها دیده شدند.

ســنگ‌نگاره‌های کشــف شــده روی تختــه ســنگ‌هایی به اندازه یک در یک و نیــم متر و در فاصلــه ده متــری از رودخانه کیارس قــرار دارد و روی آن نگاره‌هایی انتزاعی از یک بز بزرگ و چند بز دیگر در پیرامون آن به همــراه چند حیوان دیگر کشیده شده است. این سنگ نگاره‌ها را می‌توان از نوع ســنگ نگاره‌های صخره‌ای یــا چوپانی ایران دانست که از ۳۰۰ ســال قبل تا هزاره دوم پیش از میلاد در نقاط مختلف ایــران از مهاباد تا گلپایگان دیده شده‌اند.

گفته می‌شــود دلیل فراوانی نقوش چوپانی در ایران قدمت شــیوه کوچ‌نشینی در کشور ماست که همواره در مســیر رودخانه‌ها، غارهــای پناهگاهی یا برخی مراتع کــه به نوعی شــکارگاه یا تفرجگاه سلطنتی محسوب می‌شدند، دیده شده است. هنوز بررسی کارشناسی برای تخمین قدمت این سنگواره انجام نشده، اما به دلیل کتیبه ایلامی که به تازگی در این منطقه کشف شده است، ممکن است این اثر تازه متعلق به هزاره اول یا هزاره دوم پیش از میلاد باشد. اگرچه کشف این سنگ‌نگاره‌ها می‌تواند یکی از جذابیت های باستان‌شناســان منطقه خوزستان داشــته باشــد، اما هنوز هیچ کارشناســی تحقیق روی این سنگ نوشــته‌ها را آغاز نکرده است. چرا که گتوند فاقــد اداره میراث‌فرهنگی اســت و امور مربوط به باستان‌شناســی این منطقه بر عهده اداره میراث فرهنگی شوشتر است. نقاط مختلف استان خوزستان از گذشــته‌های بســیار دور مهدتمدن و زندگی بشر بوده است و به همین دلیل نیز پراکندگی آثار باستانی در همه بخش‌ها و نقاط این استان دیده می‌شود.



شهرداری تهران پادگان قلعه‌مرغی را به مجتمع بزرگ فرهنگی ـ رفاهی تبدیل می‌کند

از پادگان به بهشت

علی رنجبران

از فراز تهران

این لکه سفید که در وسط خانه‌های مسکونی پایتخت قرار گرفته، پادگان قلعه‌مرغی است. اگر تا یکی دوسال دیگر به پایگاه اینترنتی Google Earth سر بزنید، به جای این لکه، یک مجموعه فرهنگی ـ رفاهی بزرگ خواهید دید

از زمانی که سربازخانه‌ها را در داخل شهر می‌ساختند، سال‌ها گذشته است. روزگاری که دور تا دور شهر حصار داشت و سربازان در شهر ساکن می‌شدند. با گذشت سال‌ها، حصار شهرها برچیده شد و دیگر نیازی به وجود سربازخانه در شهر نبود، اما پادگان‌ها داخل شهرها مانده‌بودند. این همان اتفاقی است که پایتخت ایران هم آن‌را تجربه کرد، اما نه در ماجرای پادگان قلعه‌مرغی، که قصه این پادگان قصه متفاوتی است. پادگان قلعه‌مرغی که حدود ۹۰ ســال قبل اولین خلبان ایرانی هواپیمایش را در آن فرود آورده، آن وقت‌ها حاشیه‌نشین تهران بود، همین تهرانی که روز به روز بزرگ و بزرگ‌تر شده و حالا این پادگان را در خود جای داده. قلعه‌مرغی از حاشیه به داخل شهر افتاد و سرنوشت‌اش را به تخریب رقم زدند، سرنوشتی که باید دیر یا زود اتفاق می‌افتاد و سرانجام افتاد.

شــهردار تهران خبر از اجرایی شــدن این طرح داد. دکتر قالیباف خبر از خریدن زمین‌های ۳۰۰ هکتاری پــادگان قلعه‌مرغی با هزینه‌ای معادل ۵۰۰ میلیارد تومان داده. به این ترتیب و مطابق اعلام شهردار تهران عملیات برداشتن حصارهای این پادگان از اردیبهشت‌ماه آغاز شده است. قرار است در فازهای بعدی و تا دهه فجر این مجموعه تخریب شود. با تخریب این پادگان ساکنان منطقه ۱۹ شهرداری، دیگر مشکلات ناشی از حضور این پادگان را تحمل نمی کنند؛ مشکلاتی که از آلودگی هوا و صوت تا بدمنظره بودن شهر را شامل می‌شود. قرار است زمین‌های این پادگان تبدیل به یک مرکز فرهنگی ـ تجاری شود و تجار معروف جهانی روی سنگ فرش‌های آن قدم بزنند مطابق وعده‌های شهرداری، قرار است به جای این پادگان یک نگین از قلعه‌مرغی سر برآورد، چیزی شبیه مرکز تجارت جهانی.

مطابق پیش‌بینی‌ها این مجموعه عظیم مطابق مدرن‌ترین اصول شهرســازی و زیبایی‌شناســی ساخته می‌شــود تا ساکنان جنوب شهر به‌جای منظره پادگان صاحب یک مجموعه فرهنگی ـ رفاهی وزیبای شهری بشــوند. موضوعی که در صورت محقق شدن تاثیر بسیاری بر گردشگری شهری در جنوب تهران می گذارد. در آینده‌ای نه چندان دور قرار اســت قلعه‌مرغی تبدیل به خاطره‌ای از یک پادگان شود و الگویی برای توسعه شهری تهران.



{باستان‌شناسی و تاریخ}

در میان گورها

گورستان سپیدچاه؛ موزه‌ای به جا مانده از طبرستان قدیم

فاطمه یزدی

عکس: حامد خورشیدی



پرواز بر فراز گور
کبوتری سفید بر فراز آسمان گورستان به پرواز درآمده تا کبوترهای در حال پرواز سنگ قبر را همراهی کند. کبوتر در سنگ‌های این گورستان نماد قاصدی است که قرار است خبری را برای کسی ببرد؛ شاید خبر مرگ، شاید خبر بازگشت... /عکس: محمدمهدی بهمنی

تعبیر خواب سنگین

گزارش اختصاصی از گورستانی پر رمز و راز در استان مازندران و تفسیر نقش‌های آن

اجساد این گورستان هرگز نمی‌میرند! گذر زمان بر آنها کارگر نیست و فرسایش بر آنها راهی ندارد چراکه خاکی مخصوص آنها را در برگرفته است؛ خاکی سفید که بویی عجیب دارد. این باور اهالی «سپیدچاه» است و اینجا گورستان روستای سپید چاه؛ گورستانی که هزاران قطعه سنگ پرنقش و نگار را در برگرفته است؛ سنگ‌های پرنقش و نگاری که در کنار تن‌های سرد و بی‌جان بسیاری پهلو گرفته‌اند؛ تن‌های سرد و بی‌جانی که با هزار امید و آرزو تن به این خاک سفید سپرده‌اند؛ خاک سفیدی که بوی غریبی می‌دهد.

گورستان سپید چاه، فقط گورستان روستای سپید چاه نیست، گورستان ۵۰ پارچه آبادی است. گورستان سپیدچاه ترسناک و غم‌انگیز نیست، اسرارآمیز و شگفت‌انگیز است؛ تکراری و بی‌روح نیست، با طراوت و زیباست و شبیه هیچ گورستان دیگری نیست. ۵۰پارچه آبادی، مردگان خود را به این روستا می‌آورند تا از برکات این خاک بهره‌مند شوند. ما هم راهی سپیدچاه می‌شویم تا از خاک و آب و هوای آن بهره‌ای برده باشیم. از تهران راهی جاده فیروز کوه می‌شویم. ساری را که پشت‌سر بگذاریم، جنگل‌های سرسبز «توسکا چشمه» نمایان می‌شوند. جاده آسفالته به زحمت از میان سرسبزی درختان راست قامت جنگل، راه باز می‌کند و ما از میان جاده عبور می کنیم تا مثلث‌های قرمز رنگ مدام مارپیچی بودن آن را یادآوری می کنند تا خمار دیدن مقصد در انتهای جاده بمانیم. از بهشهر تا گلوگاه و از گلوگاه تا سپیدچاه می‌رانیم؛ تا آنجا که زمین‌های خاکی و خانه‌های چوبی جنگل را درو کرده‌اند. ۱۵۰دقیقه آسمان سبز تمام می‌شودوما خودرادر برابر پهنه حیرت‌انگیزی می‌بینیم که چاره‌ای جز پلک زدن برایمان باقی نمی گذارد. اینجا مقصد جسم‌های بی‌جانی است که بر شانه دوستان و آشنایان، از دور و نزدیک می‌آیند؛ استان مازندران، شهر بهشهر، بخش یانه سر، دهستان شهدا و روستای سپید چاه.

سنگزار بیکران

جماعت ۲۰–۱۵ هزار نفری به محض ورود به روستا محاصره‌مان می کنند. تا چشم کار می کند، قد علم کرده و ایستاده‌اند. وارد نشده، به مقصد رسیده‌ایم. آخر گورستان حصار و حریم ندارد، شروع و پایان ندارد؛ به روستا که قدم بگذاری سنگ‌هایی دوره‌ات می کنند که چون سربازان آماده خدمت، سایه سر صاحبانشان هستند؛ سایه سر صاحبانشان؛ نسل‌های بسیار و صاحبان بسیار. اینجا دختران و پسران حق دارند پس از گذشت سی‌واندی سال، پا جا پای پدران و مادرانشان بگذارند و در کنار آنها آرام بگیرند. مادران و پدرانشان هم این حق را داشته‌اند، مادربزرگ‌ها و پدربزرگ‌ها هم. لقا خانم کلبادی‌نژاد هم می‌داند سر خاک مادرش که بنشیند، سر خاک اجدادش نشسته است؛ «مادرم را توی قبر مادرش گذاشتند. سنگ مادربزرگم رفت کنار قبر تا سنگ قبر مادرم را بگذارند بالای سر. لقا خانم اهل گلوگاه است و سواد نهضتی دارد. ضبط و دوربینمان را که می‌بیند، بدون لهجه ادامه می‌دهد؛ «اسم روی بالاسری نوشته می‌شود. سنگ‌های پایین قبر را زیر سری می گویند. سنگ‌های جدید، مثل سنگ پسر عمویم ایستاده نیست. می گذارندش بین بالا سری و زیرسری». او در سپیدچاه قوم و خویش زیادی دارد و البته در گورستان. صبح پنجشنبه برای فاتحه خواندن می آید و ظهر به گلوگاه باز می گردد. لقا خانم از ما خداحافظی می کند و میان سنگ‌ها می چرخد و هر از گاهی می‌ایستد، می‌نشیند و فاتحه می خواند و میان حجم شلوغ سنگ‌ها و آدم‌ها از تیر رس چشم و دوربینمان خارج می‌شود. نرگس خانم هم گلوگاهی است. با لهجه غلیظ مازندرانی می گوید: «اومدیم دست به خاک! پدر و مادر و خواهر و برادرام، همه بِمُردنه». او همراه خواهرشوهرش آمده تا با یک تیر دو نشان بزند؛ هم گپی بزند و درددل کند و هم فاتحه‌ای برای رفتگانش بخواند. پنجشنبه‌ها برای اهالی سپیدچاه روز شلوغ و پر رفت و آمدی است؛ از تمام روستاهای اطراف برای زیارت اهل قبورشان می‌آیند و با اقوام و خویشان دیدار تازه می کنند و نان و حلوا و خرما می‌خورند و هوای خنک و تازه وارد ریه‌هایشان می کنند و میان سنگ‌های پرنقش و نگار قدم می‌زنند و می‌روند. اینجا هیچ کس تنها برای خواندن یک فاتحه نمی‌آید.

نقش بر سنگ

هیاهوی خرگوش، کبوتر، سر و صدای تیشه و قیچی، چکاچک شمشیر و نیزه، حرف و حدیث چلیپا و گردونه مهر این گورستان را پر کرده است. معدود سنگ‌های صندوقی این گورستان هم چون همتاهای ایستاده‌شان پرنقش و نگارند. سنگ‌های خوابیده جدید هم که زاییده رسوخ تجدد در میان مردمند، یک عکس دارند و چند خط نوشته اما سنگ‌های ایستاده گورستان روستای سپید چاه، پر از نقش و نگارند و یک عالمه داستان؛ نقوش گیاهی، حیوانی و نمادین و ابزار کار. کبوتر، خرگوش و روباه از معدود حیواناتی هستند که به این گورستان راه پیدا کرده‌اند. کبوتر نماد پیام بری، پیک ناهید و عشق است. او از آن زمان



گورستان سنگی

چند هزار سنگ سینه سپر کرده، یک امامزاده، چند سقف شیروانی، تعدادی درخت و پهنه نه‌چندان گسترده زمین‌های زرد و سبز کشاورزی. اینها دورنمای روستایی است که نامش را از سفیدی خاکش وام گرفته است و شهرتش را از سنگ‌های پر نقش و نگارش / عکس: حامدخورشیدی





محلی‌ها می‌گویند؛ نقش ابزار روی سنگ‌ها نشانه شغل صاحب قبر است. می‌گویم؛ این همه ترازو، مگر روستا این همه کاسب یا قاضی داشته؟! می‌شنوم؛ حتما!

که برای حضرت نوح(ع) شاخه زیتون آورد، در خاطره‌ها ماند تا امروز روی سنگ‌های این گورستان به پرواز دربیاید. روباه و خرگوش هم یکی به نماد دنیایی که فریبکار است و دیگری به نماد هوش و درایتی که فریب این دنیا را نمی‌خورد، وارد نقوش سنگ‌های این گورستان شده‌اند. با این حال، ممکن است خاطره روستائیانی هم که به جست‌وخیز این دو حیوان عادت کرده‌اند، علت حضور این حیوانات روی سنگ‌ها باشند. سرو و نیلوفر و گل انار هم تنها رستنی‌های این گورستان بوده‌اند (البته تا وقتی که خار و خاشاک و گل سنگ و جلبک به آن راه پیدا نکرده بودند)؛ نشانه سرو به جاودانگی و فناناپذیری، نیلوفر به نشانه پاکی و تولد مجدد و گل انار به نشانه پاکی. نقوش نمادین بار معنایی بیشتری دارند. چلیپا رهنمون مقدسی است برای گم نکردن راه، خورشید نمودار خودآگاهی و گرایش به قدرت‌طلبی و بلندپروازی است. نقوش مهری هم یادگار مردمان ایران باستانند. ابزارهای کاربردی اغلب به نیت نمایش پیشه و رفتار و مسلک صاحب قبر روی سنگ مزار او نقش شده‌اند. چاقو، شمشیر، کمان، چکش، تفنگ و باروت‌دان مخصوص قبوری بودند که صاحبانی جنگاور شجاع داشتند. قیچی، ماسوره و دیگر ابزار بافندگی نشانه بافندگان پارچه، فرش و گلیم و تبر، اره و مته نشانه نجاران بود. شغل‌های دیگر هم نشان‌های دیگری داشتند. سنگتراشان این خطه نقوش را گاه به واسطه بار معنایی‌شان و گاه به‌رسم عادت و گاه به صرف تزئین روی سنگ‌ها نقش کرده‌اند. آنان شانه دو طرفه را بر سر قبور زنان و شانه یک طرفه را بر سر قبور مردان گذارده‌اند. آینه را هم با خاطره خودشناسی و معرفت حق در برابر زائر قبور گذاشته‌اند و خورشید را به نشانه حق‌پرستی و گرایش به بلندپروازی در آسمان سنگ‌ها نشانده‌اند و سرو را به نماد جاودانگی در زمین سنگ‌ها کاشته‌اند. هیچ نقشی بی دلیل پای این سفره نیامده است.

سر سفره سنگ

سفره سنگ‌های ایستاده پر برکت اسـت، آیه، صلوات، حدیث و شـعر هم دارد. سفره‌های پرآیه قدیمی‌ترند و ظریف‌تر و پرکارتر. این کلمات پر برکت را سنگتراشان تیموری و صفوی از دل سخت سنگ بیرون آورده‌اند. سنگتراش این دوره‌ها هنرمند تمام‌عیاری است که به خط، نقش، تقسیم و ترکیب آشناست. سنگ‌های این دوره اغلب زردرنگند و ضخامت زیادی دارند. سنگتراشان دوره‌های بعد کم‌سوادتر و ساده‌پسندترند، گاه حتی سواد هم ندارند. غلط‌های املایی فراوانی که سنگ‌های سده ۱۳ و ۱۴ دارند، ناشی از املای بد صاحبان قبور یا سنگتراشان است. آنها گاه زهرا را با «ذ» و مداح را با «ه» نوشته‌اند. رنگ سنگ‌ها هم در این دوره تغییر می‌کند و خاکستری می‌شود. سنگ‌های خاکستری سنگ‌های صابون ورقه‌ای هستند.

سـنگ‌های سـده نهمی، شـباهت غریبی به محراب‌هـای مسـاجد دارند؛ تخته‌سـنگ‌هایی محرابی شـکل که چند طاق‌نما در دل خود دارند. فاصله بین طاق‌نمای اول و دوم را اسلیمی‌ها پر کرده‌اند، حاشیه دوم و سوم مختص صلوات کبیر و احادیث و روایت بوده و متن محراب، جایگاه اختصاصی نام متوفی و تاریخ فوت و اصل و نصب اوست. این سـنگ‌ها قندیل را هم از محراب به عاریت گرفته‌اند تا شباهت کامل شود؛ قندیل‌هایی مزین به نام الله. سنگ‌های سده ۱۱-۱۰ پرکارند و نمایانگر حوصله فراوان سنگتراشان؛ کادربندی، اسلیمی، گره چینی، کتیبه‌های معقلی، دوایر تزئینی و... . سنگ‌های این سده‌ها را از هر طرف نگاه کنی نقشی دارند. سنگتراش قهار این دوره حتی ضخامت سنگ‌ها را هم بی‌نصیب نگذاشته است و نقشی بر آن زده است. سنگ‌های سده ۱۱، شعر و مدیحه هم در خود دارند. کم‌شدن حوصله سنگتراشان از سده ۱۲ به بعد آغاز شده است. دیگر سنگ‌های قبور حجاری شده نیستند؛ تابلوهایی پرنقش و نگارند که نقوش بر آنها حجاری نشده‌اند بلکه به سادگی خراشیده شـده‌اند. نقوش گیاهی و پرکار جای خود را به نقوش حیوانی و نمادین و ابزار کار می‌دهند تا هم کار سنگتراش راحت شود و هم کار صاحبان قبور برای پیدا کردن نام متوفی در میان سادگی سنگ‌ها. سنگ‌های این گورستان هم مثل صاحبانشان کم‌حوصله شده‌اند.

قدیمی‌ترهای این گورستان سرحال ترند و ایستاده‌اند و جوان‌ترها ترجیح می‌دهند بخوابند. وقتی که سنگتراش اهل مصیب‌محله دار فانی را وداع گفت، دیگر کسی نبود سنگ ایستاده بتراشد. صدای تیشه او که آخرین نسل از این سنگتراشان بود تا همین ۲۰ سال پیش، کلبه چوبی‌اش را می‌لرزانده است. حالا هر که از دنیا رفته و به این گورستان می‌آید، باید سـنگ قبر هم با خود بیاورد؛ آن هم از آن سنگ‌هایی که باید به موازات متوفی روی زمین بخوابند. سنگ‌های جدید علاوه بر شکل جدید، رنگ‌های جدید هم دارند. سیاهی گرانیت را سنگتراشان غیر بومی بر سر این سفره آورده‌اند. گورستانی که با سنگ‌هایش آسمان را نشانه رفته بود، حالا گرفتار زمین است.

متولیان خاطره

حرف، حرف خودشان است. ساکنان سفید چاه قدمت روستایشان را ۶۰۰ سال نمی‌دانند، برای آنان گورستان و سنگ‌هایش حداقل ۱۲۰۰ سالی عمر دارد. می‌گویند: این ابزار و ادوات نقش شده روی سنگ‌ها نشانه شغل صاحب قبر است. می‌گویم؛ این همه ترازو، مگر این روستا این همه کاسب یا قاضی داشته؟! می‌شنوم؛ حتما! می‌گویم؛ این همه قیچی و تفنگ، این روسـتا این همه بافنده و شکارچی داشته؟ می‌شنوم: «حتما!» آنها برای هر که به روستایشـان بیاید می‌گویند که از ۵۰ روستای اطراف به اینجا می‌آیند تا رفتگانشان را به خاکی بسپارند که فرسایش ندارد. می‌گویند و اگر ناباوری در چشمانت ببینند، حواله‌ات می‌دهند به حاجیه خانم، زهرا انتصاری. حاجیه خانم را در خانه‌ای نزدیک گورستان می‌شود پیدا کرد؛ در خانه ابراهیمی‌ها. خانواده او متولیان امامزاده روستا بوده‌اند و هستند.

حاجیه خانم غسال بوده و به چشم خود دیده که وقتی قرار بوده برادری را در قبر خواهر رفته‌اش دفن کنند، جسم خواهر سالم بوده است. حاجیه خانم با لهجه غلیظ بهشهری و زبان مازندرانی داستان را تعریف می‌کند تا ما برای فهم داستانش نیازمند ترجمه دوست همراهمان که اهل سـاری است، باشـیم. موهای سفید دستانش می‌ایستند تا حیرتش را پس از گذشت ۳۶-۳۵ سال نشان دهند. قبر را به جای جسد برادر با خاک پر کردند و این داستان در سراسر منطقه پیچید. حالا همه، خاطره‌هایی از این جنس دارند؛ یا دیده‌اند یا شنیده‌اند. بزرگ خاندان انتصاری، همسر حاج اسماعیل ابراهیمی است که متولی امامزاده بوده و راهنمای کسانی که رفتگانشان را در میان شلوغی گورستان گم کرده‌اند. حاج اسماعیل حافظه‌ای عجیب داشته که به کمک گمشده‌ها می‌آمده تا نکند بی‌فاتحه بمانند. او نام تک‌تک صاحبان قبور را تا چهار نسل می‌دانسته است. حاج اسماعیل حالا میان کسانی آرام گرفته است که همه‌شان را به خوبی می‌شناسد، سنگ قبرش هم همان‌جا خوابیده است. ۲۰ سالی می‌شود که دیگر سنگ‌ها بر مزار صاحبانشان نمی‌ایستند.

۸ نشان بی‌نشان‌ها
سبزی این سنگ حاصل چاره‌اندیشی صاحبان قبور است؛ برای نشانه‌گذاری و گم نشدن آن میان آن همه سنگ هم‌شکل و یکرنگ. نشانه‌ای سبز برای سیدی که در خاک سفید این گورستان آرام گرفته است / عکس: محمدمهدی بهمنی

۷ چهارسوی سنگی
چهار عنصر، چهار جهت اصلی، چهار فصل سال، چهار مرحله زندگی، چهار طبع که آن‌قدر در فرهنگ ایرانی ریشه دوانده‌اند که تا سنگ‌های قبورشان هم‌نشت پیدا کرده. چلیپا یا چهارسو، رهنمون مسیر درست در پیچ‌وخم‌های زندگی مردم بوده است / عکس: محمدمهدی بهمنی



به دنبال آشنا
پیدا کردن آشنایان در میان شلوغی و ازدحام این همه نام و نقش کار آسانی نیست اما اهالی سفیدچاه و روستاهای اطراف کارشان را بلدند. آنها به این شلوغی عادت دارند و نقش سنگ امواتشان را هرگز فراموش نمی کنند / عکس: ابوالفضل نسایی

سِر خاک

راز این خاک را باستان‌شناسان نمی‌دانند. اهالی روستا محکم و قاطع این را می گویند و دیده‌ها و شنیده‌هایشان را شاهد می گیرند اما باستان‌شناسان این گفته را تایید می کنند. خاک به خودی خود، نگهبان بسیار خوبی برای اجساد است و تجزیه در آن به کندی صورت می گیرد. اجساد چندهزارساله گواه این ادعایند اما این باور علت دیگری هم دارد؛ برای مردمی که عادت به نشست و برخاست در زمین‌های همیشه مرطوب داشته‌اند و فرسایش را به چشم خود دیده‌اند، سخت است باور سالم ماندن جسد در خاک این دیار؛ پس پای باورهای عامیانه به میان می آیند.

خاک این روستا به دلیل وجود مقدار زیاد کربنات کلسیم سفید رنگ است؛ رنگی که در مناطق شمالی کمتر دیده می‌شود و غریب می‌نماید. سفیدی این روستا در مسیر سـیلاب‌های رودخانه «نکا» قرار دارد که هر از گاهی طغیان می کند و خاک با خود می‌آورد تا سنگ‌ها پایین‌تر بروند و زمین بالاتر بیاید. شاید رود و باد و آب، قصد پنهان کردن این سنگ‌ها را دارند و هرچه پنهان‌تر باارزش‌تر! دانستن ارزش آنچه در دسترس است و فراوان، قدری سخت است؛ باید پنهان و در زیر خاک باشد تا چون گنج آن را بیرون بیاوریم و قدر بدانیم. شاید باید بی‌خیال سنت تدفین تکراری شویم و بگذاریم اجدادمان آسوده بخوابند تا با لکه‌های گرانیتی ناهمگون دامنشان را لکه دار نکنیم؛ دامنی که به اعتقاد اهالی از جنس خاک کربلاست. مردم منطقه همه از این خاک قدری در خانه‌هایشان دارند. اینجا، همه سِرّ این خاک را می‌دانند. همه می‌دانند و می آیند و می‌روند و برای هر که ببینند، برملا می کنند. آنها همه این گفته‌ها را باور دارند و عمری با آن زندگی کرده‌اند.

سادات خاک سفید

دریا و کوه، از شـمال و جنوب سرزمین طبرسـتان را مرزبندی کرده بود تا تافته جدابافته‌ای باشـد و کهگاه، خود مختار. مردمان طبرسـتان سـه قرن پس از دیگر هموطنانشان اسلام آوردند اما آن‌قدر زود با آن خو گرفتند که سرزمین‌شان پناهگاه سادات حق طلبی شد که از خوی بد دست نشاندگان خلفای اموی بی‌قرار شده بودند. پناه گرفتن سادات در این منطقه و حمایت مردم از آنان، فرصتی بود برای استحکام پایه‌های تشیع و آمد و شد سادات و شیعیان، تا آنجا که سادات علوی ۱۰۰ سالی را در این سرزمین حکومت کردند. ردپای این سادات در همه جای مازندران دیده می‌شود. در سفید چاه، سادات مرعشی و روزافزونی هنوز بر گورستان حکومت می کنند! سهم حضور آنان در گورستان بیش از باقی اهالی است. سنگ قبر آنها هم با باقی سنگ‌ها تفاوت دارد.

اینجا سه امامزاده دارد؛ ابراهیم(ع)، منصور(ع) و عبدالرحمن(ع)، از نوادگان امام موسی بن جعفر(ع) ؛ که متاسفانه اطلاعات زیادی درباره زندگی آنها در دست نیست. امامزادگانی که گرچه قدیمی‌ترین ساکنان این روستا نیستند اما نامدارترین آنانند. این گورستان ساکنانی با سنگ قبرهای قدیمی‌تر هم دارد. خورشید هر صبح که طلوع می کند، سایه بنای مزار امامزادگان را بر سر خاک خفتگان می‌اندازد؛ امامزاده‌ای که با توجه اهالی هر چند وقت یکبار، تجدید بنا می‌شـود و رنگی تازه به خود می گیرد؛ امامزاده‌ای که صندوقچـه چوبینی دارد که اگـر توجه اهالی نبود، بـه غارت رفته بود. صندوقچه چوبی‌ای که به‌دسـت اسـتاد اجل عبدالله گیلانی و خطاطی کاتب زعیف بن فخرالدین بن محمد حاجی، در تاریخ «خمس و ثمانین و ثمان‌مائه» ساخته شده است. اینجا بزرگان دیگری هم آرام گرفته‌اند؛ بزرگانی چون آیت‌الله ربانی، شیخ محمد حسن گزی، شـیخ احمد اسـدی و مردان بزرگ دیگری از سادات مرعشی، روزافزونی و میرعمادی. هر که در این دیار زاده شده باشـد، به آن باز می گردد. یک سفیدچاهی حتی اگر در آن سوی دنیا هم بمیرد، در خاک این گورستان دفن می‌شود. این را راهنمایمان که به لطف سازمان میراث فرهنگی ما را همراهی می کند، می گوید. او وجب به وجب گورستان را به خوبی می‌شناسد. آقای دهشت عضو گروه باستان‌شناسی بوده که به سرپرستی خانم وفایی، سنگ‌های این گورستان را مستندسازی کرده‌اند. آنها ۱۵۱ سنگ را از میان هزاران سنگ گورستان انتخاب، نقش‌خوانی، عکسبرداری و مستندسازی کرده‌اند.

هر که در این دیار زاده شده باشد، به آن باز می‌گردد. یک سفیدچاهی حتی اگر در آن سوی دنیا هم بمیرد، به اینجا می‌آورندش تا در خاک این گورستان دفن شود



شتر در مازندران
شتر در مازندران هم هست، آن هم در سفیدچاه، در گورستان و برروی سنگ قبر. این سنگ متعلق به یک بانوی مومن است که با چادر و روبنده در کنار شترش بر روی سنگ نقش شده است
عکس: محمدمهدی بهمنی

ییلاق بی‌بهانه

آسمان سفیدچاه سرخ می‌شود تا گذر زمان را به یادمان بیندازد که بار و بندیلمان را ببندیم و روستا را ترک کنیم؛ روستا و گورستان پرحرف و حدیث و زیبایش را، نقش‌های پررمـز و رازش را، مردم مهربان و خونگرمـش را، حال و هوای خوشـش را، خاک دامنگیرش را که ییلاقی است میان مازندران، سمنان و گرگان؛ خاکی که فقط مقصد رفتگان نیست که مقصد کسانی که هوای خنکای کوهستان را در سر دارند هم هست. حال و هوای خشک و سرد این منطقه، آن را از دیگر بخش‌های مازندران جدا کرده است، آن‌چنان که کنسول دولت بریتانیا در «سفرنامه مازندران» خود می‌نویسد: «بیشتر اهالی آنجا در فصل گرما به ییلاق‌های هزار جریب می‌روند که دارای امامزاده‌ای است به نام سفیدچاه که معمولا هر سال سکنه محل چند روزی را در آنجا می گذرانند». سفید چاه، سفیدجا، اسپ چاه یا اسپِ تن، مقصدی است که برای رفتن و ماندن آن‌قدر بهانه دارد که نمی‌شود به آسانی از کنارش گذشت. سفید چاه مقصدی است با مسیری بسیار زیبا و دیدنی. غار کمیشان، هوتو، سایت گوهر تپه، باغ شهرداری، مجموعه کاخ‌های صفوی، گراودین تپه و خندق کلباد از جمله آثاری هستند که در مسیر رسیدن به این روستا سر راهتان سبز می‌شوند. از گورسـتان که می گذریم، روستا تمام می‌شود. در سفیدچاه، اموات تا آخرین لحظه تو را همراهی می کنند ■

گاوهای پرنده
قلمزن زرگر گیلانی این جام، گویی به گاوها جان داده که چنین با شکوه و مغرور از دل زرین جام مارلیک سر بر آورده اند و پس از سه هزاره به ما فخر می فروشند و ما به فخرفروشی شان افتخار می کنیم

{باستان‌شناسی}

شکوه سرزمین من

گشت‌وگذار در نمایشگاه شکوه ایران موزه ایران باستان

علی شهیدی / عکس: حسین کریم‌زاده

مدت‌ها بود که دولتمردان اتریشی که به فکر کم کردن هزینه‌های وزارت‌خانه‌ها و سازمان‌های دولتی بودند، برنامه تعطیلی رشته‌های کم‌طرفدار دانشگاهی را تدارک می‌دیدند. دیگر رشته پژوهش‌های ایرانی (Iranian Studies) که روزگاری در غرب دلدادگان بسیار داشت، یاور و دانشجویی نداشت و در صدر فهرست تعطیلی بود. این داستان به همین منوال از دیگر کشورهای اروپایی هم به گوش می‌رسید. در این میان، نخستین نمایشگاه آثار باستانی ایران، با نام «هفت هزار سال هنر ایران»، خاموش و هنرنمای، پا به وین گذاشت. استقبال اهل اتریش، دولتمردان اتریشی را که شگفت زده از شکوه ایران باستان بودند، واداشت تا شتابزده و شرمنده از تصمیم خود برگردند. خبر شاهکارهای کاروان ایران در سراسر اروپا می‌پیچید و هرروز سیل مردمان پشت در موزه‌ها صف می‌کشید و کشور پشت کشور، تقاضای سفر کاروان هنر ایران به کشور خود و تمدید زمان اقامت آن را داشتند. مگر می‌شد مردمی که برای لقمه‌ای نان، آهن و مس و سیم و زر دل کوه‌ها را گداخته‌اند و تافته‌اند و کوفته‌اند و از آن پیکره‌ها و جام‌های رویین ریخته‌اند، دزد و آدمکش باشند؟ مگر ممکن بود مردمانی که از چند هزاره پیشتر پروردگار جهان را به پاس آفرینش آسمان و زمین و زمان و شادی برای مردمان می‌ستوده‌اند، در اندیشه ویرانی جهان باشند؟ دیگر دست ساخته‌های ایرانیان باستان، معرف راستین ایران امروز به جهانیان بود، نه دروغ‌های بوق‌های رسانه‌های غرب.

سفر ده ساله به گرد جهان

یکی از یادگارهای ماندگار نمایشگاه های آثار ایران، همایش‌های علمی و پژوهشی ایرانشناسی و کتب و مجموعه مقالاتی است که نتیجه این همایش هاست. نمایشگاه‌ها سبب شدند که در این ده سال بسیار به آثار ایرانشناسی کتابخانه‌های جهان اضافه شود. تنها نام ایرانی که در شناسنامه این آثار ثابت بود، نام زهراجعفرمحمدی باستانشناس و موزه‌دار ارشد سرشناس موزه ملی ایران بود که همزمان با برگزاری آخرین نمایشگاه بازنشسته شد

دست‌ساخته‌های ایرانیان چند هزاره، یک‌دهه گرد جهان گشت و در آخر به کشور بازگشت و کشورها فقط برای تماشای آن افزون بر آنکه هزینه نمایش و نگهداری و بیمه و نگهبانی آن را تقبل کردند، مبلغی قابل ملاحظه هم برای تماشایش به خزانه ایران ریختند. ایرانیانی که چندهزار سال از مرگشان می گذشت هنوز برای ایران ثروت و شهرت و امنیت به ارمغان می‌آوردند و تماشای ساخته دستشان، کاری را که ده‌ها دیپلمات با زحمت و مشقت باید به انجام می‌رساندند، به انجام رسانیده بود؛ رساندن پیام راستین این سرزمین.

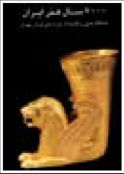
جهانگردی منطقه‌ای در جهان جان گرفته بود، چرا که هر کشور با برگزاری نمایشگاه آثار ایران افزون بر جلب مردم خود، جهانگردان کشورهای همسایه را هم به نمایشگاه آثار ایران می کشاند و رونقی به جهانگردی‌اش می‌داد. کشورهای شرقی هم که می‌خواستند از رقابت جهانی پرداختن به پیشینه فرهنگ ایران باز نمانند، بی‌درنگ نمایشگاه آثار ایرانی را به کشور خود فراخواندند. به این ترتیب ژاپن و کره در سطحی گسترده و چین به طور محدود نمایشگاه‌هایی ترتیب دادند.

اما در میان کشورهایی که آثار ایران را به نمایش در آوردند، عجیب تر از همه داستان مکزیک بود. شاید پرداختن به فرهنگ ایران قدیم برای اروپائیان سنتی چندصد ساله داشته باشد و آنها برای این دست ریخت و پاش‌ها دستشان به دهانشان برسد، اما کشوری همچون مکزیک گرچه خود مهد بخشی از تاریخ بشر است و صاحب گنجینه‌های بسیار اما از رکورداران فقر است و در حال توسعه و صاحب آمار بیشمار درمانده و بیکار. تا پیش از برگزاری نمایشگاه «ایران پاره ای از بهشت» فقط فوتبال توانسته بود ملت مکزیک را در شمار میلیونی به جایی بکشاند. کاروان «ایران پاره‌ای از بهشت» شهرهای مکزیک را یکی پس از دیگری درنوردید و به مرز مکزیک و ایالات متحده رسید. همانجایی که آرزوی قهرمانان همه فیلم‌های وسترن رسیدن به آنجاست و برای رسیدن به آن از هیچ جنایتی نمی گذرند، بی هیچ ستم و خونریزی، گذار فرهنگ ایرانی شد و شنوای پیام دوستی جهانی. شمار بازدیدکنندگان مکزیکی در جهان رکورد زد و نشان داد مردمان سرزمین‌هایی که خود صاحب فرهنگ کهن هستند، شوق بیشتری برای تماشای تاریخ دیگران دارند و فرهنگ‌دوستی به زور و زر و سود و سرمایه نیست و اگر فوتبال ایران نتوانسته با فوتبال مکزیک رقابت کند، فرهنگ ایران توانسته گوی سبقت را از مکزیک در حانه حریف برباید و ما آنقدر که در طول یک سال خرج تیم ملی مان می کنیم خرج موزه ملی‌مان نمی کنیم. با این حال که آن همواره بازنده است و این همواره برنده.

کم کم جهانگردان جهان به سوی ایران بار می‌بستند و کمتر کسی به حرف‌های رسانه‌های غربی اهمیت می داد. شمار جهانگردان و آمار جهانگردی کشور رونق گرفت و اخبار آن در کشور گوش بسیاری از ایرانی‌هایی را که سال‌به‌سال رنگ موزه نمی‌دیدند، تیز کرد. این بود که شوق ملی برای دیدار شاهکارهای شکوه ایران افزون و افزون‌تر گشت و این شد تا این نمایشگاه در پایان سفر گرد جهانش در خانه کهنه و کهنش بار بیفکند و موزه ملی ایران در نوروز ۸۹ رکورد بزند.

شاید کمترین سود این نمایشگاه‌ها برای ما ایرانیان این باشد که بدانیم درآمدزایی از میراث فرهنگی این نیست که ساخته‌های نیاکان را با فلزیاب و گنج‌یاب بیابیم و بفروشیم. شاهکارهای هنری زرین و سیمین را به شکل چند کیلو طلا و نقره ببینیم و آب کنیم. می‌توان فقط از نمایش آثار و بناهای باستانی و تاریخی کشور را اداره کرد، به شرطی که راهش را بدانیم و آثار و بناها را ویران نکنیم و نفروشیم تا چیزی برای به نمایش گذاشتن داشته باشیم وگرنه این جور که ما خانه پدری را به جرم فرسوده بودن می کوبیم و ترمه مادری را به بهانه پوسیده بودن می‌دریم، چیزی برای فرزندانمان نخواهد ماند. آیا ما هم از ایرانیانی خواهیم بود که پس از ما از نمایش یادگارهایمان ایرانیان دخلی و بهره‌ای ببرند؟

موزه متفاوت ▲
نورپردازی موضعی ویترین های نمایشگاه شکوه ایران که از اواسط اسفند ۸۸ تا پایان فروردین ۸۹ در طبقه دوم موزه ایران باستان برگزار شد، گرچه در جهان تازگی ندارد اما در کشور کم سابقه بود و درخشش آثار در دل تیرگی نمایشگاه جلوه ای جذاب داشت

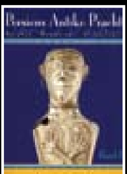


کتاب ۷ هزار سال هنر ایران افزون بر آنکه به همه زبان‌های اروپایی ترجمه و چاپ شد، نسخه فارسی هم داشت

اتریش ۲۰۰۰/۱۳۷۹
ایتالیا ۲۰۰۲/۱۳۸۱
آلمان ۲۰۰۲/۱۳۸۱
بلژیک ۲۰۰۲/۱۳۸۱
سوئیس ۲۰۰۳/۱۳۸۲
اسپانیا ۲۰۰۴/۱۳۸۳
کرواسی ۲۰۰۴/۱۳۸۳
پرتغال ۲۰۰۵/۱۳۸۴

نشانه‌ها و رؤیاهای زمین /ایتالیا
۲۰۰۱/۱۳۸۰

درجست‌وجوی بهشت(صفوی)/
ایتالیا ۲۰۰۴/۱۳۸۳







شکوه باستانی ایران
معدنکاری و فلزگری/ بوخوم آلمان
۲۰۰۴/۱۳۸۳

انتشارات علمی آلمانی‌ها پر و پیمان بود و با چاپ یک مجموعه مقالات تخصصی دوجلدی و یک کاتالوگ جیبی سنگ تمام گذاشتند





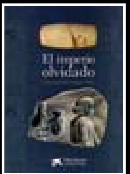
پادشاهی از یادرفته / انگلستان
۲۰۰۵/۱۳۸۴

انگلیسی‌ها افزون بر مجموعه مقالات یک جلدی، کتابچه ای هم برای کارگاه‌های آموزشی کودکان چاپ کردند



ایران پاره ای از پردیس /مکزیک
۲۰۰۶/۱۳۸۵

آثار نقره ساسانی /فرانسه
۲۰۰۶/۱۳۸۵



پادشاهی از یاد رفته /اسپانیا
۲۰۰۶/۱۳۸۵

شکوه پارسی /ژاپن
۲۰۰۶/۱۳۸۵

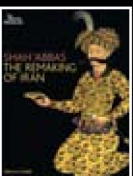
هنر دوران صفوی /فرانسه
۲۰۰۷/۱۳۸۶

چینی های آبی و سفید دوره یوآن /چین
۲۰۰۷/۱۳۸۶

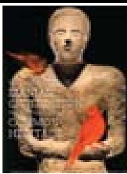


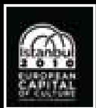
شکوه پارسی /کره جنوبی
۲۰۰۸/۱۳۸۷

چینی‌های آبی و سفید/چین
۲۰۰۹/۱۳۸۷



شاه‌عباس و ایرانی دوباره /انگلستان
۲۰۰۹/۱۳۸۷





شکوه هنر ایران /ترکیه
۲۰۰۹/۱۳۸۸

شگفت است که ترکیه نمایشگاه شکوه هنر ایران را در راستای برنامه‌های «استامبول؛ پایتخت فرهنگی اروپا» برگزار کرد و با آثار ایران به اروپاییان فخر فروخت

شگفت انگیزها

نیم‌نگاهی به شاهکارها و معماهای طراحی و مجسمه سازی صنعتگران ایران باستان

باستانشناسان عادت کرده اند، آثار را به سیمین و زرین و بلورین و در هزاره های پیش و پس از میلاد دسته بندی کنند. غافل از اینکه همین نگاه سبب می شود، آثار باستانی را در قالب چند کیلو طلا و نقره ببینیم و چیزی جز جنس و سن آن برایمان جذاب نباشد؛ نگاهی برخاسته از کاتالوگ حراجی‌های اروپایی قرن نوزدهم. جذابیت ها و شگفتی های آثار ایران باستان که هر کدام پرسش و معمایی بی‌پاسخ اند نشان از ذهن خلاق و خیال پرداز سازندگان آن دارد که بعضی از ساخته‌هایشان را فارغ از آنکه از چه ساخته شده اند و چند می ارزند، می توان به عنوان شاهکارهای طراحی صنعتی در موزه ها و نمایشگاه های هنر مدرن و معاصر به نمایش گذاشــت، بی آنکه بازدید کننده ای در مدرن و معاصر نبودن آن شک کند. شکوه ایران در این شگفتی ها و تازگی و قدمت آن‌هاست که جهان را انگشت به دهان کرده، نه جنس و قیمت آنها. آثاری که در ادامه می آید گزیده‌ای از شگفتی‌ها و شاهکارهای نمایشگاه شکوه ایران است.

شیر شاهکار

باز داستان یک جام زرین کامل و شکل هندسی یک مخروط ناقص و البته مدرج که بی وجود شیر هم شاهکار بوده و باز صنعتگر باستانی ما این بار در همدان آن را بر پشت شیری نشانده که سرمست از بار پشتش، بال می کشد



از سطح به حجم

یکی از شاهکارهای صنعتگران ایران باستان خلاقیت‌هایی هنری است که کسی به آن توجه نکرده. نقشی به روی ظرفی سفالین نقاشی شده یا بر صفحه‌ای سیمین، قلمزنی شده و دوبعدی است. نقش دوبعدی ناگهان از روی سطح ظرف سر بر می آورد و سه بعدی و زنده می‌شود. صنعتگر چند هزاره پیش، با این روش به نقش جانور جان می‌دهد. گویی مار از کوزه سر بر آورده و می‌خواهد ما را نیش بزند یا گاو گردن کج کرده تا ما را بنگرد

مار- کوزه ◄

این ظرف سفالی که نقش مار از روی آن سر بر آورده و ما را نگاه می کند اهل سیلک نزدیک به سه‌هزار سال پیش ساخته‌اند



صفحه سه بعدی ◄◄

این صفحه سیمین هم که دو بز بالدار از آن سر بر آورده اند و با شاخ‌های خمیده به ما زول زده‌اند را نزدیک به بیست و پنج قرن پیش اهل کلماکره لرستان ساخته‌اند





▶ با گاو اضافه

دو کــوزه کامل و گــرد، چیزی برای کــوزه بودن کم‌نداشتند اما به راستی چرا کوزه‌گران سیلکی و رودباری نزدیک به سه هزاره پیش سر گاوی را به آن افزوده؟ این معمایی اســت که پاسخ‌های گوناگونی می توان به آن داد. آیا باورهای باستانیان باعث آن شده؟ آیا کوزه محتوی فراورده‌ای گاوی بوده؟ آیا این داســتان ربطی بــه روان گاو که در متن‌های باســتانی ایران همواره حاضر اســت ندارد؟ که می‌داند؟



مرد مفرغی

شاید مجسمه مفرغی مرد شَمی را در موزه ملی ایران دیده باشید که به دوره اشکانی منسوب است. این سر سیمین سلوکی از همان منطقه پیدا شده و تحت فشار چند هزاره، کمی کج شده است. در اینکه نقابی سیمین بوده که روی پادشاه یا سرداری را می‌پوشانده یا سر پیکره‌ای بزرگ بوده که له شده، تردید هست

زیبای ظریف

سر تاسر زرگری‌های خیابان کریمخان زند تهران را هم که بگردید، دستبندی به این ظرافت و زیبایی نمی‌یابید. صنعتگران هخامنشی قادر بودند نقش قوچ را چه در حجمی به بزرگی جام و چه در مقیاسی به کوچکی و ظرافت این دستبند از زر بسازند





به اندازه سر قوچ

معلوم نیست چه اصراری است که برای نامیدن جام‌های ایران باستان، اصطلاح فرنگی ریتون (Rython) را به کار می‌برند. این جام قوچسار هخامنشی را همدانیان باستان از زر ریخته‌اند. این جام‌ها سطح اتکا نداشته و صاحب جام می‌بایست محتوی آن را تا ته سر بکشد و سپس جام را وارونه بگذارد تا نیفتد و نریزد. به رشته‌های بسیار ظریف لبه جام دقت کنید که جدا بافته شده‌اند و بر لب جام نشسته‌اند. شاید باور نکنید اما در متون باستانی ایران، اندازه سر یک گاو، گوسپند یا اسب یک مقیاس اندازه گیری بوده است. این نتیجه زندگی ایرانیان باستان بر پایه فرهنگ دامپروری است. حجم این جام زرین نیز به اندازه سر یک قوچ است



معمای نقاب

صاحب این نقاب‌ها که بوده؟ یک شاه، یا شاهزاده؟ یک کاهن یا جادوگر؟ اما باید بدانید که دو نقاب از سه نقابی که در غار کلماکره پیدا شدند، بسیار کوچک‌تر از آنی است که روی صورت انسان نصب شوند، مگر آنکه برای صورت نوزاد باشند، که چیز بعیدی است. نقاب بزرگ هم تنها به یک صورت ریز نقش و خوش تراش، خوش می‌نشیند. پس در کل، احتمال آنکه برای انسان به کار می‌رفته‌اند بسیار کم بوده. اما در حاشیه هر سه نقاب سوراخ‌های ریزی برای اتصال آن به سطحی دیده می‌شود. شاید این نقاب‌های زرین روی سه تندیس و پیکره را می‌پوشانده یا شاید هم پوشش نمادین اجساد خاندانی پادشاهی بوده که در دخمه‌ای یا غار - دخمه‌ای خوابانده شده بودند





نارستان باستان

انار باغ‌های هخامنشیان که مورخان باستان از آنان بسیار نوشته‌اند، الهام‌بخش زرگران پارسی بوده که خوشه‌های ریز و درشتی را از زر بریزند تا زینت‌بخش و زیبایِ زنان پارسه و پاسارگاد باشد. اگر خوب نگاه کنید دو رده از سه ردیف درون گردی گوشواره زرین، انار آویزان کرده‌اند. جزئیات آویزهای زرین انار هم ما را به فکر ظرافت ابزار زرگران هخامنشی می‌اندازد

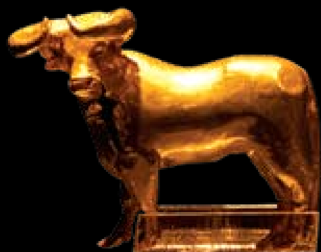


مرد مارلیک

این پیکره سیمین هم یک گیلانی اهل مارلیک است که از چندهزاره پیش دست به سینه راست ایستاده. این پیکره دو بَرج زرین، شبیه بَرج‌هایی که آنها هم از مارلیک به‌دست آمده‌اند بر سینه دارد. در کنار هر برج سوراخ‌های ریزی برای دوخته شدن به لباس دیده می‌شود

سوار سنجاق

یک گیلانی اهل املش، گویا در دوره ساسانی این سنجاق را که انسانی بالدار بر پشت جانوری سوار است، به سینه می‌زده. شاید چند نگین و سنگ زینتی هم جاهای خالی این سنجاق را پر می‌کرده‌اند که این قدر ساده نباشد



رشک زرگران

کوچک است اما گوساله نیست. همدانیان عصر هخامنشی انگار که در مقایسه با گیلانیان، هنرمندانی واقع گرا بودند و این گاو زرین را چنان کوچک، ظریف و واقعی، از زر ریخته‌اند که هر زرگر معاصری به روش کار آنان رشک می‌برد

ظروف مرتبط

گیله‌مرد پهلوان کلورزی نزدیک به سه هزاره است که دشنه بر کمر، هفت کوزه سنگین را بر یک گاری به پیش می‌راند. حس وجودِ گاری هست اما خودش در کار نیست. این هفت کوزه از داخل به هم راه دارند و اگر از سوراخ پسِ گردن مرد، مایعی را به داخل بریزید از درون، هر هفت کوزه را پر می‌کند و از دهانه دراز ظرف که کمی بالاتر قرار گرفته سرریز می‌شود. این کهن‌ترین نمونه ظروف مرتبط جهان است و کوزه‌گر کلورزی به تجربه قانون ظروف مرتبط را به کار می‌برده

گاو و گردونه

گاری چهار چرخی را گاوی می کشد. باز گیلانی مارلیک سه هزاره پیش تر، چنان، گاو و گاری را در هم آمیخته که انگار نه انگار گاو چرخ ندارد. کوه کوهان و دو شاخه شاخ آن که انگار گردن می کشد حرف ندارد. راستی اگر دست کودکی باستانی به آن می‌رسیده، مثل اسباب بازی با آن بازی نمی کرده؟



مادر بزرگ کارتون

شاید درباره کوزه مشهور شهر سوخته شنیده باشید که بزی را در چند نما نمایش می‌دهد که ایستاده، خیز برداشته و بعد برای خوردن برگ بوته‌ای پریده و دوباره چهار دست و پا بر زمین گذارده و این چند قاب را نخستین نمونه تلاش انسان برای روایت حکایتی با تصویر متحرک (انیمیشن) دانسته‌اند. اما ساخت این ظرف را که می‌بینید تلاشی بوده برای ساخت آن ظرف که ایده دویدن بز را نصفه نیمه بر آن اجرا کرده‌اند







مرغ ماهیخوار و بی دسته دسته‌دار

هیچ جایی بهتر از پشت این مرغ ماهیخوار نیست تا کوزه‌گر پارسی دسته زنبیلی این ظرف پایه‌دار را جادهد. ماهی‌های درون شکم مرغ، روی کوزه در حال دم‌زدن‌اند(چپ)
گیلانیان باستان در برگزاری نمایشگاه شکوه ایران و خلاقیت و خیال پردازی در طراحی سنگ تمام گذاشته‌اند. بیشترین آثار شاهکار نمایشگاه، ساخته دست اهالی املش و مارلیک و کلورز است و یکی از آن همه، این کوزه است که بدنه و دسته‌اش یکی است که بر پایه‌های کوچک راست می‌ایستد و محتوی آن نمی‌ریزد (راست)

{خلیج فارس}

جزیره رنگین‌کمان

خاک رنگی جزیره هرمز یکی از شگفتی‌های زمین‌شناسی ایران است

علیرضا امری کاظمی و سوگل شهیدی / عکس: مجید ناگهی



اینجا هرمز است؛ شگفتی زمین‌شناسی ایران و جهان؛ جایی که خاک سرخ و کوه‌های رنگارنگ گرد هم آمده‌اند تا یکی از عجایب خلقت به وجود آید؛ جزیره‌ای که برای زمین‌شناسان آزمایشگاهی تحقیقاتی است و برای هنرمندان تابلوی نقاشی بی‌کم و کاست. خلیج‌فارس جزایر متعددی دارد اما هرمز منحصر به فردترین آنهاست و این را به خاک رنگین کمانی‌اش مدیون است. شاه‌کلید ورودی خلیج‌فارس که در مجاورت تنگه هرمز قرار دارد، انواع کانی‌ها را که شکل‌دهنده سنگ‌ها هستند در خود جای داده تا خاک رنگارنگی به وجود آید و جزیره هرمز نام بگیرد. البته نام این جزیره، یادگار روزگاری است که مردمانش هنوز به‌خاطر هجوم مغولان، بندر معتبر هرموز یا هرمزد را در مصب رود میناب با خلیج‌فارس ترک نکرده بودند و اینجا ساکن نشده بودند اما قدمت به وجود آمدن این جزیره بیش از اینهاست؛ زمانی که هنوز انسان پا به این کره خاکی نگذاشته بود. مطالب علمی و زمین‌شناسی این مطلب توسط علیرضا امری کاظمی ـ عکاس، زمین‌شناس و مدیر طرح ژئوتوریسم سازمان زمین‌شناسی و اکتشافات معدنی ایران ـ جمع آوری شد.

خاک تاکنون این همه طیف رنگی را در خود جای نداده. جزیره رنگارنگ هرمز برای خود جعبه مداد رنگی کاملی است و رنگ‌های متنوع آن هر چشمی را خیره می کند. جزیره هرمز، یک جزیره معمولی نیست؛ توده گنبدی بیضی شکل نمک است که از سطح آب بیرون آمده. اگرچه همه سوی هرمز هم مانند همه جزیره‌ها به آب می‌رسد اما خشکی برآمده‌اش توده بزرگ نمکی است؛ نه سنگ و خاک. هرمز از لحاظ زمین‌شناسی از مهم‌ترین گنبدهای نمکی در دنیا و از دیدگاه زیبایی‌شناسی بی‌رقیب‌ترین آنهاست.

طبقات رنگارنگ ۸
ترکیب رنگ و نقش و شگفتی، جزیره هرمز نام گرفته است. این‌جا ساحل شرقی جزیره است و گوناگونی رنگ در سنگ‌ها و کانی‌های گنبد نمکی جزیره به خوبی مشخص است. چشم‌اندازی دیدنی از طبقات رنگارنگ در جزیره هرمز
عکس: علیرضا امری کاظمی

نمک شناور

هرمز جزیره پیری است؛ جزیره‌ای که میلیون‌ها سال به خود دیده تا به این هیبت درآید. اگر بخواهیم سن و سال این جزیره پیر را بدانیم باید به روزگار پیش از پیدایش آن رجوع کنیم؛ یعنی به دوران پالئوزوئیک؛ همان عهد بی‌مهرگان دریایی، شروع زندگی انواع باکتری‌ها و موجودات زنده اولیه؛ درست زمانی که سطح خشکی‌ها بسیار پایین بود. گنبد نمکی پیر در همین دوران به دنیا آمد؛ ۵۰۰میلیون سال قبل؛ زمانی که توده نمکی اعماق زمین از سبکی زیاد به لایه بالایی زمین رسیده بود و قصد بیرون آمدن از پوسته این کره خاکی را داشت. در این میان گسل‌ها که شکستگی‌های عمیق و متحرک زمینند، تنها راه ورود این حجم بزرگ شدند و توده نمک که مدت‌ها محبوس پوسته زمین بود، با اختلاف وزن و حجمش نسبت به دیگر سنگ‌ها، خودرا از اعماق زمین بالا کشید، از گسل‌ها عبور کرد و در این بین، سنگ‌ها و کانی‌های موجود لایه‌های زیرین زمین را هم جارو کرد و با خود بر بستر دریا نشاند.

تا این توده نمکی از اعماق دریا به سطح دریا برسد، میلیون‌ها سال گذشت. توده نمکی کم‌کم به سمت سطح آب حرکت کرد و در حین بالا آمدن از اعماق آب، سنگ‌های دیگری را هم با خود آورد که سن آنها به دوران سنوزوئیک برمی‌گردد؛ یعنی زمانی که انواع گیاهان و جانوران شکل گرفته بودند و سطح خشکی‌ها آن‌قدر گسترده شده بود که کوه‌ها هم کاملا پدیدار شده بودند. این توده مخلوط نمک و سنگ که به آن سنگ مادر می گویند، شد پایه و اساس جزیره.

حالا همه چیز آماده مانده بود تا بارش باران سطح این نمک‌ها را بشوید و تنها سنگ‌های رنگین باقی بمانند و جزیره هرمز شکل بگیرد. این اتفاق در ۲۰ هزار سال پیش رخ داد و حالا هرمز با همه زیبایی‌اش در کنار بزرگ‌ترین جزیره خلیج‌فارس – یعنی جزیره قشم – آرمیده است.

سنگ‌ها و رنگ‌ها

هرمز جزیره رنگ‌هاست و قدرت نقاش طبیعت است که هنرنمایی خود را در گنبد نمکی ۶هزار متری به رخ آدمیان کشیده، تنوع رنگی سنگ‌های کنده شده از لایه‌های مختلف اعماق زمین توسط توده‌های نمک آن‌قدر زیاد است که هرمز را به زیباترین و کم‌نظیرترین گنبد نمکی در دنیا تبدیل کرده تا جایی که از آن به آزمایشگاه سنگ‌شناسی یاد می کنند.

هرمز موزه کانی‌های جهان است؛ یعنی همان عناصر اولیه‌ای که از مجموع آنها، سنگ‌ها شکل می گیرند. کانی‌ها برای زمین‌شناسان بسیار باارزشند چراکه از طریق مطالعه آنها نه تنها پی به ماهیت آن سنگ می‌برند و می‌توانند ترکیب کلی سنگ‌های منطقه را به دست آورند؛ بلکه می‌توانند رابطه خویشاوندی بین لایه‌های زمین‌شناسی یک منطقه را هم با مناطق دورتر بیابند. شاید این مطالعات به نتایج شگفت‌آوری هم برسند؛ مثلا خانواده‌ای از سنگ‌ها که در اثر حوادث طبیعی مانند شکافته شدن یا حرکت لایه‌های زمین از هم دور افتاده‌اند به نوعی به هم مربوط شوند.

هرمز از این نظر یک آزمایشگاه تمام عیار است؛ جزیره‌ای است که ۴۰ نوع کانی را در خود جا داده تا سنگ‌های این جزیره زیبا از آنها شکل بگیرد. کانی‌های هرمز به راحتی به چشم می‌آیند که مهم‌ترین‌شان «انیدرید»، «ژیپس»، «کلسیت»، «هماتیت»، «دولومیت» و «اولیژیست» هستند. این کانی‌ها با خرد شدن سنگ‌های قدیمی و جریان آب باران به رودخانه‌ها و سپس دریاها رسیده و در آنجا رسوب می کنند، طی سال‌ها به هم می‌چسبند و سنگ‌های رسوبی را شکل می‌دهند. «ریولیت» و «توف» هم که از دیگر کانی‌های هرمز هستند، گونه‌هایی از سنگ‌های آتشفشانی‌اند. البته وجود سنگ‌های آتشفشانی در این گنبد پیر، دلیل بر این نیست که در این جزیره آتشفشانی اتفاق افتاده؛ بلکه این توده‌های آتشفشانی که مدت‌ها قبل در اعماق

جزیره‌هرمز از لحاظ زمین‌شناسی از مهم‌ترین گنبدهای نمکی در دنیا و از دیدگاه زیبایی‌شناسی بی‌رقیب‌ترین آنهاست



دیواره سنگ سفید

ساحل سرخ رنگ و دیواره‌های سفید بلند. لایه‌های برگشته در اثر نیروهای درونی زمین، باعث تشکیل این دیواره‌های عمودی شده است. این دیواره سفید زیبا که در کنار خاک سرخ هرمز زیبایی منحصربه‌فردی دارد، در بخش جنوبی جزیره است



چشمه نمک و رنگ
مشهورترین و معروف‌ترین رنگ‌ها در هرمز، رنگ سرخ خاک آن است. رنگ سرخ این خاک به خاطر وجود کانی آهن‌دار آن است. این هم یکی از چشمه‌های نمکی جزیره است بر بستر این خاک سرخ

دریا انباشته شده بودند به همراه توده نمکی به سطح آب آمدند و به همراه سنگ‌های رسوبی، لایه‌های سنگی آذرین را شکل دادند.

اتفاقات مختلف زمین‌شناسی سبب شده تا جنوب جزیره هرمز مملو از خاکی باشد به رنگ سرخ که بومی‌ها آن را «گِلَک» می‌نامند؛ همان منطقه‌ای که به «گل اخری» یا کانسار خاک سرخ مشهور است. کانسار تجمع مواد معدنی در یک نقطه است که در وقت استخراج، معدن نامیده می‌شود. اینجا خیره‌کننده‌ترین بخش جزیره است؛ درست جایی که خاک سرخ، دریای فیروزه‌ای، درخت سبز و آسمان سبزآبی آن‌چنان هنرمندانه گرد هم آمده‌اند تا نقاشی بی‌همتای خالق طبیعت شکل گیرد. خاک سرخ این جزیره که همانند هموگلوبین خون انسان، دارای ترکیبی آهن‌دار است، با ورودش به دریا بخشی از آب‌های ساحلی را به گونه‌ای قرمز کرده که کوسه‌ماهیان گهگاه فریب آن را می‌خورند و خود را به دام می‌اندازند.

خاک خوردنی

سوغات هرمز خاک آن است؛ خاکی که فقط زیبا و منحصر به فرد نیست. مردم اطراف این جزیره، هرمز را به «گِلَک»اش می‌شناسند و آن را می‌خورند؛ همان خاک سرخ هرمز که با ماهی ساردین و نارنج مخلوط می‌شود تا آن را روی نان بریزند و خوردنی خوشمزه‌ای به نام «سوراغ» تهیه کنند؛ نانی که از پرطرفدارترین خوردنی‌ها در استان هرمزگان است.

خاک سرخ هرمز ارزش اقتصادی بالایی هم دارد؛ تا همین چهار سال قبل، هزاران تن از این خاک گرانبها به کشورهای دیگر صادر می‌شد تا در صنایع مختلف رنگ‌سازی، لوازم آرایش، شیشه و سرامیک‌سازی از آن استفاده کنند. البته آخرین خبرها، از کم شدن این صادرات بی‌رویه حکایت می‌کند؛ صادراتی که اگر بخواهد ادامه یابد، به از بین رفتن خاک سرخ هرمز می‌انجامد.

البته زیبایی و معروفیت هرمز فقط به خاک سرخش نیست، هرمز جزیره رنگ‌هاست. این جزیره دارای خاک‌های رنگی بسیاری است که در کنار یکدیگر طیف وسیعی از رنگ‌های سفید، زرد، نارنجی، قرمز، قهوه‌ای، سبز و حتی طلایی ایجاد می‌کند. هرمز رنگ‌های شمارش‌ناپذیری دارد که از طیف رنگی گرم تا سرد را شامل می‌شود؛ یعنی همه رنگ‌هایی که یک هنرمند برای کشیدن تابلوی نقاشی خود به آنها نیازمند است. همین تابلوی نقاشی است که نه تنها زمین‌شناسان، هنرمندان و گردشگران ایرانی را مبهوت خود کرده؛ بلکه هر هنرمندی را که به ایران آمده، مجذوب خود کرده است. از جورج استاینمتز و ریکاردو زیپولی عکاس تا آلبر لاموریس فیلمساز.

اما این رنگ‌ها از کجا آمده‌اند؟ در جواب این سوال باید گفت که مجموع رنگ‌های این جزیره حاصل یک ترکیب شیمیایی است؛ حاصل یک اتفاق؛ اتفاقی از ترکیب کانی‌های مختلف برای شکل گیری سنگ. رنگ‌های هرمز یا به صورت خاک و کلوخند یا به صورت سنگ‌هایی محکم. البته هرمز



فرشی از خاک
فرشی رنگین از خاک‌های گوناگون جزیره که نشان‌دهنده تنوع بالای کانی‌های موجود در جزیره است. احمد نادعلیان، هنرمند محیطی ایران با کنار هم گذاشتن خاک‌های رنگارنگ این جزیره، تابلوی رنگین جدیدی خلق کرده است
عکس: احمد نادعلیان

سنگ‌های فلزی هم دارد. مگنتیت، هماتیت و اولیژیست سه سنگ فلزی هستند که در آنها اکسید آهن یافت می‌شود و سنگ فلزی طلایی رنگی به نام پیریت که به طلای ابلهان یا چشم شیطان معروف است و در خود ماده‌ای به نام سولفید آهن دارد.

هنر و هرمز

جزیره هرمز فقط برای زمین‌شناسان جزیره شگفت‌انگیزی نیست. هنرمندان هم بارها شیفته آن شده‌اند و برای خلق اثر هنری خود از خاک این جزیره بهره برده‌اند. احمد نادعلیان که کارشناس نقاشی و دکترای هنر تزئینات دیواری است و به هنرمند محیطی مشهور شده، از مهم‌ترین آنهاست. «خاک سرخ هرمز را که به دست گرفتم، دستم رنگی شد. این خاک به قدری رنگ تولید می‌کند که اگر روی لباستان ریخته شود، با هیچ ماده شوینده‌ای پاک نمی‌شود». این را نادعلیان وقتی می‌گوید که مدت‌ها از خلق آثار هنری‌اش در هرمز گذشته، اما هنوز وقتی یاد آن روزها می‌کند می‌شود شادی را در صدایش حس کرد. البته پاک نشدن این رنگ‌ها دلیل علمی خاصی دارد؛ خاک سرخ هرمز از ترکیبات رسی تشکیل شده و رس هم چسبندگی بالایی دارد.

نادعلیان برای آنکه بتواند با خاک‌های رنگارنگ جزیره آثار هنری خود را خلق کند به مطالعات رنگ‌شناسی آنها روی آورد: «از نظر علمی نمی‌شود گفت که دقیقا چه رنگ‌هایی را در هرمز می‌بینیم؛ چرا که تفکیک دقیق این همه رنگ در این جزیره زیبا کار چشم آدمی نیست؛ اما آنچه به ظاهر دیده می‌شود، رنگ‌های اصلی به همراه طیف‌های مختلف رنگی هستند؛ سفید، زرد، کرم، نارنجی، قرمز، قهوه‌ای و سبز فیروزه‌ای روشن. این رنگ‌ها فقط به خاک جزیره مربوط نیستند، بسیاری از این رنگ‌ها برای کلوخ‌ها و سنگ‌های شکننده‌ای هستند که با دست قابل خرد شدنند». جالب است که به گفته او، رنگ سبز فیروزه‌ای مربوط به خاک نرم و مرطوبی است که چسبندگی بالایی هم دارد.

اما نکته مهمی که باید در استفاده از خاک‌های رنگارنگ هرمز همیشه مدنظر قرار داد، تخریب محیط طبیعی این جزیره است و از دست رفتن این خاک‌ها. همین یک سال و نیم پیش بود که برای نشان دادن زیبایی جزیره هرمز، فرشی تقریبا به طول ۱۲۰۰ متر مربع از ۷۰ طیف رنگی بر ساحل جزیره نقش بست؛ فرشی که در طراحی آن از داستان‌ها و طرح‌های بومی جزیره استفاده شد. احمد نادعلیان گرچه این کار هنری را بسیار جالب می‌داند؛ اما خلق آن را به قیمت از دست دادن خاک‌های رنگی و تخریب محیط طبیعی زیبای هرمز، اثری ضد محیط زیست می‌نامد. او که بنا به گفته خودش برای نقاشی‌هایش روی شیشه و غیره از مقدار کمی خاک به اندازه یک قاشق سوپخوری خاک جزیره استفاده کرده می‌گوید: «بهتر است به جای این کارها، اثری در ابعاد کوچک‌تر خلق می‌شد تا خاک این جزیره کمترین آسیب را ببینند. همین بس است که سال‌ها خاک هرمز را صادر می‌کردند. از این به بعد فرصت آن است که آن را حفظ کنیم» ■

نادعلیان، هنرمند محیطی: خاک هرمز را که به دست گرفتم، دستم رنگی شد. این خاک اگر روی لباستان ریخته شود، رنگش با هیچ شوینده‌ای پاک نمی‌شود



عکس: حسین زهره‌وند

{طبیعت}

درجست‌وجوی ببر مازندران

پرونده‌ای درباره ببر ایرانی

علی گلشن

وقتی خبر احیای نسل ببر مازندران شنیده می‌شد، کمتر کسی فکرش را می‌کرد که ببرهای روسی به ایران بیایند و مازندرانی نام بگیرند؛ یعنی همان زیرگونه‌ای که حدود نیم قرن پیش نسلش به‌طور کامل منقرض شده است. سازمان محیط زیست دو قلاده پلنگ را با دو ببر سیبری مبادله کرد تا بتواند دوباره نسل ببر مازندران را در شمال ایران احیا کند. اما از نظر بسیاری از کارشناسان این کار غیرممکن است. گرچه مطالعات علمی نشان می‌دهد که از لحاظ ژنتیکی نزدیک‌ترین ببر به ببر ایران، ببر سیبری است، این نزدیکی دلیلی بر مازندرانی بودن ببر روسیه نیست. ببر مازندران زیرگونه جدایی از خانواده ببرها بوده که سال‌هاست نسلش از بین رفته است؛ گربه‌سان زیبا و بزرگی که در تمام جهان آن را به نام ایران می‌شناسند و ببر ایرانی، مازندران یا کاسپین (Caspian Tiger) می‌نامندش. اینکه این ببر چه بود و چه بر سرش آمد، خود داستان دیگری است.

آخرین وداع

نزدیک به ۶۰ سال از این تصویر می‌گذرد؛ سروان احمد هنرور ژست پیروزمندانه به خود گرفته و همکارانش هم کنارش ایستاده‌اند تا بر نعش آخرین ببر ایرانی دیده شده در مازندران عکس یادگاری بگیرند. (عکس روبه‌رو) ببرهای ایرانی از معروف‌ترین زیرگونه‌های این گربه‌سان بوده‌اند. تصویر پایین یکی از آخرین ببرهای ایران در قفس یکی از باغ‌وحش‌های اروپایی است

ببری که دیگر نیست؛ پایان یک نسل

بزرگ‌ترین گربه ایران که بود و چه شد

بزرگ‌ترین گونه گربه‌سان روزگاری در بیشه‌زارها و مناطق جنگلی شمال و شمال‌شرق ایران می‌زیست و حالا دیگر اثری از آن نیست. نسـل ببر ایرانی برای همیشه در ایران از بین رفته و حدود ۷۰ سال است که هیچ نشان زنده‌ای از این گربه باشکوه یافت نشده. متاسفانه منقرض‌شدن ببر ایران واقعیتی اسـت که باید آن را پذیرفت. حالا ما مانده‌ایم و تنها میراث به‌جامانده از ببر ایران؛ دو قطعه پوست در موزه‌های تاریخی طبیعی، چند عکس قدیمی و چند خطی هم خاطره از مشاهده شکارشان.

با آمدن دو ببر سیبری به ایران، داستان ببرهـای مازنـدران دوبـاره زنده شـد؛ داسـتان غم‌انگیـز از بیـن رفتن نسـل یکی از زیرگونه‌هـای ببـر در جهـان، منقرض شـدن بزرگ‌ترین گربه‌سان ایران.

شـاید امروزه کمتر کسـی از حضور ببر در تاریخ این سـرزمین آگاه باشد اما در گذشته چنین نبود و ایرانیان این گربه‌سـان را می‌شـناختند و آن را همچون شـیر ایرانی به خاطر زیبایی و قدرتش می‌ستودند. شهرت و آوازه ببرهای جنوب دریای خزر به گوش مردمان سـایر کشورها هم رسیده بود و گفته می‌شـود تا قرن هفدهم تنها ببرهای شـناخته شده در اروپا، ببرهای هیرکانی یا همان ببرهای مازندران بوده‌اند. شکل ظاهری، دلیری، شجاعت و نیرومندی این گربه باعث شده بود تا اروپاییـان علاقه زیادی به آن نشـان دهند و به دلیل آنکـه ببر گربه مختص به قاره آسیاسـت، از دوران باسـتان رومیـان و حتی مصریان برای بـه اسـارت درآوردن ببرها راهی شـمال ایران می‌شـدند. آن زمان ببرهای هیرکانـی از قفقاز، سـواحل خزر و خراسـان تا شـمال افغانستان، بخش‌هـای جنگلـی رود جیحـون و سـواحل دریاچه‌هـای آرال و بالخاش در آسـیای مرکزی پراکنده بودند که رفته رفته از تعداد آنها کم شـد و تا صد سـال گذشـته فقط تعداد نسبتا کمی از آنها در شرق مازندران باقی ماندند.

شکارچی ماهر مازندران

ببر ایران از بزرگ‌ترین ببرهای جهان بوده است؛ مقـام دوم پس از ببر سـیبری. ایـن موضوع را محققان از پوسـت‌ها و تصاویر به جامانده از ببر مازنـدران دریافته‌اند. به‌طور کلی ببر ایرانی با نام علمـی *Panthera tigris virgata* تفاوت‌های آشکاری با دیگر زیرگونه‌های ببر در جهان دارد؛ ببر مازندران رنگی روشـن‌تر از ببر بنگال داشته و نوارهـای عرضـی روی بدنش هـم باریک‌تر، منظم‌تر و به تعداد بیشتر بوده است. آن‌طور که از شـواهد برمی‌آید موهای بدن ببر مازندران بلندتر و پرپشـت‌تر از ببر بنگال و کوتاه‌تر از ببر سیبری و جثـه آن بزرگ‌تر از ببر بنـگال و کوچک‌تر از ببر سیبری بوده‌اسـت. جثه بزرگ و کشیده، سر درشـت، فک قوی، دسـت‌ها و پاهای متوسط و قدرتمنـد، پنجه‌های پهـن، چنگال‌های بزرگ، چشم‌های درشـت، گوش‌های گرد و کوتاه و دم بلند از ویژگی‌های ظاهری ببر مازندران هستند. پوشش بدن این حیوان کوتاه و ضخیم بود اما در فصول سرد سال موها بلندتر و پرپشت می‌شدند. از طرفـی در ببـر ایرانی موهـای روی گونه‌ها نسـبت به سـایر ببرها بلندتر بوده است. رنگ و نقوش بـدن ببر به این جانـور کمک می‌کرد تا بتواند به راحتی خود را در محیط اطرافش پنهان کند. ببر مازندران شـکارچی ماهری بوده است؛ این حیوان پس از یافتن طعمه، به آهستگی خود را بـه آن نزدیک می‌کرد و با حوصله بسـیار به کمین می‌نشسـت و در لحظه‌ای مناسب با یک پـرش سـریع خود را به آن می‌رسـاند. کشـتن طعمه معمولا به وسـیله شکسـتن گردن و پاره شـدن نخاع یا خرد کردن جمجمه با اسـتفاده از دندان‌های نیش صورت می‌گرفت. این گربه‌سان از قدرت بدنی بسـیاری بالایی برخـوردار بود و می‌توانسـت طعمه‌های بزرگی مانند گوزن و گاو را با دندان بگیرد و به محل مناسبی برای خوردن منتقل کند.

نبرد نابرابر

آغاز قرن بیستم را باید شروع انقراض ببر ایرانی دانسـت؛ ببری که در جلگه‌های سـاحلی حاشیه دریای خزر و بیشـه‌های مردابی شمال ایران که پوشـش غنی گیاهی و جانوری داشـته، روزگار می‌گذرانـده. ایـن مناطق که قرن‌هـا و قرن‌ها محل زندگی این گربه‌سـان زیبا بود، با پیشرفت تکنولوژی و افزایش جمعیت انسـان دستخوش

شهرت و آوازه ببرهای مازندران به گوش مردمان سایر کشورها هم رسیده بود و تا قرن هفدهم تنها ببرهای شناخته شده در اروپا، ببرهای هیرکانی یا همان ببرهای مازندران بوده‌اند



زنده در میهن
این توله ببر را یکی از شاهان قاجار به سفیر افغانستان در تهران هدیه داد که آن‌را در باغ سفارت در تهران نگهداری می‌کردند. سرنوشت این ببر مشخص نیست، اما این تصویر را می‌توان از معدود تصاویر به‌جا مانده از ببر زنده مازندران در ایران دانست

تغییر شد؛ زیستگاه‌ها تخریب، نیزارها خشک و زمین‌های کشاورزی جایگزین بیشه‌ها شد. همین موضوع باعث شد تا ببر مازندران از سرزمین‌های پست مردابی عقب‌نشینی کرده و به سوی مناطق مرتفع جنگلی مهاجرت کند. ورود ببر به مناطق مرتفع جنگلی که پیش از آن ماوای یکی از بزرگ‌ترین گونه‌های پلنگ جهان، یعنی پلنگ ایران بود، رقابت شدیدی را میان این دو گربه‌سان برای به چنگ آوردن طعمه به دنبال داشت. ببرها از قابلیت چندانی در شکار و زندگی در مناطق کوهستانی برخوردار نبودند و به همین خاطر توانایی رقابت با پلنگ‌ها را که به خوبی با زندگی در مناطق مرتفع جنگلی سازگار بودند نداشتند. نبرد از ابتدا به نفع تازه‌وارد نبود؛ در این رقابت پلنگ‌ها بر ببرها پیروز شدند.

ببرهای گرسنه چاره‌ای جز نزدیک شدن به مناطق زندگی انسان‌ها و حمله به دام‌ها نیافتند. گاهی هم بعضی از آنها به انسان‌ها حمله می‌کردند و به آدمخواری روی می‌آوردند.

ظل‌السلطان در کتاب «تاریخ مسعودی» در بخش خاطرات سفرش به ساری، ماجرای حمله ببر به یک گاو و کشته شدن یکی از خدمتکارانش توسط ببری بزرگ را شرح می‌دهد: «در ساری واقعه غمناکی برای من روی داد. ترکمان عزیز محبوب من، مراد به رحمت ایزدی پیوست؛ یعنی ببری او را کشت. این مراد بسیار جوان خوب و پاکیزه خدمتکاری بود... ببر بسیار بزرگی که بعد پوست او را آورده بودند، من دیدم در دره صورت گاوی را می‌کشد و می‌خورد. ... این خبر به حاجی آقابیگ و مراد می‌رسد. مراد تفنگ گلوله‌زنی مرا که روس‌ها داده بودند برداشته، می‌رود در درخت می‌نشیند بر سر لاش گاو... ببر می‌آید بر سر لاش. مراد هم اجلش رسیده بود، غفلت کرده بود یک گلوله به او می‌اندازد. گلوله روی کتف ببر خورده بود و استخوانش را خرد کرده بود ولی به جای کاری‌اش نبوده. .. ببر نعره‌زنان خود را به روی درخت می‌اندازد که تیر دیگری مراد می‌اندازد؛ آن‌هم به سینه‌اش خورده بود ولی این گلوله کاری بود. افسوس که ببر جثه عظیم خود را در نفس آخرین بر سر مراد می‌اندازد و مراد بیچاره را نامراد کرده، هر دو با هم جان به جان آفرین تسلیم می‌کنند».



شکار دلاور
خوانین شادلو، پوست ببر را به زیر پا انداخته‌اند تا قدرت خود را نشان دهند. کشتن چنین جانور دلیر و قدرتمندی برای آنها نشانه زورمندی است. این ببر در نیزار شیرین دره بجنورد شکار شده است

تخریب زیستگاه ببر مازندران باعث فرار آنها به مناطق مرتفع جنگلی یعنی محل زندگی پلنگ شد. در رقابت میان این دو گربه‌سان برای طعمه ،پلنگ‌ها پیروز میدان شدند

روایت ظل‌السلطان، روایت نبرد آخر ببر است؛ نبرد با انسان؛ نبردی که به قیمت از بین رفتن نسلش تمام می‌شود.

آخرین ببر

با نزدیک شدن ببرها به مناطق مسکونی، انسان‌ها به مقابله برخاستند و با ضرب گلوله، دام‌گذاری و استفاده از طعمه‌های مسموم بسیاری از آنها را از میان بردند. شکارهای جرگه در سرتاسر زیستگاه ببرها توسط حکام وقت و مالکان بزرگ به طور گسترده‌ای انجام می‌گرفت که خسارات جبران‌ناپذیری را برای حیات‌وحش مناطق و همچنین برای ببرها و طعمه‌های آنها در بر داشت. یکی از تلخ‌ترین کشتار ببرهای مازندران، در سفر ظل‌السلطان به جزیره میانکاله رخ داده است. او در کتاب خاطراتش سفر به جزیره میانکاله و شکار در آن منطقه را ذکر و اشاره می‌کند که در مدت توقف آنها در جزیره ۳۵ ببر شکار می‌شوند: «از شهر ساری به گلوگاه آمدیم... بعد از چند شب توقف آنجا به طرف میانکاله حرکت کردیم... وارد دهنه جزیره شدیم. این‌قدر گاو که از دهات گریخته بود، به آنجا رفته بود به مرور وحشی شده بود و ببر و مرال و قرقاول و شوکا دیدیم و شکار کردیم. نمی‌دانم خواننده باور می‌کند یا نه، واقعا هزار هزار فرار کردند.... به قدر ۴۰ روز در این جزیره کوچک ماندیم. شخصی نبود از تفنگچی و سرباز و سوار که شکاری نزده باشد. آنچه میرزا محمدخان منشی من یادداشت کرده بود به حکم من از این قرار است: ۶ هزار قرقاول به ساری به دوستان خودمان در شهر فرستاده شد. ۳۵ ببر، ۱۸ پلنگ، ۶۳ گاو و گاومیش اهلی که وحشی شده بودند و ۱۵۰ مرال که گاو کوهی می‌گویند، در این ۴۰ روز کشته شد. چقدرها فرار کردند به جنگل‌های



نقش ببر

شکارچی در وسط و بزرگ به تصویر کشیده شده و شکارها در حاشیه و بسیار کوچک‌تر و حقیر در مقایسه با ببر. این قالیچه مربوط به همین یک قرن اخیر است؛ کار دست عشایر لر بویر احمد

عکس: پیتر جان گیت

از کتاب قالیچه‌های تصویری ایران

تعداد ببرهای خاطرات به جا مانده، نشان می‌دهد که این جانوران سال‌ها بدون رقیب در منطقه زندگی می‌کردند و هرگز تصور نمی‌کردند انسان دشمن بی‌رحمی برایشان شود



پلنگ بی‌تاب
گرفتن پلنگ‌های ایران به همین راحتی نبود. دام و تله‌ای که برای آنها گذاشته بودند، باعث شد تا دو پلنگ ارسالی به روسیه از ناحیه پا و کمر آسیب شدیدی ببینند و در روسیه تحت عمل جراحی قرار بگیرند. از آنجا که پلنگ ها به همین راحتی حاضر به رفتن نبودند، آنها را بیهوش کرده و سوار هواپیما کردند /عکس: همت خواهی

بزرگ و چقدرها در خود جزیره ماندند، حسابش را خدا می‌داند». خاطرات غمناک ظل السلطان به همین‌ها ختم نمی‌شود: «در نزدیکی‌های بارفروش در ده‌های النگه، روبار، دینه سر و سوار، ما را به شکار جرگه دعوت کردند. دو ببر بسیار بزرگ به تفنگچی‌ها در جنگل زده بودند. یکی از تفنگچی‌ها خانلر نامی بود با تفنگ فتیله دنگی این ببرها را زده بود و می‌گفت ۱۷ ببر زده‌ام، جمعی او را تصدیق می‌کردند».

تعداد ببرهایی که در خاطرات به جا مانده می‌بینیم نشان می‌دهد که این جانوران سال‌های سال بدون رقیب در منطقه زندگی می‌کردند و هرگز تصورش را هم نمی‌کردند که دشمنی به این بی‌رحمی نصیبشان شود و همه‌شان را تار و مار کند.

آخرین ببری که در ایران دیده و متاسفانه درجا کشته شد، به بیش از نیم قرن پیش باز می‌گردد؛ سال ۱۳۳۲. سروان احمد هنرور برای شکار به مینودشت و کلاله می‌رفته که در مسیر روستای «آق قمیش» به او خبر از حضور حیوان عظیم‌الجثه‌ای در بیشه‌های اطراف جنگل می‌دهند. سروان بلادرنگ تفنگ برنو را نشانه می‌رود و آخرین ببر ایران را از پای درمی‌آورد. عکس یادگاری هنرور و همراهانش در کنار لاشه شکار برای همیشه در تاریخ ماندگار می‌ماند.

ببر ایران که از بین رفت، جست‌وجو برای یافتن آن شروع شد، تازه متوجه شده بودند که حیوان ارزشمندی را از دست داده‌اند. وجود شواهد و گزارش‌های متعدد و مشکوک درباره حضور ببر مازندران منجر به انجام پروژه‌ای با هدف

از برف به جلگه
ببرهای روسی از میان برف و سرما آمده‌اند تا در میانکاله زندگی کنند؛ جایی که زمانی پوشیده از جنگل‌های جلگه‌ای بود و محل زندگی ببر ایرانی. حالا دیگر تمام منطقه دستخوش تغییر شده؛ نه میانکاله می‌تواند محلی برای زندگی ببر باشد و نه ببرهای سیبری می‌توانند نقش ببر مازندران را بازی کنند

ردیابی ببر مازندران از سوی سازمان محیط زیست ایران شد. «کمیته ببریابی» به سرپرستی افسر شکاربان، ناصر بیانی رسما در سال ۱۳۵۳ تشکیل و پروژه جست‌وجوی ببر برای نخستین‌باردر تاریخ ایران آغاز شد. کلیه ماموران مستقر در حوزه استحفاظی محیطزیست گرگان و گنبد و پارک ملی گلستان موظف شدند تا دیده‌ها و شنیده‌های شاهدان محلی را جمع‌آوری و مستندسازی کنند و از مناطق مشکوک به حضور ببر بازدید کنند و آمار مشاهدات خود را ارائه دهند. مناطق تجسس به سه بخش تقسیم شد و هر منطقه با مسؤولیت یک نفر شکاربان و تعدادی ماموران اجرایی مورد مطالعه قرار گرفت. عملیات به سه طریق طعمه‌گذاری در جنگل‌های انبوه، قالب‌گیری از رد حیوانات و عکس‌برداری انجام گرفت. سرانجام پس از دو سال تلاش و فعالیت، گروه تجسس موفق به یافتن هیچ اثری از ببرهای مفقود شده مازندران نشد و تا امروز هم اقدام دولتی دیگری برای این کار انجام نگرفته است تا اواخر فروردین‌ماه امسال که سازمان محیطزیست خبر از ورود دو ببر مازندرانی به ایران داد.

سیبری در ایران

امسال سال پلنگ است که به آن سال ببر هم می‌گویند. گویا داستان بازگشت ببر به ایران چندان هم بی‌ارتباط با نام این سال نیست. در اینکه نسل ببر مازندران برای همیشه از بین رفته شکی نیست اما برای فهمیدن داستان خبر بازگشت آنها پس از این همه سال، باید به قبل از انتشار این خبر رجوع کنیم؛ به مطالعات نوینی که دانشگاه آکسفورد در انگلستان روی ژنتیک ببرها انجام داد؛ مطالعاتی که حقایق جدیدی در رابطه با این گربه‌سان آشکار کرد. متخصصان ژنتیک دانشگاه آکسفورد با مطالعه روی ژن ببرها اعلام کردند که ژن ببر مازندران با ببر سیبری دارای ریشه‌ای مشترک بوده و تنها حدود ۱۰هزار سال است که از یکدیگر جدا شده‌اند. بررسی دی‌ان‌ای بقایای یافت شده از ۲۰ ببر مازندران در منطقه اوراسیا و مقایسه آن با ببر سیبری نشان داده که این دو ببر تنها در یک نوکلئوتید با یکدیگر تفاوت دارند و هر دو به یک زیرگونه تعلق دارند.

نتیجه مطالعات ژنتیکی ببرها ایده بازگرداندن ببر مازندران را به طبیعت ایران قوت بخشید. از آن طرف روس‌ها هم که میزبان المپیک زمستانی ۲۰۱۴ هستند و نماد این مسابقات را، پلنگ منقرض شده در کشور خود قرار داده‌اند، همه جا به دنبال پلنگ می‌گشتند. پس در نخستین روزهای امسال توافقنامه‌ای بین این دو کشور حاصل شد و ببرهای روس به نام مازندران به ایران آمدند و پلنگ‌های ایران به روسیه رفتند تا نماد المپیک آن کشور شوند. این اقدام به رغم موافقان و مخالفان داخلی و خارجی به سرعت انجام گرفت و به دنبال آن جزیره میانکاله هم به عنوان محل نگهداری ببرهای سیبری انتخاب و بخشی از آن هم حصارکشی شد. اما واقعیت این است که نه ببرهای روسی قرار است ایرانی شوند و نه میانکاله شباهتی به جنگل‌های جلگه‌ای که زمانی زیستگاه ببر ایرانی بوده و از بین رفته، دارد.

سازمان محیطزیست ایران با تکیه بر شباهت ژنتیکی موجود میان ببر سیبری و ببر مازندران، این دو ببر را یکی دانسته و بر همین اساس با کمک متخصصان روس پروژه‌ای را به مدت پنج سال برای پرورش در اسارت و بازگرداندن این ببرها به طبیعت ایران آغاز کرده است. درحالی‌که شباهت ژنتیکی میان دو جانور ارتباطی به احیای نسل جانور از بین رفته نیست.

نسل ببر مازندران برای همیشه منقرض شده است و حالا دیگر ایران ببر ایرانی ندارد. حالا پلنگ‌های ما رفته‌اند به مملکت غریب و ما مانده‌ایم و دو ببر سیبری که در باغ‌وحش ارم تهران مانده‌اند و کف و سوت و به به و چه‌چه‌ها را تماشا می‌کنند. منتظرند تا چند ماه دیگر در میانکاله راه بروند و نقش ببر مازندران را بازی کنند. البته هنوز نمی‌دانند که قرار است چند وقتی هم در میانکاله اسیر باشند تا خوب زادآوری کنند و آماده رهاسازی. جالب اینجاست که تمام کسانی که از دیدن این دو ببر به‌به و چه‌چه کردند و قفس‌ها را برای دیدن آنها محاصره کردند، از ببر هم‌نژاد آنها در همان باغ‌وحش ارم تهران غافل بودند، همان ببر سیبری که مدتی است مهمان ایرانیان است و چند قفس آن‌طرف‌تر روزگار می‌گذراند ■

{سفره ایرانی}

محبوب دل‌ها

پرونده‌ای درباره چلوکباب

عکس: محمدمهدی زابلی



آرامش در حضور کباب

مثل اینکه صاحب این سفره‌خانه هنوز هم به سنت قدیم‌تر پایبند است و به رسم قدیم زرده تخم‌مرغی روی پلوی مشتری‌ها می‌اندازد؛ سنتی که چند سال است به دستور اداره‌بهداشت از چلوکباب‌های پایتخت ور افتاده است/عکس: آرزو بیات

روزی روزگاری چلوکباب

نگاهی به دیروز و امروز میراث غذایی ایرانیان

طاهره رحیمی

می گویند در دوره مشروطه هنگامی که یکی از مشروطه‌خواهان در تبریز مشغول سخنرانی برای مردم بود، یکی از حاضران از سخنران می‌پرسد که مشروطه یعنی چه؟ سخنران می گوید مشروطه یعنی چلوکباب ارزان و سپس با دستش طول کباب را نشان می‌دهد و می گوید کبابی به این طول و بعد هم بازویش را نشان می دهد و می گوید به این پهنا. سال‌ها از آن زمان گذشته است اما انگار میزان هنوز هم برای بسیاری همان کباب است. این روزها پیرمردها وقتی می خواهند یاد گذشته کنند، به یاد کباب می‌افتند. دستشان را جلو می آورند، فاصله سرانگشتان تا آرنج را نشان می دهند و می گویند: «قدیم کباب می خوردیم به این بلندی، اون هم یه تومن».

چلوکباب، غذای محبوب ایرانی که آوازه‌اش تا آن طرف مرزها هم رفته ظاهرا خوراک جوانی اســت که پیدایــش آن را به دوره قاجار نســبت می‌دهند. اگرچه درباره این تاریخ نمی‌توان خیلی هم مطمئن بود، هنوز هم در بازار تهران و گذرها، دالان‌ها، سراها، سه‌راهی‌ها و چهارراه‌هایش می‌توان نشانی از مردمانی را پیدا کرد کــه در این فن از اولین‌ها بوده‌اند و چلوکباب را به شــکل و شمایل امروزی‌اش درآورده‌اند.

در سال ۱۲۸۵ هنگامی که چند نفر از تجار سرشناس قند تهران را به جرم بالابــردن قیمت نزد علاءالدوله– حاکم وقت تهران– می‌برند و به دستور او آنها را چوب می‌زنند، هنــگام ناهار دســتور توقف فلــک کردن را می‌دهد و رو به متهمان می‌گوید: «وقت چوب زدن باید چوب خورد و وقت نهار خوردن ناهــار. الان چلوکباب حاضر اســت، می‌رویم چلوکباب می‌خوریم. بعد از غذا باید بقیه چوب‌ها را بخورید».

ایــن روایــت نشــان از محبوبیت چلوکبــاب میان درباریان عصر قاجار دارد که حتی در حبس هم حاضر به چشم پوشیدن از آن نبودند. البته این نه فقط مخصوص حاکم است، که از شاه و صدراعظم و ساکنان حرمسراها گرفته تا مــردم کوچه و بــازار هم به آن مبتــلا بودند.

اعتمادالسلطنه در یادداشت‌های روزانه خود در جایی درباره محبوبیت و اهمیت چلوکباب در دربار ناصری هم نوشته است. منشی مخصوص ناصرالدین شاه دلیل محبوبیت حاج‌ابراهیم امین‌السلطان آبدارچی را (پدر علی‌اصغر خان اتابک اعظم امین‌السلطان، صدراعظم معروف قاجار) توانایی‌اش در زدن کباب برای ناصرالدین شــاه عنوان کرده اســت که هرگاه می‌خواســته خوش‌خدمتی‌ای برای سلطان صاحبقران کند، برایش کباب می‌زده. در سفرها هم بســاط زغال و کباب و پیاز همیشه به راه بوده است. حتی دوستعلی خان معیرالممالک، از نوادگان ناصرالدین هم در خاطراتش نقــل می کند: «یکی از روزهای جمعه‌ای که ناصرالدین شــاه با ســاکنان حرمســرا قصد زیارت حضرت عبدالعظیم در شــهرری داشته است، پیشخدمت‌های او مجبور می‌شــوند یک روز قبل‌تر به آن منطقه بروند و حدود ۲هزار کباب برای درباریان بزنند».

شکل‌گیری چلوکباب به شکل امروزی، دســت کم از نوع کوبیده را به دوره قاجار و عصر ناصرالدین شاه نسبت می‌دهند. ناصرالدین شاه ولیعهد با چند نفر از دوستانش از تبریز عازم تهران می‌شوند که یکی از همین همراهان کباب‌پز بعدها پایه‌گذار نخستین چلوکبابی‌ها در تهران می‌شود.

اگرچه در سفرنامه‌های دوره‌های قبل از قاجار و به خصوص در خاطرات جهانگردان و سفرایی که در عهد صفوی به ایران رفت و آمد داشتند و از پلو، خورش و ســفره‌های رنگین دربار پادشاهان ایران می گویند، نشــانه‌هایی از چلوکباب نیست و همیــن موضوع ســندی بر قجری بــودن این خوراک محســوب می‌شــود اما به نظر می‌رسد چلوکباب دارای قدمتی طولانی‌تر از ۲۰۰ ســال باشــد؛ چراکه در یکی از رســاله‌های آشپزی که از دوره شاه اســماعیل صفوی– یعنی حدود سال ۹۰۰ هجری– به جــا مانده به کبــاب کوبیده در شکلی نزدیک به وضعیت امروزی آن اشاره شده. حاج‌محمدعلی باورچی بغدادی در باب نوزدهم این کتاب پس از توصیف کباب بره و مرغ و غاز در صفت کفته کباب(کوفته ضبط به تلفظ آذری) می‌نویسد: «بیارند گوشــت تخلی و با ادویه گرم و پیاز و نمک به قدر و نرم بکوبند و ساعتی بگذارند که خود را بگیرد. بعد از آن هرکدام را مقابل گردکانی بزرگ گرد بسازند و در سیخ آهنین هموار باریک بکشند و آتش نرم بپزند». پس چنان با قطعیت هم نمی‌توان حاج‌غلامحسین خان نایب را مخترع چلوکباب دانست؛ غذایی که با این وصف قدمتی بیشــتر از ۵۰۰ ســال دارد. اما با این حال این مهاجر اهل آذربایجان را به همراه پدرش باید موسس نخستین چلوکبابی تهران به شمار آورد.

روز جمعه‌ای که ناصرالدین‌شاه‌باساکنان حرمسرابه‌زیارت‌عبدالعظیم می‌رود، پیشخدمت‌های او مجبور می‌شوند حدود ۲هزار کباب برای درباریان بزنند



غذا حاضر است >

قدیم‌ها به این آقایی که حالا لباس نسبتا مدرن آشپزها را تنش کرده اند، بیرون بر می‌گفتند. بیرون‌برها مثل این آقا چند مجمعه و ظرف‌های چلوکباب را روی سرشان می‌گرفتند و غذا را قبل از آنکه از دهن بیفتد به مقصد می‌رساندند. جالب آنجاست که گاهی با همین وضع سوار دوچرخه شده و هر دودست را هم به فرمان می‌گرفتند!

عکس: محمد مهد ی زابلی

چلوکباب تهرونی

حاج علی‌الله یکی از همان ملازمان دوره ولایتعهدی ناصرالدین‌میرزا در تبریز است که به همراه شش نفر دیگر از رفقایش به همراه سلطان به تهران می‌آید. قرعه به نام این کباب‌پز تبریزی افتاد تا نخستین کس از میان آنهایی باشد که در دارالسلطنه تبریز دستی در پختن کباب داشتند و پایه‌گذار نخستین چلوکباب امروزی در پایتخت شود و بعد از ۱۳۰ سال تمام نوادگانش در این صنف بمانند. ابوالقاسم یزدان‌منش (نایب) نتیجه حاج‌علی‌الله که امروز حدود ۶۵ سال دارد و صاحب چلوکبابی نایب زعفرانیه است، می‌گوید: «پیش از دوره ناصرالدین شاه کباب پخته می‌شد و نوعی کباب خاص آن در تبریز خیلی هم طرفدار داشت. ناصرالدین میرزا هم که از دوستان جد من بود به دلیل علاقه‌اش به کباب پس از به تخت نشستن، چند نفر از رفقایش از جمله حاج‌علی‌الله را به دربار خود می‌آورد اما بعد از مدتی آنها مجبور به ترک دربار می‌شوند. اما او برای اینکه از دوستان قدیمی‌اش دور نشود در نزدیکی کاخ گلستان و داخل بازار دکانی می‌خرد و کبابی راه می‌اندازد».

حاج علی(پدر غلامحسین خان نایب) حدود سال ۱۲۵۷ بساط کبابی خود را در مغازه‌ای در بازار مرغی‌ها راه می‌اندازد. نام بازار به بازار صحاف‌ها و بعدها هم به بازار زرگرها تغییر کرد اما دکان کبابی حاج‌علی با همان سقف گنبدی سفید همان است که بود. امروز روی دیوار شیشه‌اش تنها یک کلمه نایب نوشته شده و روی دیوارهای تا سقف مرمرش عکس‌های بزرگی از تهران قدیم نشسته است. حاج‌علی پنج پسر به نام‌های حاج‌رضا، غلامحسین، میرزا علی، محمود و محمدحسن داشت که پس از فوت پدر، غلامحسین خان عهده‌دار مدیریت چلوکبابی می‌شود.

در جریان مشروطه به دلیل فعالیت‌هایش به نایب معروف می‌شود و این نام تا امروز برای او و چلوکبابی‌اش می‌ماند. پس از فوت غلامحسین نایب مدیریت کار در اختیار دو برادر کوچک‌تر قرار می‌گیرد و کوچک‌ترین پسر- یعنی محمدحسن- عهده‌دار مدیریت چلوکبابی نایب بازار می‌شود که تا همین ده سال قبل هم که در قید حیات بود، خود آنجا را مدیریت می‌کرد. شعبه‌ای که چندین سال بعد علی آقا یزدان‌منش(پسر بزرگ‌تر غلامحسین نایب) در ناصرخسرو تاسیس می‌کند، اولین نایبی می‌شود که تابلوی نایب را در سردر مغازه آویزان کرد. ابوالقاسم یزدان‌منش، نوه غلامحسین خان می‌گوید: «آن موقع‌ها که کوچک‌تر بودیم و در مغازه ناصرخسرو کار می‌کردیم، بعضی وقت‌ها برای ناهار به مغازه عموحسن (نایب بازار) می‌رفتیم، آن‌قدر که کبابش خوشمزه بود». نوه غلامحسین نایب از پدرش علی آقا یزدان‌منش شنیده که چلوکبابی در روزگار پدربزرگش به جای میز و صندلی، سکو داشت که مشتری‌ها روی آنها می‌نشستند. بعدها این سکوها را خراب می‌کنند و نیمکت می‌گذارند و بعد هم صندلی‌های لهستانی جای آنها را می‌گیرد.

با اینکه خود خاطره چندانی از پدربزرگ به یاد ندارد اما شنیده‌های زیادی از او در خاطر دارد: «من که از پدربزرگم چیزی یادم نیست اما می‌گویند که خیلی مهربان، باگذشت و آدم دستگیری بود. یک عبای نائینی داشت که گاهی روی شانه می‌انداخت. یک شب در زمستان که به منزل می‌آید عبا بر دوش نداشت. می‌پرسند که عبایتان کو؟ می‌گوید یک نفر سردش بود، عبا را به او دادم».

عموحسن هم تعریف می‌کرد که آن موقع‌ها نه فیش بود و نه رسیدی. غلامحسین نایب معمولا خودش پای دخل می‌نشست. حرف مشتری حجت بود و خودش می‌گفت که چه چیزهایی خورده. اتفاقا ۹۹ درصد مواقع هم مشتری راست می‌گفت و همه به هم اعتماد داشتند.

از پنج پسر و سه دختر غلامحسین خان نایب تنها یک دختر زنده مانده، بیشتر نوه‌های حاج‌غلامحسین راه پدربزرگ را رفته‌اند. با اینکه بیشتر اعضای این خاندان دیگر همنام نیستند اما وقتی که به رستوران‌های همدیگر تلفن می‌کنند، از تلفنچی سراغ حاج‌آقا نایب را می‌گیرند. از رستوران‌های کوچک و بزرگی که نام نایب را بالای سردر خود دارند، تنها شعبه‌های زعفرانیه، پارک ساعی، وزرا، آبان، سهروردی، سعادت‌آباد، نیاوران، پاسداران، احتشامیه و شمال معتبرند و از اعضای خانواده نایب هستند. در میان نوادگان برخی به سنت پدربزرگ وفادارترند و در منوی خود تنها چلوکباب‌های برگ و کوبیده و برای کلسترولی‌ها جوجه کباب دارند و به شیوه قدیم تنها موقع ناهار غذا سرو می‌کنند.

اندر آداب چلوکبابی

از دوره قاجار و تا اواخر پهلوی چلوکبابی‌ها فقط ظهرها غذا می‌دادند که اتفاقا با همین یک وعده هم روزگارشان به خوبی می‌گذشت. چلوکبابی‌ها از یک ساعت به ظهر مانده در دیگشان را برمی‌داشتند و تا دو ساعت بعد از ظهر غذا داشتند و اگر برنجی می‌ماند، آن را به چلویی‌های پاتیلی- پلوفروش‌های سیار- می‌فروختند. چلوکبابی‌ها مثل بیشتر دکان‌های فروش خوراکی آن زمان اطراف دکان سکوهای کاشی‌کاری شده داشتند و مشتری یا روی آنها یا روی زمین می‌نشست که با فرش، گلیم یا نمد پوشیده شده بود. برخلاف امروز بساط چلوکبابی جلوی دکان به راه بود تا بو و شکل غذا جلب مشتری کند. با روشن شدن چراغ‌های گردسوز بالای بساط، جارچی دکان که کارگر مردم‌شناسی بوده به وسط بازار می‌آمد و راه چلوکبابی اوستایش را به مردم نشان می‌داد. جعفر شهری در کتاب «تاریخ اجتماعی تهران در قرن سیزدهم» می‌نویسد: جارچی، روندگان را بنا به وضع ظاهر و ریخت و لباسشان تعارف می‌کرد؛ به این صورت که دهاتی را مشهدی، سالمندها را کربلایی، تنومندها و آراسته‌ترها را کدخدا، کلاه‌نمدی‌های قبا سرداری را داداش، دستار شیرشکری‌ها را حاجی و جوان‌ها، فکلی‌ها و ترتمیزها را آقا صدا می‌زد و به دکان دعوتشان می‌کرد. مشتری که به مغازه می‌آمد، چلوبیار دکان با بادیه برنجی‌ای که زیربغل زده بود، یک مشت برنج داغ که بخار از رویش بلند می‌شد در بشقاب جلوی مشتری می‌ریخت و هنوز رد نشده، کره‌ای از بادیه کوچک‌تری یک تکه کره برمی‌داشت و با سر انگشت آن را پهن می‌کرد و روی برنج می‌انداخت و پشت سرش هم کباب بده، یکی از سیخ‌های در دستش را می‌کشید و کباب را روی برنج می‌انداخت. این چلو و کره و کباب با هم یکدست می‌شدند و معمولا رسم بر این بود که مشتری‌ها در چلوکبابی‌ها سه دست غذا می‌خوردند. اگر چلوکبابی‌ها غذا را با دست برای مشتری می‌گذاشتند، مشتری هم با دست غذایشان را می‌خوردند. این رسم با دست غذا خوردن چلوکباب تا زمان فرنگی شدن چلوکبابی‌ها که میز و صندلی و قاشق و چنگال جای سکو و نیمکت‌ها را گرفت پابرجا بود؛ تقریبا تا همان زمانی که کلمه دست جای خودش را به پرس داد.

آن موقع‌ها نه فیش بود و نه رسیدی.غلامحسین‌نایب معمولا خودش پای دخل می‌نشست.حرف‌مشتری حجت بود و خودش می گفت که چه چیزهایی خورده

در آن زمان رسم بر این بود که یک یا دو زرده تخم‌مرغ هم روی برنج



سفره رنگین >
اگرچه شاید خود این چلوکباب سلطانی غذای رنگینی نباشد، اما سفره‌اش معمولا پر از رنگ است و از هر رنگی و عطری در سفره چلوکباب می‌توان سراغ گرفت: سبز و زرد و قرمز و... گوجه، زعفران، سماغ، سبزی، ماست، پیاز، دوغ و این روزها که گاهی سالاد فصل هم در کنار آن می‌نشیند. اینها پای ثابت چلوکباب‌خوران امروز شده‌اند/عکس: محمدمهدی زابلی

می گذاشتند، اگرچه که این رسم دیگر ور افتاده و چلوکبابی‌ها از طرف اداره بهداشت از این کار منع شده‌اند اما هنوز چلوکبابی‌هایی هستند که برای مشتری‌های قدیمی‌شان یکی دو زرده تخم مرغ زیرپلوشان می گذارند. اما دوغ به عنوان نوشیدنی همراه کباب هنوز هم پای ثابت دست‌های چلوکباب است. آن روزها شربت به لیمو، سرکنجبین و بعد هم لیموناد به نوشیدنی‌های کنار کباب اضافه شد تا این روزها که نوشابه‌های سیاه و زرد کنار چلوکباب سرو می‌شود. اما خوردن کباب با سماق و پیاز و فلفل به دلیل مزه خوش و خواصی که در تحریک اشتها و دفع برخی آنزیم‌های ناشی از هضم گوشت در معده دارند، هنوز هم ادامه دارد.

رسم دیگری هم بین چلوکبابی‌ها بود و اینکه اگر شاگرد مغازه یا خدمتکار خانه‌ای برای بردن غذا وارد دکان می‌شد، برای آنکه مبادا چشمش به غذا بماند تا کشیدن غذا یک سیخ کوچک کباب به دستش می‌دادند. کارگرها چلو و کباب را با سرپوش روی هم می گذاشتند و پیاده می‌رفتند اما کم کم که دوچرخه‌ها بیشتر شد، مجمعه غذا را بر سرشان می گرفتند و رکاب می‌زدند. گاهی اتفاق می‌افتاد که حتی چهار- پنج مجمعه را روی سرشان بگیرند. حتی بودند کارگرانی که آن یک دستشان را هم به مجمعه نمی گرفتند و موقع سواری هر دو دست را به فرمان داشتند!

تقریبا تا اوایل ۱۳۰۰ در چلوکبابی‌ها همچون قهوه‌خانه‌ها جایی برای زنان نبود و به قول جعفر شهری، اگر زنی در بازار از گرسنگی هم از پا درمی‌آمد نمی‌توانست وارد چلوکبابی شود. زنان تنها زمانی می‌توانستند طعم چلوکباب بیرون را بچشند که مرد خانه خودش می‌خرید یا خدمتکار را برای خرید به چلوکبابی می‌فرستاد. گفته می‌شود این رسم را چلوکبابی عباس شمرونی در سال‌های ۱۳۱۰ شکست و فضایی شبیه حرف ال انگلیسی درست کرد که زنان به همراه مردشان هم می‌توانستند در آنجا بنشینند و چلوکباب گرم بخورند.

از شمشیری تا شرف‌الاسلامی

بازار محل حضور بهترین و معروف‌ترین چلوکبابی‌ها بود؛ از نایب گرفته که نخستین چلوکبابی بازار بود تا چلوکبابی‌هایی که بعضی‌شان به طور کامل از بین رفته‌اند، چندتایی توسط فرزندانشان اداره می‌شوند و برخی هم بدون هیچ ارتباط خانوادگی با همان نام قدیمی روی سردر مغازه بازند. از معروف‌ترین‌ها چلوکبابی‌های آن زمان می‌توان به چلوکبابی مرشد چلویی که در بازار صندوق‌سازها کنار مسجد جمعه کبابش به راه بود، اشاره کرد. چلوکبابی حاج‌غلام کمال هم یکی دیگر از مشتری‌دارها بود که روبه‌روی مسجد سپه‌سالار دکان داشت و امروز یک موسسه قرض‌الحسنه به جایش ساخته شده. چلوکبابی عباس شمرونی یا فرد شمیرانی را هم که در سال ۱۳۰۴ تاسیس شد قدیمی‌ترها به یاد دارند که سر بازار امین‌السلطان بود و امروز تبدیل به بانک کشاورزی شده. چلوکبابی حاج‌اسماعیل جوان هم روبه‌روی پامنار بود که حدود سال‌های جنگ جهانی دوم توسط خود حاج‌اسماعیل اداره می‌شد. او با اینکه حدود ۸۰ سال داشت سرپا بود و با قد بلند، کلاه سیدضیایی، گردن کلفت و عصایی که در دست می گرفت مشهور اهالی پامنار بود. اگرچه دکان کبابی جوان او امروز تبدیل به بانک ملی شده اما چلوکبابی‌های دیگری به همین نام مشغول به کارند که چلوکبابی جوان خیابان ۱۷ شهریور امروز توسط نوه‌اش اداره می‌شود. اما گذشته از اینها چلوکبابی‌های معروف دیگری هم بودند که پیرمردهای امروز هنوز هم که هنوز است، طعم غذاهای آنها را بیشتر از هر کباب دیگری به یاد می‌آورند. شاید بعد از چلوکبابی نایب، چلوکبابی حاج‌حسن شمشیری که اتفاقا نسبت فامیلی هم با خانواده نایب داشت از دیگران مشهورتر بود. حاج‌حسن شمشیری که اصالتا اصفهانی بود، قبل از آنکه سراغ چلوکبابی برود در بازار بزازها قهوه‌خانه‌ای دایر می کند. پس از مدتی در سال ۱۳۲۰ در جنوب شرقی سبزه‌میدان سالنی می گیرد و کبابی راه می‌اندازد که هنوز هم بسیاری که این‌ور و آن‌ور شهر چلوکبابی می‌زنند، به دلیل شهرت و معروفیت او نام شمشیری را برای کبابی خود انتخاب می کنند ولی واقعا شمشیری نیستند. بعد از فوت حاج‌حسن در سال ۱۳۴۰ و برادرش محمود چون هیچ کدام از آنها فرزندی نداشتند، چلوکبابی بسته می‌شود. دکان در سال ۱۳۴۶ بسته می‌شود و در سال ۱۳۴۹ بازگشایی می‌شود اما دیگر نه چلوکبابی که لباس‌فروشی شده بود. اما در سال ۱۳۸۰ فردی که نسبت خانوادگی دوری هم با حاج‌حسن شمشیری دارد، مغازه معروف گوشه سبزه میدان را می‌خرد و البته با تغییرات زیاد دوباره احیا می کند.

چلوکبابی شمشیری در آن زمان سه طبقه بود. طبقه زیرزمین آن موقع زغال‌دانی بود و الان آشپزخانه شده. طبقه دوم برای مشتریان معمولی بود که امروز سالن اصلی چلوکبابی شمشیری است و طبقه بالا که آن زمان در تابستان‌ها کولر داشت و قیمتش دو برابر طبقه پایین بود، امروزه دیگر مورد استفاده نیست. آشپزخانه هم بیرون از چلوکبابی و همین مغازه‌ای بوده که کنار چلوکبابی، مغازه کفش‌فروشی است. حدود سال ۱۳۳۵ قیمت یک دست چلوکباب دوونیم ریال بود و قیمت طبقه بالا پنج ریال. تقریبا تنها کبابی که به طبقه بالا می‌رفت کباب برگ بود. حاج‌حسن شمشیری حتی برای کسانی که در طبقه بالا غذا می‌خوردند دسر هم داشت که بیشتر آب طالبی، خربزه و هندوانه بود و بعدها کمپوت آناناس هم اضافه شد. شاید به همین خاطر بود که ظهرهای جمعه سبزه میدان از هر روز دیگری شلوغ‌تر بود و حتی ماشین‌های لوکس و درباری پشت هم پارک می کردند و یکراست به چلوکبابی شمشیری می‌رفتند.



حاج حسن ملی >
این عکس را حاج حسن ملی (نفر وسط) در دوره اوج رونق کارش یعنی در دهه۴۰ در مغازه‌اش به همراه دوستانش گرفته. اگر دقت کنید مجمعه‌های بزرگ غذا را بالا پشت سر آنها می‌توانیدببینید



پای دخل>>
از موقع ناهار تا چند ساعتی که از ظهر گذشت، پای دخل چلوکبابی‌ها نمی‌شود ایستاد. ابتکار چلوکبابی شرف‌الاسلامی است که جای گرفتن خط و نوشته، از داخل دیگچه‌های مسی‌اش به شما ژتون پلاستیکی و سکه می‌دهد که در وقت هم صرفه‌جویی کرده باشد/عکس: محمدرضا سلطانی

محمدحسن عابدی مالک فعلی رستوران شمشیری می گوید: «هنوز هم بعضی‌ها که در زمان مرحوم اینجا می‌آمدند از غذایش خیلی تعریف می کنند. من حتی یک مورد هم از ایشان بدی نشنیده‌ام. از چهارگوشه تهران و حتی از کرج اینجا می‌آیند تا ناهار بخورند. می گویند خود حاج‌حسن سیخ دستشان می گرفتند و روی بشقاب آنهایی می گذاشتند که غذایشان تمام شده بود. حتی کباب‌های کوچکی هم داشتند که وقتی شاگرد مغازه‌ای برای بردن غذای اوستایش می‌آمد، در نان می‌پیچید و به آنها می‌داد. روزهای جمعه سبزه میدان پاتوق افراد مشهور و بازیگرهای رادیو بود که از میدان ارگ و رادیو به اینجا می‌آمدند و حتی درباریان هم روزهای جمعه ناهار را در اینجا می گذراندند. خدابیامرز تختی هم خیلی اینجا می‌آمد و از دوستان نزدیک آقای شمشیری بود؛ تا جایی حتی تختی را هم در مقبره ایشان دفن می کنند».

حاج حسن شمشیری از حامیان ملی شدن نفت و دکتر مصدق بود که در حدود سال‌های ۲۰ و ۲۱ به نفع دکتر مصدق ۱۰۰ هزار تومان اوراق قرضه ملی می‌خرد. در جریان یکی از اعتصاب‌های دانشجویی در دهه ۳۰ هم شمشیری برای چند روز برای دانشجویان دانشگاه تهران غذا می‌فرستاد. عابدی از یکی دو مشتری بسیار قدیمی چلوکبابی نقل می کند که «پس از این اتفاق‌ها به او پیغام می‌دهند که شاه می‌خواهد تو را ببیند، شمشیری می گوید من با شاه کاری ندارم، اگر ایشان با من کاری دارند بیایند و اینجا مرا ببینند. اما با کوتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ شمشیری هم دستگیر و به جزیره خارک تبعید می‌شود».

این رسم با دست غذا خوردن چلوکباب تا زمان فرنگی‌شدن چلوکبابی‌ها که میز و صندلی و قاشق و چنگال جای سکو و نیمکت‌ها را گرفت پابرجا بود

چلوکباب ملی

دهه ۳۰ دوره اوج کار چلوکبابی‌های منطقه بازار تهران بود چون در حدود تابستان منتهی به سال ۳۰ حاج‌حسن ملی هم یک چلوکبابی پایین‌تر از سه راه سرچشمه و روبه‌روی ایستگاه اتوبوس راه انداخت که با وجود آنکه مدت نه‌چندان طولانی کار کرد اما نامش در میان چلوکبابی‌های قدیم تهران ماندنی شد. حاج‌حسن اصالتا اهل شمیران بود و میان بارفروش‌های سه راه سرچشمه دوستانی داشت و گهگاهی به آنها سر می‌زد. کم کم در آن محله دکانی اجاره می کند و مغازه نشانه‌زنی یک قرانی برای بچه‌ها راه می‌اندازد و بعد از یک سال بساط کبابی‌اش به راه می‌شود. منوچهر دولو، یکی از دکاندارهای همسایه حاج‌حسن ملی که اتفاقا از همان زمان تا امروز مغازه ظروف کرایه و صندلی‌اش هنوز هم در همان شکل و شمایل قدیم به جا مانده می گوید: «بعد از جنگ بین‌الملل دوم بود که حاج‌حسن را اولین بار دیدم. بعد از چند سال روبه‌روی ما آن طرف خیابان مغازه‌ای خرید و کبابی کرد. چون غذایش خیلی خوب بود، کارش زود رونق گرفت و مجبور شد سالن طبقه بالای مغازه را هم بگیرد. اتفاقا صندلی‌های سالنش را هم خودم بردم. فامیلش نادرخانی بود اما چون از جبهه ملی دوستان زیادی داشت و اینجا می‌آمدند، کم کم اسم چلوکبابی ملی شد. به واسطه همین اعضای جبهه ملی، مردم عادی هم خیلی اینجا می‌آمدند. از ۱۱ صبح تا ۴ بعدازظهر اینجا غلغله بود. از همه جای تهران پیاده و با ماشین می‌آمدند و غذا می‌بردند.

حاج حسن ملی حدود سال ۴۱ از نخستین کسانی می‌شود که کاروان حج راه می‌اندازد و کم کم تا ۲۵۰ زائر را در سال به مکه می‌برد. دیگر چلوکبابی هم محل کسب بود و هم محل اسم‌نویسی کاروان مکه. در سال‌های منتهی به انقلاب، ساواک دختر انقلابی حاج‌حسن را دستگیر می کند و به زندان می‌برد. بعد از حدود یک سال فردی به نام حسینی از ماموران ساواک به در مغازه حاج‌حسن می‌آید و می گوید در ازای گرفتن ۵۵۰ هزار تومان می‌تواند کاری کند که دخترش آزاد شود. صاحب چلوکبابی ملی پول را پرداخت می کند اما به واسطه انقلاب دخترش آزاد می‌شود و به خانه می‌آید. آقای دولو می گوید: «اتفاقا حاج‌حسن فقط همین پول را داشت که برای آزادی دخترش داد. البته اگر این پول را هم نمی‌داد دخترش آزاد شده بود. خیلی مهربان و لوطی مسلک بود و به همین خاطر بود که اواخر عمر دیگر چیزی نداشت. با همه دوست و رفیق بود و هر کس هم که کمک می‌خواست حاج‌حسن دریغ نمی کرد. بعضی‌ها هم بودند که به او حسادت می کردند. خدابیامرز خیلی هم اهل سفر بود و وقتی هم که می‌رفت شمال از دوستانش پشت دخل می‌نشستند که هیچ وقت هم مشکلی پیش نمی‌آمد. تختی و نامجو هم به اینجا آمده بودند. یک بار تختی با یکی از همسایه‌های اینجا آمده بود و حاج‌حسن اصلا نمی‌خواست پول بگیرد که آخرسر به اصرار تختی پولی بابت غذا از آنها گرفت. یادم هست یک بار که می‌خواست صندلی‌های سالن را عوض کند، به من گفت منوچهر بیا این صندلی‌ها را ببر تو اینها را کرایه بده. صندلی‌های خوبی بود. اما پولش را هم نمی گرفت تا اینکه بالاخره یک طوری پولی بابت صندلی‌ها دادم».

حاج حسن بعد از انقلاب چلوکبابی را به حاج‌غلام کمال که در بازار هم کبابی داشت، می‌فروشد و در نیاوران یک خانه می‌خرد. بعدها پسران حاج کمال هم



کبابی دوره مظفری
این عکس را که آنتوان خان سوریوگین در دوره قاجار گرفته، یکی از قدیمی ترین عکس‌ها درباره چلوکباب است که دو فروشنده دوره گرد را درحال بادزدن کباب و جگر روی منقل و استامبولی نشان‌می‌دهد. مثل اینکه کسانی که بوی‌کباب آنها را به اینجا کشانده، فعلا ترجیح داده‌اند تا حاضر شدن کباب به دوربین عکاس خیره بمانند

چلوکبابی را به بانک کشــاورزی می‌فروشــند. در واقع بانک کشــاورزی شعبه سرچشمه جای همان دکان چلوکبابی حاج‌حسن ملی اســت. امروزه یک کبابی کوچک در کنار همین بانک دایر شده و خاطره چلوکبابی حاج‌حسن ملی را برای پیرمردهایی که زمانی از جلوی بانک رد می‌شــوند، زنده می‌کند.

حاج حسن ملی حدود سال ۱۳۵۹ بیمار می‌شود و چون دیگر نمی‌توانســته به خانه‌اش در نیاوران رفت و آمد کند، یکی از دوســتانش او را به قهوه خانه‌اش در چهــار راه مولوی می‌برد و حاج‌حســن معروف در همان قهوه‌خانه فوت می‌کند. مراسم ختمش هم در مسجدالنبی سرچشمه برگزار می‌شود.

شرف‌الاسلامی

اگر با پروازهای شــرکت ایران ایر به ایران بازگشته باشــید، معمولا دفترچــه راهنمایی بــه جهانگردان خارجی داده می‌شــود که به آنها توصیه می‌شود در سفرشــان به ایران بازدید چه محل‌هایی را نباید از دســت بدهند. چلوکبابی شرف‌الاسلامی بازار که هنوز هم در زیرزمین است، یکی از همین سفارش‌هاســت که اگرچه تغییراتی کرده اما با ستون‌های کاشی کاری شده و نورگیرهایش کم و بیش شکل و شمایل قدیمش را حفظ کرده. علی شرف‌الاسلامی در سال ۱۳۱۷ در بازار بزرگ، جنب مسجد شاه این چلوکبابی را تاسیس می‌کند تا برای مسافرانی که از شهرستان‌ها برای خرید به بازار می‌آمدند و آنهایی که در بازار کار می‌کردند، غذایی داشته باشد. دیوارهایش از ســنگ بود و نور چلوکبابی هم از نورگیرهای کف بازارچه تامین می‌شد.

تا اوایل ۱۳۰۰ در چلوکبابی‌ها همچون‌قهوه‌خانه‌هاجایی برای زنان نبود، اگر زنی در بازار از گرسنگی هم از پا درمی‌آمد،نمی‌توانست‌وارد چلوکبابی‌شود

حسن شرف‌الاسلامی– پسر علی شرف‌الاسلامی– درباره این دکان می‌گوید: «ســعی کردم شکل سنتی اینجا تغییری نکند. البته به خاطر بهداشت باید دیوارها سنگ مرمر و قابل شست‌وشو باشد. من اینها را وقتی دور تا دورش نیمکــت چوبی بود و بعــدش هم میز و صندلی‌های لهستانی آمد، یادم هست. هنوز پنج، شش تا از این صندلی‌ها را در خانه داریم. پدرم اینجا را سال ۱۳۴۲ به من واگذار کردند و خودشان هم سال ۵۱ فوت شدند. یادم هست همین جا پشت دخل نشسته بودیم و ناهار می‌خوردیم. به من گفتند که تو دیگر خودت یــاد گرفته‌ای و بلدی. گفتم این چه حرفی است اینجا مال خودتان است. گفتند یک چیزی به‌ات می‌گویم که دوست دارم آن را آویزه گوشت کنی. هر کاسبی که فکر کند مشتری نمی‌فهمد، این خودش است که نمی‌فهمد. باید بهترین غذا را بدهی که مشتری همیشه باشد. این نصیحت مثل روز هنوز هم برایم روشــن است و می‌دانم که مشتری همیشه خوب را از بد تشخیص می‌دهد.

شرف الاسلامی هنوز هم آن‌قدر مشتری دارد که با پیک غذا بیرون نمی‌دهد و هرکس کــه چلوکباب می‌خواهــد باید همین جا غــذا بخورد. مثــل بعضی از ایرانی‌های قدیمی ساکن خارج از ایران که هنوز به عشق خوردن چلوکباب‌های شرف‌الاسلامی به بازار می‌آیند.

کبابی به یاد وطن

می‌گویند جواد فریفته آشپز مخصوص احمد شــاه حدود ۸۰ سال پیش هنگامی که مقیم پاریس شد اولین کسی بود که چلوکباب را در خارج کشور ارائه کرد و نام چلوکبابی‌اش فریفته بود. بعد از او هم احمد خــان از ایرانیانی که در آلمان زندگی می‌کردند، در زمان حکومت نازی رستورانی باز می‌کند و نامش را هیتلر می‌گذارد که فقط افرادی که هیتلر و رژیم نازی را قبول داشــتند اجازه ورود به رستوران را پیدا می‌کردند.

اما باز هم نایب‌ها از اولین چلوکبابی‌های ایرانی در خارج از کشور بودند که نایب را تا فرانسه و آمریکا هم بردند. قاسم یزدان‌منش که خود شعبه زعفرانیه را در سال ۱۳۷۵ پس از بازگشت از فرانسه دایر کرده، می‌گوید: «من و پدرم مدتی به خارج از کشور رفته بودیم و برای ایرانی‌های مقیم خارج غذای ملی طبخ می‌کردیم. آنجا هم مشتریان زیادی داشتیم. در خارج از کشور دو شعبه در آمریکا و فرانسه داشتیم. در آمریکا ملکی خریداری کردیم که قبل از آن هم رستوران بود. این شعبه که در سن ماتئو بود به طور اشتراکی مال من و پدرم بود. این شعبه مدت دو سال فعالیت داشت تا بعد پدرم آن را تعطیل کرد. شعبه دوم نایب در خارج از کشور هم متعلق به خودم بود که در نیس فرانسه بود و بسیار هم مورد توجه قرار گرفته بود. غذای غالب ما در رستوران چلوکباب بود و بیشتر مشتری‌ها هم برای خوردن کوبیده به رستوران می‌آمدند. غیراز ایرانی‌هایی که به آنجا می‌آمدند فرانسوی‌ها هم خیلی خوششان می‌آمد و عاشقانه چلوکباب را دوست داشــتند. تقریبا هر دو هفته یک بار یک تور از دانشگاهیان شهر گرونوپ به نیس می‌آمدند و ناهارشان را هم در رستوران من می‌خوردند. اما دلتنگی خودم برای ایران باعث شد تا رستوران را که از نظر اقتصادی هم سودده بود، ببندم و به ایران برگردم».

۱۵ هزار برابر

نام کباب‌ها در طول تاریخ کمی تغییر کرده اســت. به قول ابوالقاسم یزدان منش نوه– حاج‌غلامحسین نایب– بررسی این اسامی و تغییر نام آنها خودش می‌تواند یک داستان جداگانه باشد که البته در این میان اغلب همان کباب قبلی با تغییر نام به دست مشتری داده شــده. به گفته او چلوکبابی‌ای که آن روزها به نام سلطانی شناخته می‌شــد، همان کباب کوبیده بزرگ‌تر از حد معمولی بود اما آنچه امروزه چلوکباب سلطانی می‌نامند، یک تکه برگ و یک تکه کوبیده یا حتی یک سیخ برگ و یک سیخ کوبیده است.

شیشلیک، کبابی است که از راسته گوسفند تهیه می‌شود که معمولا با دنده به سیخ می‌کشند. کباب چنجه یا کنجه، گوشت گوسفندی است که تکه‌تکه شده و بدون کاردی شدن روی آتش کباب می‌شــود. کباب حسینی هم گویا یادگاری از استاد حسین خان کبابی– کبابی نامدار دوران شاه عباس اول–است که کبابی از نوع برگ بوده که گوشت آن را به سیخ‌های نازک می‌کشیدند و در دیگ می‌پختند.

شــاید به خاطر اهمیت چلوکبــاب به عنــوان غذایی که نام ملــی به خودش گرفته می‌توان روند تورم را با افزایش قیمت آن محاســبه کرد. در زمان حکومت محمدعلیشاه پول چلوکباب برای هر دست با دوغ و شربت و دیگر مخلفات، کمتر از یک ریال بود. در اواخر سلطنت رضا شاه و حدود جنگ جهانی دوم در چلوکبابی‌های معمولی یک و نیم ریال و در چلوکبابی‌های شیک‌تر و با اضافاتی مثل تخم مرغ دو ریال بود. قیمت چلوکبابی‌هایی مثل ملی و نایب در حدود سال‌های ۱۳۳۵ حدود ۲/۵ ریال و طبقه دوم شمشیری قیمت چلوکباب پنج ریال بود. تا امروز که قیمت یک دست چلوکباب کوبیده یا برگ با کیفیت با مخلفات همراهش به ترتیب ۲۰ هزار و ۱۵ هزار تومان تمام می‌شــود؛ یعنی در حدود ۶۵ ســال قیمت یک دست چلوکباب ۱۵ هزار برابر شده است! ■



{رسم کهن}

زمانی برای مستی بیل‌ها

گزارش اختصاصی سرزمین من از مراسم بیل‌گردانی در نیمه‌ور محلات

حسین مسلم/عکس: حامد خورشیدی

اینجا بیل می‌گردانند؛ ورزشی برخاسته از کشاورزی و پهلوانی. شهر نوپای «نیمه‌ور» محلات با ده‌هزار نفر جمعیت، خیابان‌های آسفالته، پمپ‌بنزین، کارگاه‌های صنعتی و سوپرهایش، هنوز چیزی را با خود دارد که هزار سال پیش از این هم داشته: «بیل‌گردانی»؛ رسم بسیار کهنی که این مردم، در حال حاضر، تنها وارث و حامل آن هستند. بیل‌دارهایی که از پایان کار دشوار و طاقت‌فرسای لایروبی و جوی‌روبی مسیر صعب‌العبور آب و هدایت آن به روستا شادمان‌اند. این پرستاران و غمخواران آب، بیل‌ها را چنان هنرمندانه می‌گردانند و دور سر به پرواز در می‌آورند که انگار قلمی‌ست در دست نقاشی زبردست؛ هنر و مهارتی که طی صدها سال کار با بیل و در طلب و ستایش «آب» به دست آمده است.

خنکای صبح بود که از تهران راه افتادیم و ۲۵۰ کیلومتری رو به جنوب، به سوی شهرستان محلات راندیم. دو ساعتی مانده به ظهر وارد «نیمه‌ور» شدیم. از ۳۰ سال پیش که این روستا شهر شـد، همین‌طور بزرگ و بزرگ‌تر شده؛ ۱۰ هزار نفر سکنه دارد و یک دنیا سنگ. از بعد انقلاب که معادن این منطقه رونق گرفته‌اند، نیمه‌ور شده یکی از قطب‌های صنعت سنگ، و اشتغال غالب آن، اشتغال سنگی. بیشتر جوان‌ها یا در همین معادن کار می کنند یا سراغ کارگاه‌های سنگبری می‌روند. تنها یک چهارم جمعیت نیمه‌ور کشاورزند. چشم می چرخانیم بلکه چیز تازه‌ای در این شهر ببینیم اما خود شهر چیزی برای گرد شدن چشم‌ها ندارد؛ شهری است مثل صدها روستای – در این سال‌ها– شهر شده؛ ملغمه‌ای است از چند خیابان آسفالت شده و به روال مالوف، ساخت و سازهای بی‌قاعده از روستا رانده و از شهر مانده و.... اصلا نیازی نیست سرت را از ماشین بیرون بیاوری و از کسی بپرسی: «ببخشید، مراسـم بیل گردانی کجا برقرار است؟» کافی است رد ماشین‌هایی را که پشت سر هم قطار شده‌اند، بگیری و برسی به محل برگزاری مراسم. چند سالی است که مراسم را در میدان امام حسین(ع) – میدان مرکزی شهر – برگزار می کنند؛ روی سکویی که شهرداری ساخته و اسمش را گذاشته «سکوی بیل گردانی». هوای خنک نیمه ور در این روزهای اواسط فروردین‌ماه، تیغ آفتاب را کند می کند. جمعیتی که برای دیدن مراسم آمده‌اند، خیلی بیشتر از انتظارمان است. چند هزار نفری می‌شوند. نه‌تنها اهالی بومی، که نیمه‌وری‌های ساکن شهرهای دور و نزدیک و نه تنها نیمه‌وری‌ها که بسیاری از اراک، قم، گلپایگان، اصفهان، تهران و... هم خودشان را به اینجا رسانده‌اند. غلغله‌ای است. گوشه‌ای بادیه‌ای آش رشته بار گذاشته‌اند و کاسه‌ای ۳۰۰ تومان می‌فروشند. در گوشه‌ای دیگر بساط چای و.... بازارکی برای این چند ساعت علم شده. جایی را میان جمعیت پیدا می کنم و سرک می کشم به گوشه و کنار محوطه بزرگی که قرار است بیل‌ها در آن بگردند و بچرخند. در کنارم خانواده‌ای ایستاده‌اند که ظاهرا برای خویشاوندان از فرنگ برگشته‌شان نقش « Tour leader» را بازی می کنند. در همان نگاه اول به آدم‌ها و ماشین‌ها به صرافت می‌افتیم که ترکیب تماشاچی‌ها و تنوعی که در چهره و ظاهرشان دارند، با آنچه تصور می کردم کاملا متفاوت است. ظاهرا اطلاعات و دانسته‌های ما از این مراسم و فضای آن چیزی است که زمان، مدت‌ها پیش از رویش رد شده و رسیده به جایی که هم‌اکنون می‌بینیم. نه از آن میدان پاچنار و درخت بید و فضای کاهگلی‌اش خبری هست، نه از آن زنان چادر چاقچوری نشسته بر پشت‌بام‌ها به تماشا! بیخود نبود که در تمام طول مسیر به این مراسم و آدم‌هایش فکر می کردم. راستش را بخواهید، تصور کردن کشاورزانی با تمبان و پاپاخ که ابزاری مثل «بیل» را دوش‌فنگ کنند و رژه بروند، کمی برایم سخت بود. تازه لوکیشن همین ذهنیت ناهمگون من، همان میدان کوچک و فضای کاهگلی و... بود. حالا که می‌بینم قرار است چنین نمایشی در میانه چنین جمعیتی، آن هم در جنب یک سالن نوساز چندمنظوره برگزار شود، دچار نوعی خلجان می‌شوم که شاید بشود اسمش را گذاشت: «عدم تطبیق عین و ذهن»!

موجودیتی با عنوان «بیل»

این ناهمگونی در ذهن من و این به اصطلاح عدم تطابـق از کجا می‌آید؟ تمام ذهنم را یک چیز پر کرده؛ چیزی که یکسره فکرم را به خود مشغول کرده: «بیل»! ابزاری ساده با کارکردی بسیار ساده‌تر و ابتدایی‌تر؛ ابزاری که همه ما در طول زندگی بسیار دیده‌ایم و اتفاقا از فرط پیش‌پاافتادگی هیچ‌وقت ندیده‌ایم! وسیله‌ای که بسامد نام آن به تنهایی یا در میان ترکیب‌های زبانی، تداعی کننده گونه‌ای «بلاهت» و در عین حال زمختی بوده است؛ ابزاری که در مثل‌ها و متلک‌های ما نقشی تقلیل‌دهنده را بازی کرده: «اگه بیل زنی، باغچه خودتو بیل بزن»، «مثه دسته بیل همون جا وای نستا»، «برو بیلتو بزن» و.... هنوز بیل گردان‌ها وارد معرکه نشده‌اند که من یکسره محو موجودیتی به نام «بیل» شده‌ام. به راستی این مراسم که نه حال و هوای غمگین و دراماتیک تعزیه و شبیه‌گردانی و کاراکترهای آشنای خود را دارد و نه از آن دست مراسم سبک‌تر که انتظاری جز شلیک خنده آدم‌های دور گود را ندارند، چه رابطه‌ای را رقم می‌زند؟ در همین اثناست که بیل گردان‌ها وارد گود می‌شوند. انگار ماجرا چیز دیگری است و برای دیدنش باید زاویه خود را تغییر دهیم.

بیل به مثابه جنگ‌افزاری تاریخی

بیل گردانان حدود ۲۰ نفری هسـتند؛ با پیراهن‌هایی سفید و یقه‌هایی ایستاده. بیل‌ها را دوش‌فنگ کرده‌اند و به شکلی منظم در چند ردیف، واحدی را شکل داده‌اند. چهره‌ها به غایت جدی هستند. انگار آنچه بر دوش دارند، نه بیل، که اسلحه‌ای تمام‌اتوماتیک است و جایی که پا بر زمین می کوبند، نه نیمه‌ور مملو از جماعتی شادمان، که پادگانی است نظامی. بیل‌داران به صورت از جلو نظام می‌آیند و از مقابل به اصطلاح «سـرتیپی» که با لباس قهوه‌ای نظامی و سوار بر اسب، چیزی از جدیت و آمریت یک فرمانده لشکر واقعی کم ندارد، رژه می‌روند. اینجا و در این میدان، نه‌تنها سرتیپ بلکه سرهنگ و سروان هم داریم؛ هر سه با کت و کلاه به ظاهر نظامی؛ منتها معلوم نیست لباس‌ها، لباس رسمی کدام ارتش و چه دوره و زمانه‌ای هستند. به احتمال بسیار این پوشش باید یادگار دورانی متاخرتر و تشکیل ارتش مدرن در ایران باشد. تیمسار سوار بر اسب با صدایی بلند گزارش لایروبی را از میرآب می‌خواهد. تیمسار حق توبیخ میرآب را دارد و می‌تواند بپرسد که چرا لایروبی طول کشیده. همه این پرس‌وجوها با حالتی کاملا آمرانه و از موضع بالا صورت می گیرد. البته ظاهر قضیه نشان می‌دهد که توبیخی در کار نیست و هر چه هست، خواستن توضیح از میرآب است. او باید با صدای بلند گزارش بدهد که با چه تعداد کشاورز، طی چند روز و با چه اوضاع و احوالی موفق به اتمام لایروبی شده. از بین خود مردم چهره‌های شناخته شده را به عنوان سرهنگ و سروان انتخاب می کنند. اینجا همه یکدیگر را می‌شناسند و این کار البته با رأی‌گیری از ریش‌سفیدها انجام می‌شود. گروه بیل‌داران با لباس‌های متحدالشکل خود در کنار سکو می‌ایستند. سرهنگ گزارشی را برای تیمسار قرائت می کند: «اینک تعدادی از کشاورزان و سربازان زبده به فرماندهی میرآب به حضور مبارک می‌رسند». این جملات با لحنی کاملا نظامی قرائت می‌شوند. تیمسار سوار اسب است و سرهنگ، پیاده در مقابل او. سرهنگ: «قربان! هنگام لایروبی نهر تعداد ۱۵ نفر زخمی، جملگی آنها مداوا گردید» «قربان! هنگام لایروبی نهر تاریخی، تعدادی از خدا بی‌خبر سر راه نهر چاه‌هایی حفر نموده و نمی گذارند زمین‌های کشاورزی نیمه‌ور سیراب گردند». «قربان...». بعد از آن میرآب با همان فرمانده آب پشت بلندگو می‌رود: «بسم‌الله... درود بر خداوند یکتا که به ما جان داد تا فدای ایران کنیم. سلام بر پیامبران گرامی، خاص پیغمبر اسلام(ص)... ما سربازان ایران برای حفظ میهن در این سربازخانه گردآمده‌ایم. از صمیم قلب رو به درگاه خداوند می‌نماییم. پروردگارا پرچم اسلام را افراشته دار. پروردگارا شهیدان راه میهن را آمرزیده دار و...». تیمسار در پایان سخنرانی میرآب مدالی به سینه بالاپوش او سنجاق می کند. سرهنگ بار دیگر پیش می‌آید و با صدای بلند رو به همگان اعلام می کند: «هم‌اکنون بیل‌دارها روی صحنه می‌آیند تا هفت بیل سنگین را در هفت آسمان به گردش درآورند و باران را از آسمان جاری گردانند...». حالا نوبت نوازندگان است که با سنج و طبل و فلوت ضرب بگیرند و مردانی با لباس‌های سنتی این منطقه با دستمال‌های سرخ در دست شروع به پایکوبی می کنند.



سربازان پیراهن سفید > لحنی که فرمانده با میرآب سخن می‌گوید و گزارشی که میرآب به فرمانده می‌دهد، چنان لحن جدی و آمرانه‌ای‌ست که در می‌مانی این بیل‌ها چه تشخص غریبی به این سربازان پیراهن سفید می‌بخشد

< اکسیر چوب و آهن بیل در روز برگزاری آیین بیل گردانی، فقط یک بیل نیست. چیزی‌ست فراتر از یک ترکیب ساده آهن و چوبِ که صاحب خود را می کَند و با خود می‌برد. سایش دست و شانه بیل‌دار با بیل انگار معجزه می‌کند!

انگار آنچه بر دوش دارند، نه بیل، که اسلحه‌ای تمام‌اتوماتیک است و جایی که پا بر زمین می کوبند، نه نیمه‌ور مملو از جماعتی شادمان، که پادگانی است نظامی



بیل‌های چاتمه‌فنگ
بیل ابزاری ساده است با کارکردی ساده‌تر و ابتدایی‌تر که در طول زندگی بسیار دیده‌ایم و از فرط پیش پاافتادگی هیچ‌وقت ندیده‌ایم. این ابزار در مراسم بیل‌گردانی بازیگر و بازیگردانی‌ست خیره‌کننده چشم‌ها

بیل اینجا و در هماره تاریخ این سرزمین تنها برای کندن و زیر و زبر کردن خاک و زمین نبوده ؛نمادی است که از یک سو بر فیزیک زمین و از سوی دیگر بر متافیزیک زمان سر می‌ساید

بیل؛ پا در زمین و سر بر آسمان

اما اینجا، در نیمه‌ور و تا آنجا که این بیل‌گردان‌ها و پدرانشان و پدران پدرانشان به یاد می‌آورند، بیل و بیل‌داری، همین تلقی ساده‌انگارانه پیش پا افتاده‌ای را که در ذهن ما می‌چرخد، به مضحکه می‌گیرد و به آن ریشخند می‌زند. بیل اینجا و در هماره تاریخ این سرزمین نه فقط برای کندن و زیر و زبر کردن خاک و زمین بلکه سمبل و نمادی سراسر رمز و راز است؛ نمادی که از یک‌سو بر فیزیک زمین و از سوی دیگر بر متافیزیک زمان سر می‌ساید. بیل اینجا یک نماد، یک پرچم و یک نشان است؛ نشانی که ریشه در عمق تاریخ این مردم دارد. رسم نادر بیل‌گردانی گرچه به ظاهر و در قیاس با گذشته‌ها، شبحی از آن به جای‌مانده، طی صدها ســال، پرده آخر جویروبی و لایروبی مسیری طولانی (در حدود ۱۸ کیلومتر) از لعل بار (انار بار) یا قم رود تا روستای نیمه‌ور بوده است. اما جنبه نمادین این کار بزرگ گروهی، نقش مثالی آن است. بیل‌گردانی، به نوعی در هنگامه‌های کم‌آبی یا بی‌آبی، نقش هدایت تمثیلی آب‌های آسمانی به زمین را ایفا کرده است؛ نقشی که بعدها شکلی از ورزش پهلوانی به خود گرفته است. بیل‌گردانی پهلوانان روستایی در روستاهای ایران را می‌توان پسرعموی میلگردانی پهلوانان در گود زورخانه‌ها در شهرها به شمار آورد.

از تمبان تا شلوار جین

مراسمی که پیش چشمانمان برگزار می‌شود، تفاوت‌های بسیاری با دیروز دارد و حتی شاید بشود گفت آنچه امروز می‌بینیم، تنها شبحی از این سنت هزار ساله است. پیشکسوت‌ها می‌روند و میانسال‌ها جای آنها را می‌گیرند و به همین ترتیب می‌رود تا... درمی‌یابی که هر نسلی برای خودش، بیل‌گردان‌های قدری داشته است. شیخ محمدحسن پارسال به رحمت خدا رفته، مشهدی محمدآقای محمد حسینی، دو سه سالی پیش‌تر و حاج رضا قلی رئیس‌محمدی خدا بیامرز، خیلی پیش‌ترها... اینهــا هر کدام برای خود یلی بودند در بیل‌گرداندن. دوره رضا قلی، نیمه‌وری‌ها چیزی شــبیه تمبان می‌پوشیده‌اند که البته پاچه‌هایش مثل لرهای لرستان گشاده نبوده، با کلاه نمدی مشکی و پیراهن تمام سفیدی که یقه‌اش، دو تا دکمه بیشتر نداشته؛ اگر هم هوا سرد بوده– که معمولا روزهای آغازین بهار هنوز سرد است– قبایی بر تن می‌کردند و پرقبا را توی جیب شلوارشان. در روز پایان کار، هنگامی که بیل‌داران به پل سنگی می‌رسیدند و کسی را برای خبر کردن اهالی به آبادی می‌فرستادند، خود با بیل‌های طناب پیچ شده به تمرین می‌پرداختند. آن سو در آبادی، اسبی یا مادیانی را انتخاب می‌کردند، دستمال‌های قدیمی شرابه‌دار به گرد می‌آویختند و تا جایی که می‌توانستند تزئینش می‌کردند و روی زینش پارچه تمیزی می‌انداختند و به پیشواز بیل‌دارها می‌فرستادند. یک نفر از بیل‌داران که قبلا خدمت نظام رفته بود یا کسی که سابقه کار لشکری داشــت فرماندهی گروه را برعهده می‌گرفت و می‌شد همین به اصطلاح سرتیپی که هم‌اکنون می‌بینیم. این فرمانده، چارقدی را حمایل می‌کرد و سوار بر اسب می‌شد و دیگر بیل‌دارها که تعداد آنها به ۱۵۰ تا ۲۰۰تن می‌رسید، در صفوف منظم و چهارتایی –در حالی که بیل‌ها را بر دوش گذاشته بودند– به دنبال سوار به طرف آبادی و میدان پاچنار به راه می‌افتادند. شخص دیگری هم با لباس نظامی و به عنوان دستیار سوار (سرهنگ)، پا به پای اسب حرکت می‌کرد؛ در ســوی دیگر در میدان پاچنار– دل آبادی، که محل برگزاری مراسم بود– گروه کوچک نوازندگان شامل طبل‌زن‌ها و سنج‌زن‌ها و شاتوتک‌نوازها در محل مناسب می‌ایستادند و جمعیت آبادی از کوچک و بزرگ و آنهایی که از روستاهای پیرامون آمده بودند، دور تا دور میدان در انتظار ورود جویروبان دقیقه شماری می‌کردند. عده‌ای از زنان و کودکان هم پشت‌بام‌های اطراف میدان را برای نشستن انتخاب می‌کردند تا بر صحنه نمایش مسلط‌تر باشند.

وقتی که ســوار و بیل‌دارها وارد میدان می‌شــدند، جمعیت با صلوات از آنها استقبال می‌کردند و گروه نوازنده‌ها هم فضای مراسم را رنگی از سرور و شادی می‌زدند. موسیقی خاص آیین بیل‌گردانی از جمله ستون‌های ثابت آن در دیرباز تاریخ بوده است. نوازنده‌های کلاه‌نمدی، با طبل و سنج و شاتوتک، آبادی را روی سرشان می‌گذاشتند. جابر عناصری – پژوهشگر شبیه‌خوانی – معتقد است که موسیقی شــبیه‌خوانی بهره‌های فراوانی از موسیقی کهن بیل‌گردانی برده است. اما از خود می‌پرسم؛ «این همه» برای چیست؟ این آیین و آیین‌هایی از این دست، از کجای تاریخ کهن این سرزمین می‌آیند؟ پاسخ همه این پرسش‌ها در یک واژه بسیار ساده دو حرفی خلاصه می‌شود: «آب».

راز هزار ساله
بیل‌گردانی در بطن خود حامل راز سر به مهری بوده است؛ آماده کردن نیرو برای جنگ‌های محلی بر سر آب و نمایش قدرت و مهارت. این آیین برای کودکان، تفریح و سرگرمی، برای جوانان و پهلوانان، ورزش و نمایش قدرت، و برای رامشگران و نوازندگان روز هنرنمایی بوده است

دارونددارمان فدای آب

جنگ بر سر آب در سرزمینی چون ایران داستانی بسیار قدیمی است و برای کسی تازگی ندارد. موقعیت جغرافیایی نیمه‌ور در داشتن حقابه‌ای نســبتا دندان‌گیر از لعل‌بار، آن هم در مجاورت مناطق کم‌آب‌تر پایین‌دســت رودخانه موجب احساس ناامنی نیمه‌وری‌ها و نگرانی‌شان بوده اســت. بیل‌گردانی صرفا پرده آخر مسابقه ۱۲ تا ۱۶ روزه لایروبی مسیر رودخانه انار‌بار (لعل‌بار) یا چنان که امروز می‌گویند قم رود است تا روستا. لایروبی این نهر که قسمت‌هایی از آن زیرزمینی است، به صورت کاملا دستی انجام می‌شود. این نهر طوری کنده شده که مهندسان را انگشــت به دهان می‌گذارد. نهر سه‌ونیم تا چهار کیلومتر را در زیرزمین و پیچ و قوس‌های آن طی می‌کند تا برسد به دشت‌های نیمه‌ور. دهقانان قدیم بدون هیچ تکنولوژی آب را از دل زمین جاری می‌کردند. جویروب‌ها (بیل‌دارها) یا همان کشــاورزان نیمه‌وری، کار را طوری تنظیم می‌کردند که کار در روز آخر جویروبی قبل از ظهر پایان پذیرد و آنها بتوانند به سوی آبادی حرکت کنند. در هر حال، بیل‌گردانی، جشن و آیینی است از «آب» و برای «آب»؛ از آن دست مراسمی که در گذشته و در سرزمینی با شرایط آب و هوایی و فرهنگی ایران، بسیار گسترده‌تر از آن چیزی بوده که امروزه به آنها برمی‌خوریم. بی‌تردید، آنچه امروز برای ما باقی‌مانده، اجزای جدا مانده و گسسته‌ای از یک کل فراموش شده است. رســم بیل‌گردانی از جمله نادرترین جشن‌های مربوط به آب و آبیاری است که پرسش‌های زیادی را در ذهن می‌آفریند. شواهد تاریخی نشان از وجود آیین‌ها و جشن‌های متعدد مربوط به آب دارند که دیگر اثری از آنها برجای نمانده است. آیا بیل‌گردانی در روستا و میل‌گردانی در زورخانه‌ها و شهرها از ریشه و تباری یگانه‌اند؟ آیا این جشن و این ورزش تنها در نیمه‌ور شکل گرفته و هم در آن پایدار مانده است؟ آیا بیل‌گردانی، نخست نوعی هدایت تمثیلی آب‌های آسمانی به زمین نبوده که بعدها در طول زمان، شکل ورزش پهلوانی به‌خود گرفته است؟ آیا جوی‌ها و جدول‌ها را پاکیزه می‌کرده‌اند تا آب‌ها از آســمان به زمین هدایت شوند؟ با همان بیل و با همان بیل‌داری که آب را از راه‌های دور و صعب‌العبور بر سر کشت‌ها و گندمزارها هدایت می‌کند، همان بیل و همان بیل‌داری که بیش از هر کــس «آب را می‌فهمد» و بیش از هر کس دیگر غمخوار و پرستار آب است.

مگر نه این اســت که او آبیار و یار آب است؟ ســوالی که باید از خود بکنیم و به دنبال پاسخی درخور برای آن باشیم، این اســت که دوام و قوام این آیین کهن را در کجا و در چه عواملی باید جست‌وجو کرد؟ شاید یکی از عوامل پایایی بیل‌گردانی، شیوه پیچیده و نسبتا دشوار آبرســانی و آبیاری نیمه‌ور در طول قرن‌ها باشد که حفظ بعضی ارزش‌ها و هنجارهای موجود را موجب شده اســت. همچنین، صدها سال کار و تجربه لایروبی دشوار که بی‌گمان حدی از قدرت و مهارت افراد در کار کردن با بیل را طلب می‌کرده، سبب شده است که کار هنرنمایی با بیل به صورت یک ارزش ویژه درآید و ناتوانی در این کار، ننگ و عار به حساب بیاید ■

{امامزاده}

راز اَزنا

سفر به روستایی که نام و خاکش از آن امامزادگان است

فاطمه یزدی، عکس: محمدمهدی بهمنی

به خاطر سید احمد مدنی رسید که یک روستا با اراضی آبی مرغوب، از مال خود خریداری کند و تمام شرب و مشارب و قنوات و زمین‌های بایر و دایر و تمامی مایتعلق و درآمد حاصل از مزارع را وقف امامزادگانی نماید که بر خاک حاصلخیز قریه کند سفید آرمیده‌اند، که «نه بخشند و نه فروشند و مرهون نسازند و از سه سال بیشتر اجاره ندهند و شرایط مذکور را مستدام شناسند...». ۸۰۰ سال پیش وقف نامه بر پوست آهو ثبت شد تا بماند و از یاد نرود و روستا نام امامزاده را بگیرد و بقعه سرپا بماند و کسی اجازه نداشته باشد گزند و آسیبی بر بنای امامزاده وارد کند؛ امامزادگانی از نسل امام حسن مجتبی(ع)، زید و قاسم(ع).

راهنمای آجری

۱۶ ترک آجری در کنار هم نشسته‌اند و در تیزه گنبد یکی شده‌اند تا هم پوشش زیرین امامزاده را از باد و باران و آفتاب حفظ کنند و هم راه را به زائران امامزاده نشان بدهند. این گنبد از سطح پشت‌بام ۱۲ متر ارتفاع دارد و از داخل ۴۰ متر و یکی از قدیمی‌ترین بخش‌های امامزاده است. این گنبد در میان دشتی واقع شده که سه تپه باستانی هم دارد؛ کرتیلان و حسن آباد و زعفران.

حیاط تاریخ

حیاط این بقعه در آن پایین چهارگوشه دارد و این بالا هشت‌گوشه. این طرف معمار خوش ذوق بنا با اضافه کردن چهارطاق در گوشه‌ها، چهار را به هشت رسانده و آن طرف معمار قهار، چهار گنبدخانه را به ۱۶، تا دایره گنبد آسان‌تر بر چهار ضلعی گنبدخانه بنشیند. این یکی تیموری و قاجاری است و آن یکی ایلخانی

گره بر چوب

یکی با یک عالمه ذوق و سلیقه قلم در دست‌گرفته و گره بر چوب زده و نقش‌اندازی کرده و یکی با بی‌سلیقگی رنگ سبزآبی تندی بر آن زده تا کمتر کسی متوجه ظرافت‌ها و زیبایی‌هایی باشد که بر تن سخت گردو نشسته است. ۱۷سال است که آقای طاعتی نگران است که مبادا در ورودی هم به سرنوشت در گنبدخانه مبتلا شود



برای زیارت امامزاده راهی استان لرستان می‌شویم و به سمت ازنا روانه. در ۳۰ کیلومتری شهر ازنا، جاده شـــازند- ازنا چهار شعبه می‌شود. جاده سمت چپ را در پیش می گیریم. پس از روســتای حسین‌آباد، هر وقت گنبد مخروطی خاکی رنگ امامزاده را ببینیم، به روســتای امامزاده قاسم رسیده‌ایم؛ روستایی که تمام ساکنانش اجاره‌نشـین امامزاده‌شان هستند، روستای امامزاده قاسم؛ «آستان خلد نشان و روضه ملک آشیان امامزادگان رفیع الشان عالی مکان السـیدان السـندان الحبیبان النجیبان المظلومان زید و قاسـم علیهما الجنه و الرضوان».

جاده ما را تا نزدیکــی امامزاده می‌برد و ضلع جنوبی امامــزاده را طی می کند. ما در ضلع غربی و مقابل سردر امامزاده او را ترک می کنیم و او به راهش تا انتهای روستا ادامه می‌دهد. مکعب آجری و ساده امامزاده یک سردر گچبری دارد و یک گنبد آجری و دیوارهای نمور و دو سکوی کوتاه که پیرمردهای روستا بر رویش نشسته‌اند؛ یکی با کمر خمیده و یکی با شال سبز. چشم‌هایش را تنگ می کند تا مطمئن شود آشنا نیستیم. روی پیرنشین‌های امامزاده نشسته و زیر مقرنس‌های سفیدرنگ. بلند می‌شود و شال سبزش را مرتب می کند و با قدم‌های بلند به سمت ما می‌آید؛ « سابقه درخشانی دارد، این امامزاده ما ».

به محض اینکه دلیل آمدنمان به روستا را می‌فهمد، از امامزاده «معجزدار» و جد عالی‌قدرش برایمان می گوید: «اینجانب سید جعفر میر نظامی از اولادهای سید احمد مدنی ملقب به میرنظام‌الدین هستم. ۹۵۰ سال پیش سید بزرگوار که از مدینه راهی زیارت امام‌رضا[ع] بودند، اینجو منزل می کنند. شب که می‌خوابن، این بزرگوارا میان به خواب سید احمد مدنی که آقا قبر ما اینجا مخفیه، هیچ کی از ما خبری نداره، فردا که میای اینجا برای نماز، یه نفر گاو سـیاه سفیدی می‌اره که بشش آب وده، هرجای گاو سرشو گذاشت زمین و سرو صدا کرد، قبر ما اونجاست.

هیچی، آقا فردا می‌یان می‌بینن خوابشـون مجسـم شـد اما خـب اعتنایی نمی کنند. شب جمعه دوباره او بزرگوارا میان به خوابشون و میگن آقا سید احمد چرا توشکی؟ ما قبرمون اینجایه، اگه قبر ما رو نمایون کردی، هفت قدم از قبرمون به سـمت قبله می‌پیمونی، یه هزینه کلانـی هم از خودمون زیـر خاک داریم. هزینه‌مون را هم درمی‌یاری و یک بقعه و بارگاه خوبی هم به دست توانای خودت برامون می‌سازی». یک هیچی دیگر می گوید و از جدش می گوید که زمین را به قصد آشکار شدن مدفن می کاود. خوابش رنگ حقیقت می گیرد و سید احمد مدنی می‌شود اولین زائر امامزادگان.

هفت قدم آن‌سـوتر هم آن «هزینـه کلان» را می‌یابد و شـش دانگ قریه کندسفید را خریداری می کند و تمامی درآمد مزارع آن را وقف امامزاده می کند؛ «منافع و حاصل موقوفات را اولا صرف تعمیرات ضروریه قبه مقدسـه و روضه ملک آشـیان و حجرات و عمرات کنند و ترتیب ضروریات و مرمت آن سر کار به قدر احتیاج به احسن‌الوجوه کنند». سـیدجعفر میرنظامی ۴۰سال است که مداح اهل بیت است و با افتخار از جدش و امامزاده روستایش حرف می‌زند؛ «سید احمد چندین سال اینجا زندگی می کنه و وقتی می‌خواد رحلت کنه، وصیت می کنه که آقا منو بین این دو آقایون زید و قاسم دفنم کنید. حالا قبر سید احمد میون قبر این دو بزرگواره. این امامزاده ما، امامزاده معجزداریه به لطف خدا، جزء آثار ملیه، جزء میراث فرهنگیه....». بی‌تابی ما برای دیدن امامزاده را که می‌بیند یاد کارهایی که باید بکند می‌افتد و راه را برایمان باز می کند.

زمانی که رفتن این در رو از روستای تازرون بگیرن، از یه درخت گردویی می‌خواستن بگیرن، صاحب درخت اومده و نذاشته درختشو بیارن. خواب می‌بینه درخت از ریشه دراومده، جلوی امامزاده قاسم اوفتاده. فرداش خودش اومده درختو آورده

زیر سقف سپید

طاق‌نماهای کشیده دو طرف طاق ورودی، سـردر را بلندتر از آنچه هست جلوه می‌دهند. پیرمرد خموده سلاممان را با سـلامی کم‌حوصله جواب می‌دهد و زیر سردر بلند امامزاده تنهایمان می گذارد. بالای سرمان نیم‌کاسه‌های گچی‌ای از طاق آویزان شده‌اند. زیر کاسه‌سازی‌ها و روی دیوارسمت راست قاب‌های آجری، نام سه استادکار به چشم می خورد: استاد سلطان محمد و پسرش استاد حیدرعلی و استاد حسین بن محمود... . زیر کاسه سـازی‌ها و بر بالای در هم، یک کتیبه گچبری باارزش بوده که حالا تنها قدری از آن پیداست و باقی زیر لایه‌ای از گچ پنهان شده است. زیر کاسه‌سازی‌ها و توی قاب در ورودی مرد میانسالی سبزه‌رو ظاهر می‌شود.

در وقفنامه آمده اسـت که « صرف مایحتاج یک نفر خادم و فراش متدین که به جاروب کشی و دیگر خدامت روضه منوره و عمارات مشغول به آن نمایند». ابراهیم طاعتی ۱۷ سال است که به امامزادگان روستایش خدمت می کند. از سال‌های اول خدمتش برایمان می گوید: « وقتی نگاه خود امامزاده می کردی، یه مخروبه‌ای بود، الان بازسازی شده. هر سـال از طریق میراث فرهنگی که جای تشکر و قدردانی

دیوارهای این امامزاده یک گوش شنوا می‌خواهد و یک چشم بینا تا از درددل‌ها و یادگاری‌های زائرانی بگوید که از صد و خرده‌ای سال پیش تاکنون رد حضورشان را بر تنش گذاشته‌اند. میراث فرهنگی هم این یادگاری‌ها را که حالا برای خودشان میراثی شده و ارزش فرهنگی تاریخی پیدا کرده‌اند، زیر یک لایه شیشه محافظت می کند

داره، اینجا مرمت می‌شه. الان هم بیشتر خرابیاش رفع شده، یه خرابیای جزئی داره که ان شاءالله اونا هم رفع بشه و امامزاده رونق بیشتری بگیره». لبخند از لب‌هایش محو می‌شود؛ «اما پارسال بازسازی خوب انجام نگرفته، اینا خاکبرداری کردن و پوکه ریختن. جای تاسفه. هرچی از لحاظ فصل بارون دهی بارون اومده هیچ، اصلا آب از ناودون‌ها پایین نیومده. پوکه که آب نگه نمی‌داره، مثل سرند می‌مونه؛ باید روی این پوکه طرح اساسی انجام بدن و بعد روشو آجرفرش کنن».

درهای سبزرنگ امامزاده دو دایره و یک نیم ستون گره چینی دارند و دو کلون حلقه‌ای ساده. آقای طاعتی ضخامت درها را نشانمان می‌دهد و می گوید: «نقل قولیه که مردم روستا صحبت کردن و ما شنفتیم. گفتن زمانی که رفتن این در رو از روستای تازرون بگیرن، از یه درخت گردویی می خواستن بگیرن، صاحب درخت اومده و گفته که امر معاش من از همین درخت تامین می‌شه و نذاشته درختشو بیارن. وقتی اینا هشتن اومدن امامزاده قاسم، خواب می‌بینه درخت از ریشه دراومده، جلوی امامزاده قاسم اوفتاده. فرداش خودش اومده درختو آورده». در سبز گشوده می‌شود و یک هشتی سراسر سفید نمایان. چلیپای هشتی را سقفی از مقرنس‌های ساده و زیبا مسقف کرده‌اند. هشتی؛ ما را به حیاطی می‌برد که چهار ایوان دارد و یک باغچه و کلی درهای بسته. ایوان روبه‌رو به گنبدخانه و ایوان‌های دیگر به فضاهایی آرام برای نشستن و راز و نیاز زائران ختم می‌شوند؛ «زمانی که می‌خواد سال تحویل بشه، یعنی چراغ اول سالِنه، از امامزاده می‌برن. از شمع خود امامزاده روشن می کنن، چراغ و فانوس می‌برن خونه‌هاشون. این چراغم باید به قول گفتنی یک شبانه‌روز بسوزه تا خودش خاموش بشه». گوشه چادرش را لای برگ‌های کتاب دعایش می گذارد و اینها را می گوید. بزرگ شده همین روستا و ساکن ازناست. با بچه‌ها و نوه‌هایش آمده زیارت امامزاده‌ای که نورباران شدنش را در جوانی‌هایش دیده و برای ما از امامزاده می گوید؛ «از ده اطراف می‌یان، از روستای روغنی، زنگه در، حسین‌آباد، سمیه. محرم و صفر خیلی شلوغه. البته الان همه روزه می‌یان اینجا، از اراک و ملایر و شهرهای دور و بر. روز می‌شه که ۵۰۰-۴۰۰ نفر زوار اینجا هست». نوه پسری مادربزرگ به کمکش می‌آید با لبخند شیطنت‌آمیزی می‌خواند: «از روزی که قطار اومد چاپالاق، چاپالاق شده تق و لق». لب‌های خندان مادربزرگ از هم باز می‌شوند؛ «زمانای جلو، یه پیرمرد قدیمی بود، اینو می گفت. از وقتی قطار اومد به‌این منطقه، مردم به شهرستون‌ها هجوم بردن، یه زمانی اینجا ۲هزارنفر آدم زندگی می کردن، حالا ۳۰۰ تا بیشتر نیستن، حالا هر کی می‌خواد بره خرم آباد و جنوب، می‌یاد اینجا زیارت می کنه می‌ره. امامزاده ما امامزاده شناسیه؛ صدا و سیمای لرستان گنبد امامزاده رو پشت پرده نشون می‌ده». مادربزرگ و نوه را در ایوان تنها می گذارم و به گنبدخانه رو می کنم.

این بماند یادگاری

«مرا رازی است اندر دل، اگر گویم زبان سوزد و گر پنهان کنم، ترسم که مغز استخوان سوزد، هر که این خط سیاه کند، جگرش را علی کباب کند، رقم فقیرالحقیر حسین ولد مرحوم حسن... . در یوم دوشنبه پنجم شهر ذی‌القعده سنه ۱۳۰۲، التماس دعا و... .»

دیوارهای این امامزاده یک گوش شنوا می‌خواهد و یک چشم بینا تا از درددل‌ها و یادگاری‌های زائرانی بگوید که از صد و خرده‌ای سال پیش تاکنون رد حضورشان را بر تنش گذاشته‌اند. میراث فرهنگی هم این یادگاری‌ها را که حالا برای خودشان میراثی شده و ارزش فرهنگی تاریخی پیدا کرده‌اند، زیر یک لایه شیشه محافظت می کند. این موزه جمع و جور خوشنویسی در کنار درهای ساده گنبدخانه قرار دارد. درهای ساده‌ای که رو به گنبدخانه‌ای مفصل باز می‌شود. روزگاری دو در ارزشمند رو به گنبدخانه امامزادگان این روستا گشوده می‌شده، آن‌چنان که آن را « گنجینه بسیار نفیس و هنرمندانه » توصیف کرده و از حکاکی‌ها و گره چینی‌هایش بسیار گفته‌اند. در ۷۰۰ ساله یک بار در سال ۱۳۴۶ به یغما رفته و یک سال بعد به امامزاده برگردانده شده است. چشم طمع غارتگران از امامزاده برداشته نمی‌شود تا ۳۰ سال بعد دوباره در به غارت می‌رود و این بار دیگر پیدا نمی‌شود. حالا دو در قهوه‌ای ساده زائران را به گنبدخانه امامزاده می‌برد. گنبدخانه‌ای که خانه ابدی سه پیکر مطهر و دو صندوق چوبی و یک ضریح آلومینیومی و یک عالمه کاشی هفت رنگ و تزئینات گچی قرن هشتمی است.

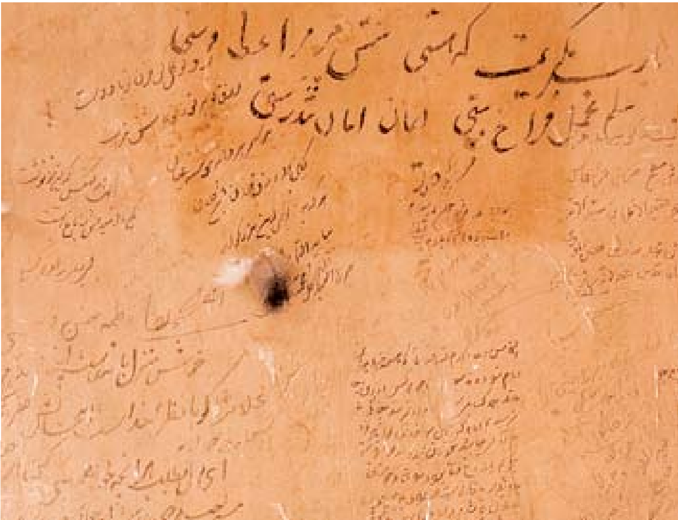
۸۵۰ سال خاطره

«الحمدلله چنین بارگاهی به این خوبی، باصفایی، به این مجهزی، این خودش باعث افتخاره... .» صاحب صدا از پله‌ها بالا می آید و با افتخار، ضریح ساده امامزاده را نشانمان می‌دهد. از پله‌ها پایین می‌رویم و کاشی‌های هفت رنگ دوره‌مان می کنند. دورتادور گنبدخانه را کاشی‌های هفت‌رنگی پر کرده‌اند که یادگاری‌های حاج سید محمد شفیع چاپلقی ملقب به سید اصولی هستند و قاجاری؛ « تو ۲۵۰سال پیش تو حجرات بالای امامزاده درس علمی تدریس می‌شده که از همه روستاهای اطراف می‌اومدن اینجا درس می‌خوندن و تاسیس مدرسه ابتدایی‌اش هم ۱۳۰۶ بوده؛ یعنی اولین مدرسه در امامزاده قاسم ساخته شده». آقای طاعتی در حالی که گلاب در دستگاه بخور می‌ریزد اینها را می گوید.

مهمان و میزبان >

دشت حاصلخیز جاپلق، ساکنان ترک، ارمنی، یهودی، گرجی، بختیاری و قشقایی دارد و یک بقعه و دو امامزاده. امامزادگانی که از سرزمین اعراب آمدند و مهمان مردم منطقه شدند و حالا نزدیک به هزار سال است که آنها مهمانند و امامزادگان میزبان. آن برج و باروی خشتی هم متعلق به قلعه‌ای ۱۰هزار متری بوده که سیداصولی برای اقامت بستگانش در جوار امامزاده برپا کرده بوده است





زائران همیشگی

روزگاری این حیاط و آن ایوان‌ها مملو از جمعیت و سر و صدا بوده است. حجره‌های بالا از استاد و شاگرد پر و خالی می‌شده و حجره‌های پایین از زائر و مسافر. استادها و شاگردها به مدرسه‌ها رفته‌اند و روستاییان به شهرها اما همچنان زائران برای زیارت امامزاده‌شان می‌آیند و می‌روند

دفتر خاطرات

تاریخ پای یادگاری هرچه کمتر باشد، خط خوش‌تر است و حرف‌ها شاعرانه‌تر. قدیمی‌ترها اگر خط خوش نداشتند و حرف خوش، یادگاری روی دیوار نمی‌نوشتند اما امروزی‌ها با هرخطی و هرحرفی می‌خراشند و می‌نویسند و می‌روند. یادگاری‌های دیوارهای امامزاده ۲۰۰سالی قدمت‌دارند

ایوان سلام

زائران امامزاده توی این ایوان می ایستند و سلام می‌دهند و وارد گنبدخانه می‌شوند. این ایوان یک کتیبه ثلث نفیس دارد که حالا تنها بخش‌هایی از آن باقی‌مانده و بقیه زیر لایه‌ای از گچ پنهان شده است. خدا می‌داند قاجاری‌ها و پهلوی‌ها دیگر روی کدام یک از زیبایی‌های بقعه گچ کشیده‌اند...

در وقفنامه آمده است؛ «مایحتاج یک نفر عالم متدین که امامت و افاده علوم و مسائل ذمیه مطالبان نمایند و موذن عارف که در اوقات خمس در آن روضه شریف اذان گوید صرف نمایند به قدر مرتبه و عیال ایشان».

طاعتی از خانه عالم در حال ساخت روستایشان می گوید که به زودی صاحبخانه‌اش می‌آید و روستایش بی‌روحانی نمی‌ماند. رد پای سید اصولی همه جای امامزاده هست، هرجا تعمیر قاجاری باشد، نام او هم هست. وسط گنبدخانه یک سکوی کاشیکاری شده هم هست که روی آن دو صندوق بزرگ چوبی حکاکی شده قرار دارد و یک ضریح آلومینیومی ساده. ضریح جدید را ۱۶ سال پیش به گنبدخانه آورده‌اند تا صندوق‌های چوبی را کسی نتواند از گنبدخانه بیرون ببرد. صندوق‌ها به گواه کتیبه‌هایشان در سال «سنه خمسین و ثمانمائه»، ۸۵۰ هجری ساخته شده‌اند. این صندوق‌ها و دیگر بخش‌های امامزاده ملحقات تیموری گنبدخانه ایلخانی‌اند.

آسمان بالای سر صندوق‌ها یک شمسه دیدنی دارد با ستاره‌های فیروزه‌ای لعابدار و گچبری‌های گره چینی و یک قاب پر از اسلیمی‌های رقصان و هشت روزن و یک عالمه تزئینات گچبری نفیس و یک کتیبه ثلث و قدری مقرنس گچی و زمزمه‌های مدام حاجت‌خواهان و نیازمندان؛ نیازمندانی که بی‌شک دست خالی از اینجا بیرون نمی‌روند؛ «و هر که از مساکین و مسافرین که وارد آستانه متبرکه گردد، اخراجات او به قدر مرتبه‌اش بدهند و در ایام و لیالی متبرکه، خصوصا شهر رمضان المبارک از مطبوخ و... اطعام مساکین و مسافرین نمایند». حاجت خواهان هم حاجت‌های بسیار از این امامزادگان گرفته‌اند، یکی اولاد نداشته و اولاددار شده، یکی بیمار بوده و شفا گرفته، یکی کسب بی‌رونق داشته و رونق گرفته است. گنبدخانه پر می‌شود از خاطراتی که زائران تعریف می کنند و ما گوش می‌دهیم و در آرزوهایمان دنبال چیزی برای خواستن می گردیم و گنبدخانه را ترک می کنیم.

دیار ساردات

حیاط مدام پر و خالی می‌شود و آقای طاعتی از این سو به آن سو می‌رود و رفت‌وروب می کند. مدام نگران است که مبادا کوتاهی کند و حقوق حلالش، حرام شود. همه چیز باید سر جایش باشد آخر واقف امامزاده فکر همه چیز را کرده است؛ فکر فراش و عارف و موذن و قاری و حتی چراغ؛«و آنچه چراغ و روشنایی به روضه مقدسه و حجرات و... ضرور باشد تدارک نمایند و چهار نفر از قرای عارف به مسائل قرائت را تعیین کنند که هر صباح و مسی در درالحفاظ روضه مقدسه تلاوت کلام‌الله‌المجید نمایند و وظیفه مناسب حال جهت ایشان تامین نمایند». آقای طاعتی حساب زمین‌های وقف امامزاده را هم دارد؛ «کلا زمین‌های خود امامزاده ۴۸ جفته، هر جفتی نزدیک ۵۰ هکتار، دیلی جرد هم ۲۴ جفت داره، سه سالی یک‌بار تجدید قرارداد می‌شه، تقریبا سالی ۵۰ هزار تومان. در سال نزدیک به ۴میلیون تومان می‌شه، یه چیزی نزدیک به ۹میلیون تومان هم تو خود ضریح جمع می‌شه که اداره اوقاف می‌یاد می‌بره، دخل وخرجش با اوناست». این را می‌گوید و سنگ قبرهای تاریخی امامزده را نشانمان می‌دهد. سنگ قبرهای ارزشمندی که با دقت تراشیده شده و نقش‌پردازی شده‌اند؛ شانه و قیچی و سوار و خط خوش. امامزاده کلی در بسته دارد که روزگاری باز بوده و محل آمد و شد. سیدحسین نظام‌آبادی جلوی یکی از همین درهای بسته و کنار یکی از همین سنگ‌ها نشسته و از زمانی برایمان تعریف می کند که اعضای خانواده‌های منتسب به این سادات در امامزاده حجره داشتند و در مواقع اضطرار به آنها پناه می‌بردند؛ «ما خب هرچی داریم از برکت وجود این دو بزرگوار داریم. از خطرات ارضی و سماوی که الحمدلله محفوظیم از برکت ایناست. از نظر زمین لرزه و اینا اینجا الحمدلله امن و امانه». سیدحسین هم یکی دیگر از اولاد سید احمد مدنی است. ساکنان این روستا بیشتر از بازماندگان این سید هستند و او از اعقاب موسی مبرقع است، موسی مبرقع مدفون در شهر قم.

خورشید آسمان روستای امامزاده قاسم سرخ می‌شود و ما امامزاده «شناس»و «معجزدار» ازنا را با همه زیبایی‌ها و خاطره‌هایش ترک می کنیم و سه بیتی نعمت‌الله‌آنالویی را زمزمه: این مرقد منور از اولاد هاشم است/ آرامگاه نسل حسن، زید و قاسم است/ در موسم محرم و صفر، این بقعه شریف/ بهر عزای سبط پیمبر مراسم است/ نام و نشان این حرم و گنبد عظیم/ در بخش چاپلق، روستای امامزاده قاسم است.

وسط گنبدخانه دو صندوق بزرگ چوبی حکاکی شده قرار دارد و یک ضریح آلومینیومی ساده. ضریح جدید را ۱۶سال پیش به گنبدخانه آورده‌اند تا صندوق‌های چوبی را کسی نتواند از گنبدخانه بیرون ببرد

امامزاده و روستایش را ترک می کنیم و خاطرمان آسوده است که تا وقف‌نامه هست، بنای امامزاده یک پشتیبان بزرگ دارد و سرپا خواهد ماند و کسی نمی‌تواند امامزاده را به حال خود رها کند که به قول وقفنامه: «خلاف کننده به لعنت ابدی گرفتار شود» ■

{یک سفر صد خطر}

باد تو را خواهد برد

پرواز با پاراگلایدر لحظه‌هایی تکرارناپذیر خلق می‌کند

ایمان مهدی‌زاده / عکس: امین محمدی

«به هیچ چیز فکر نکن، فقط بدو، با دست‌های باز بدو. دست‌هات رو مثل بال عقاب باز کن و بدو. آن بالا وقتی دچار مشکل شدی، مهم‌ترین کار اینه که کاری انجام ندی. خونسردی خودتو حفظ کن و خودت رو به دست باد».

هر پاراگلایدرسواری برای رسیدن به بزرگ‌ترین رویای بشر یعنی پرواز با ۲ بال، این جمله‌ها را بارها از زبان مربی‌اش می‌شنود. حس پرواز مثل یک پرنده برای انسان با وسیله‌ای تجربه می‌شود که فقط ۵ کیلوگرم وزن دارد؛ نه موتوری دارد و نه محفظه‌ای که خلبان درون آن قرار بگیرد. پرواز با پاراگلایدر، آدم را به طبیعی‌ترین شکل ممکن به پرنده تبدیل می‌کند؛ پرنده‌ای با بال‌های گسترده و رها تا ۸متر و بالاتر و بزرگ‌تر از هر عقابی. پرواز با پاراگلایدر آدم را از سلطان آسمان هم بالاتر می‌برد؛ بالاتر از بلندترین بام ایران، دماوند یا حتی بام جهان، اورست. این پرواز می‌تواند بر فراز آسمان کویر، همراه با دیدن خندق‌های شگفت‌انگیز لوت باشد یا بیشه‌های خوزستان، ساحل‌های صخره‌ای چابهار یا جنگل‌های انبوه و بکر شمال.



«فکر می کنی توی این هوا می‌شه پرواز کرد؟» از راننده می‌پرسم. قطره‌های باران تند و بی‌وقفه به شیشه سواری می‌خورند و برف‌پاک کن مدام بالا و پایین می‌رود. راننده جوان گرگانی، می گوید: «نگران نباش. باران این موقع موقته، زود بند می‌یاد. تا برسیم مینودشت آسمون صاف شده». ۲سوی جاده سبز است، انگار زمین را رنگ زده‌اند. ساعتی بعد از صدای راننده به خود می‌آیم: «ببین، چه اکسیژنی اینجاس». هر دو با هم نفس عمیقی می کشیم، به مینودشت رسیده‌ایم؛ «محل اقامت خلبانان پاراگلایدر» که روی پلاکاردهای راهنمای ورودی شهر به چشم می‌آید.

مسیر سبز

در حاشیه جاده گرگان به مینودشـــت که حدود ۱۳۰ کیلومتر راه است، آدم‌های زیادی را می‌بینم که تا کمر توی سبزی دشت فرو رفته‌اند و مشغول کارند. اینجا همیشه همین رنگ اســت؛ تابستان و پاییز و زمســتان ندارد، منطقه مینودشت همیشه سبز است. جابه‌جای جاده دکان‌هایی هســتند که نان‌های تازه‌پخت را لای دستمال روی هم چیده‌اند و بخار نان از لای دستمال‌ها بالا می‌زند. اطراف بعضی از این دکان‌ها هیچ خانه و روستایی نیست. نزدیکش یک دوراهی وجود دارد که راه روستایی در دل دشت سبز را نشان می‌دهد.

باران بند می‌آید و ابرها با سرعت باد دور می‌شوند. شاید امروز بتوانم تجربه‌ای از پرواز «تاندوم» (۲نفره) داشته باشم. قبل از حرکت به مینودشت قولش را از سلمان امیری که مربی است، گرفته‌ام. امین محمدی، عکاس نشریه که دیروز به پاراگلایدرسوارها ملحق شده، این شیوه پروازی را تجربه کرده و از آن بالا عکس هم گرفته. عزمم جزم است که اگر هوا مساعد بود حتما بپرم.

با همین فکرها مشغولم که وارد شهر می‌شویم و میدانی را دور می‌زنیم تا جلوی مهمانپذیر «مینو» برسیم. خلبانان پاراگلایدر اینجا اقامت دارند و هر روز برای پرواز، از این مهمانپذیر راهی سایت‌های پروازی می‌شوند. بعضی از خلبان‌ها زودتر از بقیه بیرون آمده‌اند و وسایل حجیمشان را داخل خودروها جای می دهند. داخل راهروی مهمانپذیر، بچه‌ها در رفت و آمدند، یکدیگر را صدا می‌زنند و ساک، کوله پشتی و وسایلشان را دست به دست پایین می‌فرستند. پایین، منتظر بیرون آمدن خلبان می‌مانم تا برای آخرین روز پرواز با پاراگلایدر به تنگه‌راه برویم. بلندی‌های زنگلاب، چراغ‌تپه و تنگه‌راه، بهترین مکان‌های این منطقه برای پروازند؛ اولی به دلیل چشم‌انداز و رودخانه نزدیکش، دومی به خاطر ارتفاع زیادش و سومی به دلیل شیب تند کوهی که محل پرواز است. همراه خلبانان پاراگلایدر و نیسان آبی رنگی که هر روز بارهای اضافی آنان را حمل می کند، راه می‌افتیم. امین محمدی هم که محو طبیعت اطراف شده، یک‌بند عکاسی می کند. خودروها پشت سر هم مانند کاروانی جاده سبز مینودشت را به شرق طی می کنند و بعد از روستای شغال‌تپه، به دوراهی جاده جنگلی می‌رسیم.

قلب سالم پرنده

«خسته نباشـــید چتربازان.» در اولین صبح پروازی، پیرمردی که در شیب تند و تیز، افسار قاطرش را می کشد، با لبخند دســـتی برای خلبانان تکان می‌دهد و با گفتن این جمله به آنها خوشامد می گوید. امســـال چهارمین سال است که مردم مینودشت و روستاهای اطرافش خلبانان پاراگلایدر را می‌بینند و دیگر روز آمدن آنها را می‌دانند. حول و حوش آمدن خلبانان که می‌شود، زنان نان تازه می‌پزند و به همراه ماست و سرشیر محلی، در دکان‌های کنار جاده به آنها می‌فروشند.

خودروها جاده‌های خاکی را طی می کنند و میان جنگل‌های انبوه، خود را از پیچ‌های تند بالا می کشند. جلوتر ســـر پیچی، چند گاو آهســـته وارد جاده می‌شوند، خودروها می‌ایستند تا چوپانشـــان آنها را از جاده بیرون ببرد و برای خلبانان دست تکان دهد. مردمی که توی راه می‌بینیم، بیشتر کشـــاورز و دامدارند و فصل بهار، کنار این کارها کرم ابریشم پرورش می‌دهند. آنها از ابریشم، فرش و چادرشب می‌بافند و در روزهای شلوغی نوروز علاوه بر کارهای روزمره، کنار جاده نان محلی تازه و خوراکی‌های دیگر هم می‌فروشند.

از کنار مزارع گسترده سبز می گذریم و به ارتفاع زنگلاب می‌رسیم. زمین با تن‌پوش سبز گیاهانش برای دویدن خلبانان آماده است تا پرندگان پس از پروازی موفق روی دایره‌ای که مشخص شـــده بود فرود بیایند. به این کار مسابقه هدف‌زنی می گویند. مسابقات پاراگلایدر در ایران فقط در رشته‌های هدف‌زنی و مسافت برگزار می‌شود که در این دوره از مسابقات، تنها هدف‌زنی انجام شد. شرایط کوهستانی و هوایی، اجازه اجرای مسابقه مسافت را به خلبانان نمی‌دهد، گرچه رکورددار این رشته سلمان امیری، در این گروه حاضر است. او از آبسرد تا فیروزکوه رفته و برگشته و ۹۰ کیلومتر را رکورد زده. البته رکوردهای جهانی خیلی بیشتر از این است. در رشته مسافت، قهرمانان سوئیسی ۴۰۰ کیلومتر را در ۱۱ ساعت طی کرده‌اند و رکورددار دنیا هستند. چیزی که برای رکوردزنی در این ورزش مهم است، ممارست و تمرین است، چرا که آموزش پرواز با پاراگلایدر، نکات پیچیده‌ای ندارد و احتمالا در همه دنیا به یک صورت انجام می‌شود. سلمان می گوید: «آموزش این ورزش کار چندان دشواری نیست؛ مهم ادامه کار و تعداد پروازهایی است که هر کدام برای خلبان تجربه‌ای جدید است. هر کس بیماری قلبی نداشته و به خودش اعتماد داشته باشد، می‌تواند با ۲ هفته آموزش مثل یک پرنده سوار بر باد شود». البته این آموزش برای خودش هزینه‌ای دارد. حدود ۳۰۰ هزار تومان صرف یادگیری آن می‌شود و خرید وسایل هم که مهم‌ترین بخش هزینه‌هاست. همه ابزار این رشته ورزشی، یعنی بال (پاراگلایدر)، هارنس (صندلی)، چتر کمکی و کلاه ایمنی (هلمت) از نوع مرغوب حدود ۳ میلیون تومان تمام می‌شود. البته به گفته سلمان امیری می‌توان یک سِتِ دست دوم خوب را نزدیک یک و نیم میلیون تومان هم خرید.

جالب است که برای پرواز با این بال‌ها، نه محدودیت سنی و جنسی وجود دارد، نه اندازه قد و مقدار وزن مشخص. همیشه برای هر خلبانی یک بال متناسب با وزنش پیدا می‌شود. در ایران بیش از ۲ هزار نفر با این بال‌ها آسمان کوه و دشت و کویر را در می‌نوردند و از حس تعلیق در آبی آن، سرشار از آرامش می‌شوند.

حادثه در پل

بالای تپه‌ای بلند و پوشیده از درخت ایستاده‌ایم که یک طرفش شیب تندی دارد و پاراگلایدر سوارها پس از دویدن روی این شیب از زمین کنده می‌شوند. بچه‌هایی که قصد پریدن دارند، صندلی و بال‌هایی را که «لاین» می‌نامند، از کیسه‌ها بیرون می‌کشند و مشغول بستن انواع طناب‌ها می‌شـــوند. کنار کمر هر کدام از خلبانان بی‌سیمی وجود دارد. مربیان بی‌سیم‌ها را در دست گرفته‌اند تا با پرندگان، وقتی که آن بالا هستند ارتباط داشته باشند. امین – عکاس نشریه – هم لنز دوربینش را

آموزش پرواز، پیچیده نیست و در همه دنیا به یک صورت انجام می‌شود. برای پرواز با این بال‌ها محدودیت سنی، جنسی، اندازه قد و مقدار وزن وجود ندارد



∧ آدم‌های عقاب‌نما
پرنده روی باد برمی‌خیزد. باد توی بال‌هایش خش‌خشی راه می‌اندازد و آن را بلند می‌کند. انگار بال‌های پرنده‌ای غول‌پیکر جان می‌گیرند

< آغاز یک آرزو
برای کنده شدن پاها از زمین و پرواز در آسمان باید شتافت. هرچه گام‌ها بلندتر برداشته شود، راحت‌تر می‌توان از زمین دل کند و بالاتر از زمین و دارایی‌هایش پایین را تماشا کرد

<< اگر باد بیاید
همه چیز برای عملیات مهیاست. بال‌های بزرگ پهن شده است و خلبان وسط و رو به آن می‌ایستد. حالا چشم‌ها به بادنماست. برای پروازی موفق فقط باید منتظر باد موافق بود



جنگل از بالا

پرندگانی که از بالای سایت تنگه راه در آسمان مینودشت پریدند جنگل‌های تودرتوی پارک ملی گلستان را از بالا تماشا کردند.شاید فقط بازهای شکاری این پارک از چنین‌نمایی این جنگل‌ها را دیده باشند







∧ فرودگاهی برای پرنده برتر
مسابقات مینودشت فقط در قسمت نشانه‌زنی برگزار شد. هرکس دقیق‌تر روی این دایره خاکی فرود بیاید پرنده برتر است

< پایان یک پرواز
پرواز با موفقیت انجام شد. حالا وقت جمع‌وجور کردن بال‌هاست. دو یک دو، فرمول پاراگلایدرسوارهای گروهی است. ۲نفره برای پرواز آماده می‌شوند، یک نفره پرواز می‌کنند و در آخر ۲نفره بال‌هایشان را جمع‌وجور می‌کنند

<< رانندگی در ارتفاع
پاراگلایدرسوارها به جاده نزدیک نمی‌شوند اما پاراموتور به راحتی این کار را می‌کند. این بال‌ها با موتور کنترل می‌شود و خلبان با آرامش و خونسردی بالای جاده در ارتفاع کم می‌راند

عوض می کند تا از خلبانان پاراگلایدر عکس بگیرد.

یک خلبان برای اولین پروازش آماده شده است؛ بندها را دور دست‌ها می‌اندازد و بال‌ها بالای سرش باز می‌شود. باد که در بال ها می‌پیچد، وقت دویدن است؛ «به هیچ چیزی فکر نکن، فقط بدو». از سلمان می‌پرسم پس به چی فکر کند؟ می گوید: «آن بالا وقتی از زمین جدا شد، خودش موضوع فکر کردنش را پیدا می کند. الان فقط باید بدود و سعی کند از کاری که انجام می‌دهد، خاطره‌ای خوب و تکرارنشدنی برای خودش بسازد. هر پروازی حال و هوای خودش را دارد. حتی اگر ۲۰سال هم پریده باشی، دفعه بعد باز هم تکرای نیست». حرف مربی که به اینجا می‌رسد، ناگهان نگران و مضطرب به سمتی می‌دود.

هیچ کس متوجه پرواز حسین نشد. خودش بال‌هایش را بالا برد و شروع کرد به دویدن. با هیچ کدام از بچه‌ها هماهنگ نکرد و به آسمان رفته و بالا می‌رود. همه به‌هم ریخته‌اند؛ چرا حسین هماهنگ نیست؟ چرا بی‌سیم را جواب نمی‌دهد؟ حسین با سرعت پایین می‌آید. یکی از بچه‌ها مضطرب این‌ور و آن‌ور می‌دود و مهدی معطری که از همه قدیمی‌تر است، سواری و آمبولانس را روانه می کند. حسین مستقیم به طرف پل می‌رود. همه یکصدا فریاد می‌زنند: «حسین به راست، راست رو داشته باش». اما انگار نمی‌شنود، به چپ می‌رود و به پل می‌خورد. همه نگران حسین هستند. او به دلیل رایج‌ترین اشتباه، یعنی هماهنگ نبودن با دیگران، در همین روز اول مسابقات هر دو پایش شکست و از همان پایین راهی بیمارستان شد و خبر زنده ماندنش که جای خوشحالی داشت در بالای سایت به بچه‌ها رسید. بعد از سانحه حسین و شکستن پاهایش در زنگلاب، هیچ حادثه نگران کننده‌ای روی نداد تا اینکه سمیرا در تنگه‌راه با بی‌سیم خاموشش نفس همه را بند آورد.

خانواده پرندگان

«بعضی‌ها خانوادگی خلبانند؛ یعنی زن و شوهر با هم می‌پرند.» این را سلمان می‌گوید. به گفته او بین خلبانان حتی زوجی وجود دارد که خطبه عقدشان در آسمان خوانده شده و با بی‌سیم به عاقد وکالت داده‌اند. این زوج جوان همراه بچه‌ها به مینودشت نیامده‌اند اما زوج خلبان دیگری در بین ما هستند؛ حامد و سمیرا که هر دو پرواز را از سلمان امیری یاد گرفته‌اند. امروز اولین‌باری است که سمیرا آماده پرواز تک‌نفره می‌شود. همسرش حامد او را به این ورزش تشویق کرده و این روزها با پدر و مادر سمیرا به مینودشت آمده‌اند. پدر سمیرا هم در ۳روزی که همراه پرندگان بوده، برای پرواز تشویق شده و پس از مشورت با همسرش امروز صبح همراه سلمان به روش ۲نفره پرید. من هم قرار است تا با سلمان چنین پروازی را تجربه کنم. فعلا وضع هوا خوب است و باد ملایمی در بادنما می‌پیچد. دیروز وضعیت هوا را پیگیری کردند که جهت باد را به‌سوی شمال‌شرق نشان داده بود. بادنمای فسفری‌رنگ هم همین وضعیت را تایید می کند اما یک ساعت بعد از نخستین پروازها، بادنما مغلوب قوه جاذبه زمین می‌شود و به پایین می‌افتد. یکی از بچه‌ها می گوید: «باد افتاده، فعلا پرواز نمی کنیم. بی‌سیم‌هایتان را خاموش کنید تا اون بالا باطری داشته باشید».

سمیرا به کمک همسرش طناب‌های صندلی و بالش را بسته و حالا کنار او می‌ایستد و با هم عکس ۲نفره و یادگاری می گیرند. ناصر که جزو مربیان باسابقه است، جمله معروف را به سمیرا می گوید؛ «به هیچی فکر نکن، فقط بدو». بالای بلندترین کوه منطقه تنگه‌راه ایستاده‌ایم. پشت سرمان جنگلی وحشی و بکر با درخت‌های تودرتو ایستاده است و زیر پایمان علف‌های بلند تا نزدیک زانو رشد کرده‌اند. از اینجا تا پرتگاه بین ۱۰۰ تا ۲۰۰ متر فاصله داریم. سمیرا باید به‌سوی این پرتگاه بدود که فاصله‌اش تا پایین حدود ۸۰۰ متر است. سمیرا می دود، از زمین کنده می‌شود و خودش را در آسمان تنها می‌بیند. ابتدا پایین می‌رود، بعد انگار باد او را با خود به‌سوی دیواره‌ای بلند در جهت شمال می‌برد. این پایین ناگهان کسی یادش می‌افتد که تنها خلبانی که از وقت پریدن تماس نگرفته، سمیراست. فاصله زیاد نیست. مربی‌ها فریاد می‌زنند: «سمیرا خانوم به چپ...». با نگرانی به هم می گویند: «انگار بی‌سیمش خاموشه». سمیرا یادش رفته بود بی‌سیم خود را روشن کند. حامد نگران و آشفته در سراشیبی تندی با سرعت زیادی می‌دود و نام همسرش را فریاد می‌زند، بلکه صدایش را بشنود و بی‌سیمش را باز کند. یکی از بچه ها نگران حامد می‌شود؛ «مواظب باش. اون پایین دره است!». سمیرا در هوا پیچ می‌خورد. همه دوباره برایش دست تکان می‌دهند و فریاد می‌کشند: «فشار زیر بالتو داشته باش. سمیرا خانوم، چپ...». سمیرا حالا با سرعت به‌سوی صخره‌ای بزرگ پیش می‌رود. صدای سلمان از بی‌سیم بیرون می‌آید. او در پرواز است اما انگار توانسته با بی‌سیم خلبان تازه کار، ارتباط برقرار کند؛ «سمیرا خانوم، آروم باش. هیچ کاری نمی‌خواد بکنی. فقط یه کم چپ رو داشته باش، آفرین!». سمیرا خود را پیدا می کند و کنترل اوضاع را در دست می‌گیرد. سلمان هنوز مشغول روحیه دادن و آرام کردنش است: «کارت از شوهرتم بهتره. لذت ببر، از پرواز لذت ببر. تو عادت داری اولش به آدم سکته بدی؟».

امین، عکاس ما که حالا بعد از آن همه شاترزدن نفسی چاق می کند، می گوید: «آن بالا نه باد را می‌فهمی، نه سرعت را؛ پرواز یعنی همین؛ زمین کوچک می‌شود و آدم آزاد و رها. احتمالا برای همین است که خلبان‌ها حواسشان از کوه و پل پرت می‌شود». او با سلمان پریده است؛ حرفه‌ای‌ترین خلبانی که در جمع ماست. سلمان پرواز را از نوجوانی آغاز کرده است و همه زندگی‌اش در پریدن خلاصه می‌شود. شاید دلیلش پدر و عمویش هستند که هر دو جزو نیروهای هوابرد نظامی بودند و پرواز کردن بخشی از شغلشان بوده است. پاراگلایدر ۳دهه بعد از جنگ جهانی دوم، برای آموزش نظامیان طراحی شده بود و در ایران هم مثل تمام دنیا مختص نظامیان بود اما با گذشت زمان این بال‌ها به وسیله‌ای برای هیجان و تفریح تبدیل شد. هر روز علاقه‌مندان این رشته بیشتر می‌شوند اما همچنان قهرمانان سوئیس برترین خلبانان دنیا هستند و مسابقات آکروباتیک جالبی برگزار می کنند. در ایران این سبک مسابقات اجرا نمی‌شود و تعداد خلبان‌هایی که بتوانند عملیات آکروباتیک را خوب اجرا کنند، به ۸نفر هم نمی‌رسد. اما اگر این ورزش توسعه پیدا کند و خلبانان بیشتری گواهینامه بگیرند، تعداد حرفه‌ای‌ها هم زیاد می‌شود و شاید بتوان در همه سبک‌ها مسابقه برگزار کرد. متاسفانه خیلی‌ها فکر می کنند دانستن فوت و فن این ورزش آنان را به راحتی حرفه‌ای می کند و می‌توانند به همه سبک‌ها بپرند اما این‌طور نیست؛ هر خلبانی برای حرفه‌ای شدن به تجربه پروازهای مکرر در شرایط هوایی مختلف نیاز دارد.

ریسک لذت و مرگ

این ورزش فوت و فن خود را دارد؛ همان‌طور که اصطلاحات مخصوص خودش را. برای شروع پرواز که در اصطلاح آن را تیک آف (Take Off) می‌نامند، ۳ روش

یکی از خلبانان بدون هیچ هماهنگی با دیگران پرواز می‌کند. بی‌سیمش هم جواب نمی‌دهد. همه به هم ریخته‌اند





▲ **نیسان پرندگان**
خلبانان بار و بندیلشان را گذاشته‌اند پشت نیسان. بیشتر مردم این منطقه کوهستانی به دلیل صعب‌العبور بودن جاده از الاغ و نیسان به عنوان مرکب استفاده می کنند

◄ **بچه کوالا**
بعد از اینکه امین محمدی، عکاس مجله همراه سلمان- قهرمان مسابقات- پرید، گفت:«انگار یک بچه کوالا به مادرش چسبیده و با خیال راحت از درختی به درخت دیگر می‌پرد»

وجود دارد؛ برخاستن رو به باد (روبه‌روی باد و پشت به بال)، رو به بال (روبه‌روی بال و پشت به باد) و پرواز به کمک طناب و وینچ. روش سوم در محل‌هایی اجرا می‌شود که فاصله زیادی تا مناطق کوهستانی یا بلندی‌های مناسب دارند.

برای داشتن پروازی سالم و بی‌دردسر، باید بدانیم در کدام هوا بهتر می‌پریم؛ علاوه بر آن باید با مربیان در تماس باشیم و همه کارها را هماهنگ کنیم؛ «اگر این مسائل رعایت شود، پرواز فقط شوق دارد و لذت. اما اگر این نکته‌ها را رعایت نکنیم، زندگی‌مان تبدیل به ریسک ماندن و مردن می‌شود». اینها را مهدی معطری می گوید که پیشکسوت پاراگلایدر ایران است و تاکنون در کشورهای زیادی پرواز کرده. وقتی برای ناهار روی زمین سبز دور هم می‌نشینیم، او از خطرهایی می گوید که خلبانان را تهدید می کند: «ممکن است بعضی از خلبانان به دلیل چرخش و از دست دادن هوشیاری و فرار خون از مغز، غش کنند و از هوش بروند. در این لحظه‌ها راهنمایی‌های مربی به راحتی آنان را نجات می‌دهد. مهم‌ترین نکته در این ورزش، این است که در هوای طوفانی و باد تند، بهترین مکان زمین است». خطر دیگری که خلبانان را در هوا تهدید می کند، جمع‌شدن بال‌هاست که البته وقتی باد شدید است، رخ می‌دهد. مهدی می گوید: «این حادثه بیشتر برای بال‌های قدیمی اتفاق می‌افتد. بال‌های جدید طوری طراحی شده‌اند که بدون دخالت خلبان به حالت اولیه برمی گردند. اما اگر بال قدیمی باشد و باد آن را برگرداند، باید بلافاصله وزن خود را به طرف بال سالم انداخته و با دقت زیاد طناب‌های مرتبط با آن را که «برک» نامیده می‌شود، کمی بکشند تا به حالت اولیه برگردد. اگر بال با این روش به حالت اولیه برنگشت، می‌توان با پمپ کردن بال خراب‌شده به پر شدن آن امیدوار بود. همه این کارها باید با آرامش انجام شود. عجله کردن در این مواقع مانند دست و پا زدن شخص غرق شده، آسیب بیشتری به خلبان می‌رساند».

به گفته مهدی، انتخاب فصل مناسب برای پرواز، هم جلوی خیلی از خطرها را می گیرد و هم لذت بیشتری به خلبان می‌دهد؛ «بهترین فصل برای پرواز حرفه‌ای تابستان است. در هوای گرم با استفاده از تکنیکی به نام «ترمال گیری» می‌توان با کمک باد به ارتفاع زیادی رفت. خلبان‌های حرفه‌ای در دنیا هزاران متر بالا می‌روند». جالب است که بالاترین رکوردی که در ارتفاع شکل گرفته، باز هم از آن یک قهرمان سوئیسی است که توانست با پاراگلایدر هزار متر از قله اورست بالاتر برود!

سلمان امیری پروازش تمام شده و منتظرم تا برگردد بالای کوه تا همراهش پرواز «تاندوم» – ۲نفره – را تجربه کنم اما ابرها با هجوم خاکستری‌شان، آبی آسمان را می‌بلعند و پیش می‌آیند. همه پروازهای بعدازظهر لغو می‌شود و من با حسرت به خلبانان پاراگلایدر نگاه می کنم که وسایلشان را جمع‌وجور می کنند و در صندوق عقب خودروها می گذارند تا آخر هفته آینده در غرب تهران (محدوده شهران و جنت‌آباد) یا ارتفاعات تلو، آبسرد و آبعلی پرواز دیگری انجام دهند. هر وقت آسمان به آنان اجازه پرواز دهد، درنگ نمی کنند. آخر هفته‌ها می توان خلبان‌های زیادی را در اطراف شهرهای مختلف ایران دید که پروازی جدید را در آسمان تجربه می کنند. این‌بار نشد که بپرم اما در یکی از این آخر هفته‌های پیش‌رو حتما پرواز با ۲بال را تجربه می کنم ■

خطری که خلبانان را تهدید می‌کند، جمع‌شدن بال‌هاست که البته وقتی باد شدید است باید با خونسردی و دقت زیاد طناب آن بال را کمی بکشند

{راهنمای سفر}

تماشا کنید تا نرفته‌اند

سه پیشنهاد برای سفر و وقت گذرانی در بهار

نادیده‌های قم
راهنمای زیارت، پیاده‌روی و خرید
در بازار و بافت تاریخی قم

تماشا کنید تا نرفته‌اند
راهنمای بازدید از موزه‌های
کاخ سعدآباد

حیات وحش در همسایگی
راهنمای بازدید و آشنایی با حیوانات
باغ وحش ارم تهران



سلطان سنگی

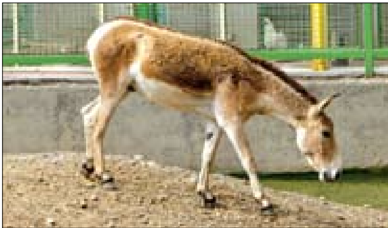
شیر سلطان جنگل است و مجسمه‌اش نماد باغ‌وحش. برای همین هم این تندیس‌ها که روزگاری سردر باغ‌وحش تهران را در روبه‌روی پارک ملت تزئین کرده بودند، هنوز هم در ورودی باغ‌وحش ارم تهران قرار گرفته‌اند

حیات وحش در همسایگی

راهنمای بازدید و آشنایی با حیوانات باغ‌وحش ارم تهران

مونا قاسمیان/ عکس: محمدمهدی زابلی

نخستین باغ‌وحش ایران در زمان سلطنت ناصرالدین‌شاه قاجار در بخشی از قصر دوشان تپه ساخته شد. این باغ‌وحش برای تفنن شاه بود و در آن مجموعه‌ای از شیرهای ایرانی و تعدادی هم ببر مازندران نگهداری می‌شد؛ دو جانوری که دیگر در ایران و حتی در باغ‌وحش‌های آن هم وجود ندارند. در این قصر به جز زمانی که شاه به آنجا می آمد، بازدید برای عموم آزاد بود و کم‌کم باغ‌وحش گسترش یافت تا به شکل کنونی در آمد و اکنون باغ‌وحش تهران در زمینی به وسعت هفت هکتار، خارج از شهر تهران در کیلومتر ۴ بزرگراه تهران ـ کرج جنب پارک ارم مستقر است. البته پدرها و مادرها حتما به یاد دارند که تا همین دو دهه پیش باغ‌وحش تهران روبه‌روی پارک ملت در خیابان ولی‌عصر بود اما از آنجا که وجود باغ‌وحش در داخل شهر برای سلامت آنها و ما مضر است به خارج از تهران منتقل شده است.



گور یک راه
این همان گوری است که بهرام ـ پادشاه ساسانی ـ به خاطر علاقه به شکارش، بهرام گور لقب گرفت. گور ایرانی با نام علمی *Equus hemionus*، بر خلاف همنامش راه‌راه عمودی ندارد و تنها یک خطی افقی بر پشت کمر خود دارد. این جانور زیبا به علت شکار و از بین رفتن محل سکونت‌اش در معرض خطر انقراض گرفته است



قفس مآبانه
خرس‌قهوه‌ای یکی از پرطرفدارترین جانوران باغ‌وحش است؛ جانوری بزرگ، قوی و پرتحرک. به‌طور عادی بیشتر فعالیت‌های خرس‌قهوه‌ای در شب است، اما قفس، رفتار جانور را تغییر می‌دهد. برای همین هم این جانوران هر ساعتی که شد می‌خوابند و هروقت هم که شد قدمی در قفس خود می‌زنند



جذاب حیات‌وحش ▼
قفس میمون‌ها نزدیک ورودی باغ‌وحش است و به همین دلیل جزو اولین جانورانی هستند که به چشم می‌خورند. این بابون کوچک که در حال خوردن موز است همه را به خود جلب کرده

به‌سوی باغ‌وحش

کیلومتر چهار اتوبان تهران ـ کرج؛ از تهران که به سمت کرج بروید قبل از پارک چیتگر. اینجا پارک ارم است؛ مکانی که باغ‌وحش ارم در آن قرار دارد؛ بزرگ‌ترین باغ‌وحش ایران. غیر از اینکه باید برای خودتان بلیت تهیه کنید برای وسایل نقلیه خود هم باید هزینه‌ای را بپردازید. ورودیه نفری ۱۵۰۰ تومان است. البته این قیمت برای دانش‌آموزانی که از طرف مدارس می‌آیند نصف می‌شود. قیمت ورودی هر دستگاه اتومبیل سواری در روزهای شنبه تا چهارشنبه ۲هزار تومان و هر دستگاه مینی‌بوس و بزرگ‌تر از آن در کل ایام هفته ۴هزار تومان است. البته این قیمت هم برای اردوهایی که از طرف مدارس یا هرجای دیگر می‌آیند حساب نمی‌شود و رایگان است. نگران جای پارک هم نباشید. از مساحت هفت هکتاری باغ‌وحش، دو هکتار آن برای پارکینگ اختصاص یافته است. باغ‌وحش هم همه روزه به غیر از روزهای تاسوعا، عاشورا و ۲۱ ماه رمضان در این ساعت‌ها باز است: در فصل بهار از ساعت ۹ صبح تا ۷:۳۰ بعدازظهر و تابستان‌ها از ۹ صبح تا ۹ شب، در نیمه دوم سال هم از ۹ صبح تا ۴ بعدازظهر. فراموش نکنید اگر تصمیمتان برای رفتن به باغ‌وحش ارم جدی شد حتما یا صبح بروید یا عصر. چون اگر ظهر بروید بیشتر حیوانات در آفتاب گرم این روزها لم داده و خوابیده‌اند.

از باغ‌وحش قبلی تهران، به غیر از حیوانات زنده دو یادگاری دیگر هم به باغ‌وحش ۱۸ ساله ارم منتقل شده؛ دو مجسمه شیر که روزگاری روبه‌روی در ورودی باغ‌وحش قبلی بودند و رو به پارک ملت فریاد می‌زدند. این دو شیر سنگی حالا درست روبه‌روی در باغ‌وحش نصب شده‌اند؛ یعنی در تنها مسیر ورود و خروج این مکان. مسیر بازدید از حیوانات طوری طراحی شده که هنگام ورود و خروج بتوانید تمامی حیوانات را ببینید و از همان مسیر ورود، خارج شوید. با وجود این طراحی مسیر، باز هم بهتر است از همان ابتدا نقشه باغ‌وحش را از اطلاعات ورودی بگیرید تا دیدن بعضی از حیوانات را از دست ندهید.

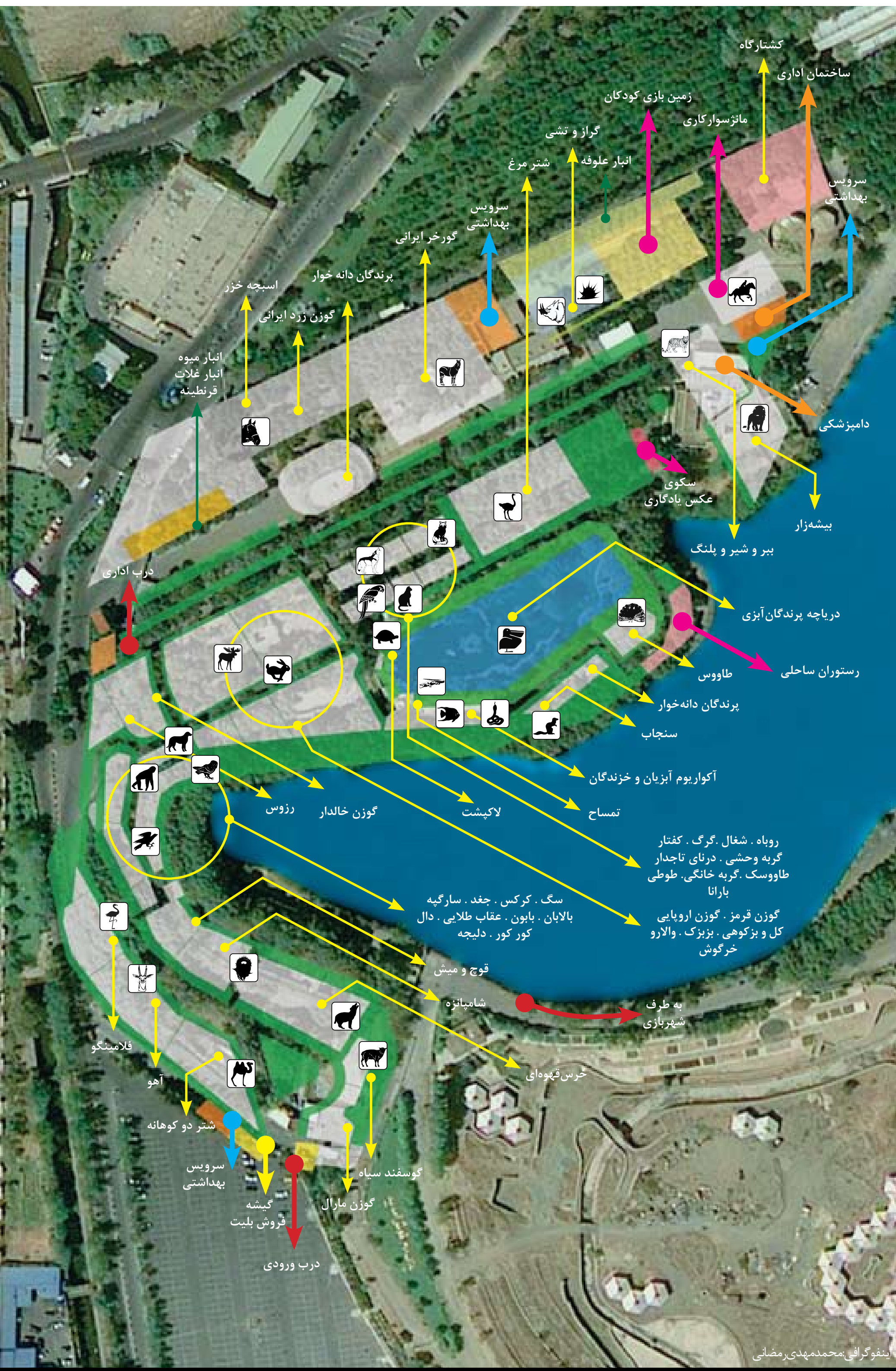
پراکندگی حیوانات

بیشتر از ۸۰۰ جاندار از ۱۱۱ گونه مختلف در قفس‌های کوچک و بزرگ باغ‌وحش ارم زندگی می‌کنند؛ از گونه‌های مختلف پستانداران، خزندگان، آبزیان و پرندگان. حدود ۶۰ درصد این حیوانات بومی ایران و باقی از نقاط دیگر دنیا به خصوص آفریقا به ایران آورده شده‌اند. شاید بخواهید بدانید چرا این حیوانات و چرا حیوانات دیگر نه؟ مهم‌ترین دلیل انتخاب گونه‌ها را می‌توان شرایط آب و هوایی دانست. چون مطمئنا با شرایط فعلی تهران نه پنگوئن در آن زنده می‌ماند و نه زرافه. هر چند امروزه با مجهز کردن باغ‌وحش‌ها به دستگاه‌های پیشرفته چنین امکانی وجود دارد اما هنوز در ایران از این امکانات خبری نیست. برای همین مسؤولان به سراغ حیواناتی می‌روند که بتوانند در این آب و هوا زندگی کنند. هر چند قرار است در چند سال آینده با مجهز شدن باغ‌وحش دو زنجیر فیل به حیوانات اضافه شود. البته گویی باید برای این حیوانات خوشحال بود که قرار است تا چند سال دیگر از این خانه‌های تنگ به مکانی بزرگ‌تر انتقال داده شوند. مدتی است که مدیریت شرکت ارم سبز توانسته زمینی ۵۲هکتاری را در منطقه کوهسار تهران از منابع طبیعی دریافت کند. قرار است اگر همه برنامه‌ها طبق زمان‌بندی مشخص شده پیش برود از چهار تا پنج سال دیگر یک چهارم این مساحت به خانه حیوانات اختصاص پیدا کند؛ یعنی به جای ۵هکتار کنونی، باغ‌وحش جدید ۱۳ هکتار خواهد بود.

بیشتر از ۸۰۰ جاندار از ۱۱۱ گونه مختلف در باغ‌وحش ارم زندگی می‌کنند که حدود ۶۰ درصد این حیوانات بومی ایران و باقی از نقاط دیگر دنیا آورده شده‌اند

فهرست حیوانات باغ‌وحش

گوشتخواران: شیر، ببر، پلنگ، روباه، شغال، کفتار، گربه جنگلی، گربه خانگی، گرگ و سیاه‌گوش. **علفخواران:** آهو، اسبچه خزر، شتر دو کوهانه، قوچ و میش البرز، کل و بز کوهی، گور ایرانی، گوزن خالدار، گوزن قرمز، گوزن خالدار اروپایی و ایرانی، گوسفند سر سیاه، مارال، والارو (شبیه کانگورو) و شترمرغ. **همه چیزخواران:** بابون، خرس قهوه‌ای، شامپانزه، رزوس و گراز. **پرندگان:** اردک سر سبز، بوقلمون، توراکو، دال، درنای تاجدار، دلیجه، سارگپه، بالابان، سنقر گندمزار، شاه‌بوف، شترمرغ، طاووس، عقاب طلایی، غاز خاکستری، فلامینگو، قرقاول سیلور و طلایی و معمولی، قو، کبک، کبوتر سفید دم چتری، کرکس مصری، مرغ شاخدار و مرغ عشق. **جوندگان:** خرگوش، خوکچه هندی، سنجاب ایرانی، موش سوری، موش رت و همستر طلایی. **خزندگان:** تمساح پوزه کوتاه یا گاندو، بزمجه، افعی، مار پیتون، مار شلاقی، مار کبرا، یله مار و مار مولک آگاما. **آبزیان:** گربه‌ماهی آفریقایی، لاک‌پشت خاردار لاک صاف، ماهی اسکار، ماهی پنگوسی، ماهی پیرانا و ماهی دهان خرگوشی.



قفس تنگ سلطان

کافی است تا صدای غرش‌شان را از دور بشنوید تا خود را سریع به قفس آنها برسانید. تماشای شیرهای‌نر و ماده آفریقایی که متاسفانه در قفس‌های کوچکی قرار گرفته‌اند همیشه از پرطرفدارترین بخش‌های باغ‌وحش ارم تهران است؛ شیرهای نری که در قفس‌های جداگانه برای هم شاخ و شانه می‌کشند و یا مستقیم چشم در چشم بازدیدکنندگان می‌دوزند



زیبای مغرور

امیر الهامی ـ مدیر باغ‌وحش ـ شاخص‌ترین پستانداران این مجموعه را پلنگ ایرانی می‌داند؛ گربه‌سانی از دیار مازندران. این حیوان مغرور و خوش‌خط‌وخال را در آخرین قفس، در قسمت شمالی باغ‌وحش می‌توان دید. با چنان ابهت و غروری نگاهتان می‌کند که متوجه می‌شوید بیخود نبوده که لقب مغرور را با خود همراه می‌کند. شاید موقعی که راه رفتن را آغاز کند برآمدگی زیر شکمش توجه شما را جلب کند. شاید فکر کنید حامله است یا مریض شده اما نگران نباشید این برآمدگی هیچ خطری برای این زیبای مغرور ندارد و تنها چربی جمع‌شده است



بزرگ‌ترین گربه جهان

این گربه‌سان زیبا از دسته بزرگ‌ترین گربه‌سانان جهان است؛ یک ببر سیبری نیمه‌بالغ که تازه به باغ‌وحش ارم تهران آمده است. امروزه این جانور که نام علمی‌اش *Panthera tigris altaica* است فقط در منطقه حفاظت شده‌ای در شرق سیبری زندگی می‌کند و نسل آن در خطر انقراض قرار دارد

جذاب‌ترین حیوانات باغ‌وحش

رزوس، بابون و شامپانزه که همگی آنها را معمولا میمون می‌دانند از جذاب‌ترین حیوانات برای مردم هســتند. این حیوانات باهوش با برقراری ارتباط با بازدیدکنندگان، آنها را برای مدت طولانی‌تری در کنار قفس های خود نگه می دارند.

رتبه بعدی را می‌توان به شیرهای آفریقایی، پلنگ ایران و ببر سیبری باغ‌وحش داد. صدای نعره شیرهای نر در مقابل هر قفسی که ایستاده باشید شما را به سمت خود می‌خواند. قفس این پستانداران درنده در کنار پلنگ و ببر یکی از دیدنی‌ترین نقاط باغ‌وحش است. تعداد شیرها زیاد است؛ البته تعجب نکنید. چرا که عمر خاندان این شیرهای آفریقایی در ایران به ۵۰ سال می‌رسد. هر چند در این میان هم شیرهای دیگری آورده شده‌اند تا توله‌ها هم‌خون نباشند. اما چهار قفس کوچک برای شش ماده شیر و پنج شیر نر مکان کوچکی است. البته دیدن سلطان حیوانات از نزدیک باعث می‌شود برای لحظاتی یادتان برود که این حیوانــات عظیم‌الجثه در چه مکان تنگی روزهای زندگی خود را به سر می برند. اگر غذا خوردن این حیوانات برایتان جالب است روزهای زوج را برای دیدن انتخاب کنید چون روزهای زوج از ساعت ده تا یک ظهر می‌توانید غذا خوردنشان را تماشا کنید. هفته‌ای ۱۲ الاغ برای سیر کردن شیرها به همراه دیگر گوشتخواران باغ‌وحش کشته می‌شوند. می گویند گوشت الاغ برای این جانوران بهتر از هر نوع گوشت دیگری است. مراقب باشید اگر شیر ایستاد و پشتش را به شما کرد حتما از قفس فاصله بگیرید. چون ممکن است ادرار داشته باشد و شما را خیس کند.

اگر غذا خوردن حیوانات وحشی برایتان جالب است روزهای زوج را برای دیدن انتخاب کنید چون در این روزها از ساعت ده تا یک ظهر به آنها غذا می‌دهند

ببر بازیگوش

یادتان باشــد قبل از اینکه به قفس شیرها برسید قفس دیگری هم هست؛ قفسی بزرگ‌تر و طبیعی‌تر، کف آن به جای کاشی خاک است و سبزه، و سقفش آسمان. اینجا را شاید بتوان هواخوری گربه‌سانان بزرگ دانست. هفته‌ای یک روز نوبت هر گروه اســت تا بتوانند کمی راه بروند و بچرخند. روزی که ما به باغ‌وحش رفتیم، نوبت ببر یکساله باغ‌وحش بود؛ ببری که وقتی تولــه‌ای یک ماهه بود به قیمت ۱۱ میلیون تومان از باغ‌وحشی در تایلند خریداری شد. علف‌های این قفس طبیعی آن‌قدر بلند نیست که نتوان ببر را در لابه‌لای آنها دید که از دور به کمین بازدیدکنندگان نشسته است. این ببر از آنجا که نیمه‌بالغ است و هنوز به محیط باغ‌وحش خو نکرده، شیطنت و بازیگوشی‌اش تمام بازدیدکنندگان را جلب می کند. یکی از مسؤولان مراقبت از این ببر آقای اسفندیار صادقی است که سابقه ۲۵سال کار در باغ‌وحش تهران دارد. اگر از او بخواهید و وقت داشته باشد، شاید قبول کند که نزدیک حصار اصلی ببر شود و با او بازی کند. صحنه بسیار جذابی است.



پرنده شعرا

این کبک خوش خرامان ادبیات فارسی است؛ پرنده‌ای وحشی که در کوهستان زندگی می‌کند و قدرت پروازش کم است. کبک را زیست‌شناسان با نام علمی *Perdix perdix* می‌شناسند، اما شما حتما بارها در شعر به نامش برخورده‌اید: «دیدی آن قهقهه کبک خرامان حافظ که ز سر پنجه شاهین قضا غافل بود.»



مرغ بی‌پرواز ۸

شترمرغ‌ها با آن گردن‌های کشیده و طرز راه رفتن‌شان موجودات جذابی هستند که در باغ‌وحش ارم تهران بازدید از آن‌ها پرطرفدار است. این پرنده بی‌پرواز، بزرگ‌ترین پرنده جهان محسوب می‌شود که می‌تواند با سرعتی حدود ۶۵ کیلومتر در ساعت بدود



پرندگان

اگر به پرندگان بیشتر از حیوانات دیگر علاقه دارید بهتر است صبح را برای بازدید از باغ وحش انتخاب کنید. صبح‌ها پرندگان سرحال‌ترند و می‌توانید صدایشان را بشنوید. البته اگر دیدن شاه‌بوف‌های زیبا را ترجیح می‌دهید باید شب آمد که زندگی این پرندگان شروع می‌شود. به غیر از شاه‌بوف‌ها، دیدن عقاب‌های طلایی هم خالی از لطف نیست. روزهای زوج بین ساعت ۱۰ تا یک بعدازظهر هم می‌توانید غذا خوردن پرندگان گوشتخوار را از نزدیک ببینید. البته در قسمت‌های دیگر از مسیر دیدن حیوانات باغ‌وحش پرندگان دانه‌خوار، طاووس و فلامینگوها هم خواهید دید. همچنین در دریاچه پرندگان آبزی هم گونه‌های مختلفی از قو، اردک و مرغابی هم آزادانه به زندگی خود ادامه می‌دهند.

خرید پلنگ

وارد باغ‌وحش که شوید روی اولین کیوسک اطلاعاتی تابلویی نصب شده برای کسانی که می‌خواهند حیوانی را از باغ‌وحش بخرند. اگر به نگهداری حیواناتی نظیر ببر و پلنگ یا تمساح علاقه دارید، باید اول از مراحل گرفتن مجوز از طرف سازمان محیط‌زیست رد شوید چون این حیوانات فقط به باغ‌وحش‌های دیگر یا مراکز علمی و تحقیقاتی داده می‌شوند. شما اینجا می‌توانید خرگوش، سنجاب یا کبوتر بخرید؛ حیواناتی که در خود باغ‌وحش به دنیا آمده‌اند و امکان نگهداری از آنها در خانه و آپارتمان هم وجود دارد.

از دست ندهید

خیلی از بازدیدکنندگان باغ‌وحش فکر می‌کنند که فقط می‌توانند از حیوانات داخل قفس دیدن کنند اما مطمئنا اگر بدانند پشت قفس شیرها چند توله شیر وجود دارد که می‌توانند آنها را بغل کنند و عکس یادگاری بگیرند، از خیرش نخواهند گذشت. اگر به حیوانات علاقه داشته باشید می‌دانید که لذت در آغوش گرفتن یک توله شیر چقدر می‌تواند هیجان‌انگیز باشد. البته فراموش نکنید که باید اول نترسید و بعد هم دوستشان داشته باشید وگرنه امکان دارد روی دستتان یک یادگاری کوچک بگذارند. از عکس یادگاری با توله شیرها که بگذریم، می‌توانید به سراغ مار پیتون بروید. تنها در هند نمی‌توان مار را دور گردن انداخت، اینجا هم می‌توان با این مار بزرگ عکس یادگاری گرفت. حتی اگر خیلی نترس هم نباشید، می‌توانید از مراقب قفس مار وقت غذا خوردنش را بپرسید تا از نزدیک شاهد شکار خرگوش زنده توسط مار پیتون باشید. زیاد تحت تاثیر قرار نگیرید و دلتان برای خرگوش بینوا نسوزد چون این همان کار طبیعت یا همان راز بقاست. دیدن این صحنه شکار هم می‌تواند برای برخی از بازدیدکنندگان جذاب باشد. اما اگر زیاد اهل خطر نیستید و به حیوانات وحشی هم خیلی علاقه ندارید، می‌توانید به محل نگهداری شترها بروید. دو شتر دوکوهانه در همان محل ورودی باغ‌وحش زندگی می‌کنند که اگر بخواهید، مراقب قفس، اجازه یک سواری کوتاه را به شما خواهد داد. شاید هم بتوانید یک بچه شامپانزه یا رزوس را بغل کنید.

از گرفتن عکس یادگاری و بغل کردن حیوانات که بگذریم، یک سالی است در کنار دریاچه ارم رستورانی افتتاح شده که به غیر از بوفه‌های مختلف محوطه باغ‌وحش، می‌توانید در آن ناهار یا شامی هم بخورید. همچنین اگر می‌خواهید جشنی متفاوت و با حضور برخی حیوانات داشته باشید، می‌توانید با پرداخت هزینه، یکی از این حیوانات را به همراه مراقب برای مدتی اجاره کنید؛ البته یک طاووس یا میمون را، نه یک شیر یا ببر. از اینها گذشته، زمین بازی نسبتا بزرگی هم برای کودکان وجود دارد که می‌توانید در آن فرزندانتان را مشغول بازی کنید تا خودتان کمی استراحت کنید.

▼ لاشه‌خوار

سر بی‌پر و تاس این حیوان یکی از نشانه‌های کرکس‌بودن‌اش است؛ جانوری تیزپرواز، دوربین، با منقاری قوی، گردن و سری سخت و بال‌های پهن بزرگ، که در نواحی کوهستانی زندگی می‌کند. از آنجا که این جانور بیشتر از لاشه برای تغذیه استفاده‌می‌کند، به لاشخور معروف است



از خروس تا گربه

باغ‌وحش فقط مختص حیوانات بزرگ و دور از دسترس نیست، جالب است که در باغ‌وحش تهران، حیواناتی مثل سگ، مرغ و خروس هم وجود دارد. البته یادتان باشد که کنار پله‌ها و گوشه‌های محوطه را نگاه کنید تا گربه‌هایی که پی غذا این طرف و آن‌طرف می روند را ببینید



شیر بغل کنید!

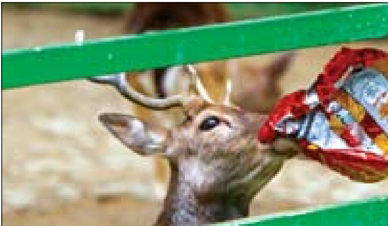
یکی از جذاب‌ترین بخش‌های بازدید از باغ‌وحش ارم تهران، بغل کردن توله شیرهاست. اگر مایل به این کار هستید آقای صادقی را که در تصویر می‌بینید پیدا کنید تا به شما بگوید که چگونه می توانید این کار را انجام دهید. آقای صادقی از باتجربه‌ترین مراقب‌های حیوانات در باغ‌وحش است و مسوول غذا دادن به شیرها

می‌توانید حیوانات خانگی‌ای را که دوست دارید مانند خرگوش، همستر یا کبوتر بخرید؛ حیواناتی که در خود باغ‌وحش به دنیا آمده‌اند و امکان نگهداری از آنها در خانه و آپارتمان هم وجوددارد



خودنمای رنگارنگ

اگر شانس بیاورید می‌توانید باز شدن پرهای یک طاووس نر را از نزدیک ببینید. این گونه طاووس که به طاووس‌هندی (*Pavo cristatus*) معروف است، بومی شبه قاره هند است. این پرنده معمولا زمانی پرهایش را می‌گستراند که می‌خواهد در مقابل ماده خود که فاقد این گونه پرهاست خودنمایی کند



آشغال، سنگ و غذا ممنوع!
غذا دادن به حیوانات ممنوع است. با اینکه این جمله در گوشه‌وکنار باغ‌وحش ارم تهران نوشته‌شده و بلندگوها هم آن را به دفعات اعلام می‌کنند اما باز هم خیلی‌ها نه تنها برای حیوانات غذا می‌اندازند، بلکه به سمت آنها زباله و سنگ و آجر هم پرت می‌کنند



موش و چرخ‌وفلک
موش‌های سفید و کوچکی که درمحفظه شیشه‌ای قرار گرفته‌اند به سرعت کودکان را به سمت خود جلب می‌کنند. کنار قفس یک چرخ و فلک هم گذاشته‌اند تا موش‌ها به نوبت درون آن بچرخند و صدای شادی بچه‌ها را دربیاورند



رزوس باهوش
رزوس‌ها از باهوش‌ترین موجودات هستند. بسیاری از آنها در آزمایش‌های زیست‌شناسی و روان‌شناسی مورد استفاده قرارمی‌گیرند. ماکاک رزوس (*Rhesus Macaque*) که معمولا میمون رزوس نامیده‌می‌شود، قهوه‌ای یا خاکستری است



شتر کم‌یاب
از این شتر دو کوهانه بالغ و بزرگ در ایران کمتر از یکصد نفر مانده که آنها هم در حال انقراض جدی هستند. از آنجا که این شترها در باربری بسیار تحمل‌پذیرند، در قدیم مورد توجه کاروان‌ها بوده است



تمساح شیشه‌ای
این بچه تمساح به‌زودی از این قفس‌شیشه‌ای خارج‌شده و به‌جایی بزرگ‌تر منتقل‌می‌شود. پوست ضخیم، دندان‌های تیز و چشم‌های درشت این جانور هر بازدیدکننده‌ای را مقابل قفس‌اش میخکوب می‌کند

دوستی خاله خرسه ما

«از غذا دادن بـه حیوانات خـودداری کنید»؛ این جمله‌ای است که روی تابلوهای آبی رنگی نوشته و به تمام قفس‌ها نصب شده است. در هر ساعت هم از بلندگوهای باغ‌وحش یکی از مسؤولان مربوطه از بازدیدکنندگان می‌خواهد که از غذا دادن به حیوانات خودداری کنند. اما گویی لذت دیـدن غذا خوردن حیوانات مقابل چشمان ما باعث می‌شود که باز هم بعضی‌ها به تذکرات مسؤولان توجه نکنند و برای حیوانات پفک یا شکلات پرت کنند.

باید بدانید که همین دوستی خاله خرسه بعضی از ما با حیوانات، می‌تواند باعث مرگ یا سقط جنین در آنها شود. اگر در زمستان و پاییز به شامپانزه‌ها بستنی بدهید آنها هم خوشحال می‌شوند و می‌خورند اما این لطف بیجا به قیمت سرماخوردگی و بیماری آنها تمام می‌شود یا اگر در بهار زردآلو بخورند باعث می‌شود که سیستم گوارشی‌شان به هم بخورد.

بعد هم کار دامپزشک برای معالجه حیوان سخت‌تر می‌شـود چون غذایی خارج از برنامه غذایی به آنها داده شده است.

خیلی از ما فکر می‌کنیم که کاهو برای گوزن‌ها و آهوها خوب اسـت اما نه تنها خوب نیسـت بلکه بسیار هم مضر اسـت. از طرف دیگر باید بدانید که اگر به گوزن‌ها نان بدهید و ایـن نان کپک‌زده هم باشد، حیوان باردار بچه خود را از دست خواهد داد. البته مراقب‌ها سـعی می‌کنند هر قفسی را سریع از محتویات غذاهای این چنینی پاک کنند.

بـه غیر از ایـن مشـکلات هـر روزه، در اواخر اسـفند ماه برخـی از بازدیدکننـدگان می‌خواهند چهارشنبه‌سوری خود را داخل پارک جشن بگیرند. برای همین حیوانات بیچاره با صداهای شوک‌آوری روبه‌رو می‌شوند که احتمال سـقط جنین را در آنها بالا می‌برد.

منوی مناسب

خیلی‌ها دوسـت دارند به حیوانات غـذا بدهند یا غذاخوردن آنها را تماشـا کننـد. در این صورت می‌توانید قبل از اینکه به باغ‌وحش بروید یک مطالعه کوتاه داشته باشید و غذای مناسب هر حیوان را برای آن تهیه کنید. البته یادتان باشد که حتما این غذاها را با مسوولان و مراقب‌های باغ‌وحش چک کنید تا در برنامه غذایی حیوانات مشکلی پیش نیاید.

داخـل باغ‌وحـش چند محـل تعبیه شـده که می‌توانید خوراکی‌های خود را با مسؤولان مربوطه چک کنید و اگر آنها اجازه دادند غذا را برای حیوان بریزید. البته این مکان‌ها مخصـوص تحویل غذا بـرای حیوانات هـم هسـتند و اگر دوسـت دارید می‌توانید غذا را بـه آنها تحویل دهیـد تا در وقت مناسب آن را به حیوان بدهند.

اگر در فصل سرما به شامپانزه‌ها بستنی بدهید به قیمت سرماخوردگی و بیماری آنها تمام می‌شود. کاهو هم نه تنها برای گوزن‌ها و آهوها خوب نیست بلکه بسیار هم مضر است

توصیه‌های کارشناس

وقتی به باغ‌وحش می‌روید، هیجان خود را کنترل کنید. «درست اسـت که هیجان بازدیدکنندگان برای دیدن حیوانات بسیار خوب است، اما آنها باید بدانند چگونه این هیجانات را کنترل کنند تا به حیوانات منتقل نشود.» این سخنان مدیرعامل انجمن یوزپلنگ آسیایی است که این مساله را یک مشـکل جهانی می‌داند. مرتضی اسلامیه روش‌های به کارگرفته شـده مانند استفاده از شیشه و یا خندق در باغ‌وحش‌ها را موثر می‌داند و می‌گوید این کار می‌تواند جلوی انتقال هیجانات مردم را بگیرد. او معتقد است که باغ‌وحش‌ها باید مکانی برای آموزش باشند و نباید تنها در آن به دیدن حیوانات برویم. اسلامیه معتقد است که باغ‌وحش مکان‌های مناسبی است برای افرادی که فرصت دیدن بسیاری از حیوانات را از نزدیک ندارند، اما نباید فقط جنبه نمایشگاهی داشته باشند و در حین بازدید مطالبی هم آموزش داده شود. او از اینکه از حضور کارشناسان در این مکان‌ها استفاده نمی‌شـود گلایه دارد و معتقد است کارشناسان می‌توانند به مردم در همان زمانی که حیوان را از نزدیک می‌بینند آموزش‌های لازم را هم بدهند.



گوزن‌های رنگی
گوزن‌ها و آهوهای باغ‌وحش ارم تهران را از دست ندهید. آنها از زیبایی‌های این مکان‌اند که با انسان‌ها بسیار اخت هستند. گوزن‌زرد، گوزن‌قرمز و آهوی‌ایرانی را می‌توانید در این باغ‌وحش ببینید



گنجینه‌ای از حراج‌های اروپایی
بسیاری از آثار با ارزش کاخ‌های سعدآباد پیش از انقلاب از عتیقه فروشی‌ها و حراج‌های هنری اروپا خریده شده. بخش‌دیگری از این آثار نفیس، هدایای مقامات خارجی و ایرانی به دربار پهلوی است

عکس: جواد علیزاده

تماشا کنید تا نرفته‌اند

راهنمای بازدید از موزه‌های کاخ سعدآباد

مینا شاهمیری/ عکس: مجید ناگهی

بر پهنه کوهپایه‌های توچال و در میان درختان کهن سرو و سپیدار دره سرسبز دربند، جایی است که زمانی ییلاق تابستانی شاهان سلسله قاجار بوده است. سعدآباد مجموعه‌ای است از ۱۸کاخ و کوشک با معماری زیبا و انبوهی از گنجینه‌های ملی که ۱۳تای آن تبدیل به موزه شده و شاید کمتر کسی هر ۱۳تا را دیده باشد. این مجموعه ۱۱۰هکتاری با تپه‌ها و دره‌های مشجر و آواز خوش پرندگان و آب روان قنات‌ها و رودخانه باصفای جعفرآباد که از میان باغ‌ها می گذرد، تنها گوشه طبیعت فراموش شده تهران است. هرگوشه بافت تاریخی شمال تهران قدیم که تنها در سعدآباد از روزگار قاجار دست‌نخورده باقی مانده، خاطره‌ای از تاریخ معاصر ایران در دل دارد. این همه برای ساکنان تهران که تهران را ندیده‌اند، غنیمت است. سعدآباد دوران قاجار هشت هکتار بود اما رضاخان بسیاری از باغ‌های گلاب‌دره و ولنجک را خرید و به آن اضافه کرد. کاخ‌ها و بناهای دیگری در دوره پهلوی در این آبادی ساخته شد که امروزه بیشترشان تبدیل به موزه شده‌اند. بهار امسال فرصت بازدید از این مجموعه بی‌نظیر را نباید از دست داد؛ چراکه ظاهرا قرار است بعضی از موزه‌ها تغییر کنند که در این صورت این آخرین فرصت است. در این گشت‌وگذار با ما همراه شوید تا در یک روز بهاری به شمال شهر سفر کنیم و قدم‌زنان مسیر باغ‌های دل‌انگیزی که روزگاری کوچه‌باغ‌های روستای سعدآباد شمیران بوده‌اند را طی کنیم و با تکه‌ای از طبیعت تهران و خانه‌باغ‌ها و کاخ‌های قاجار و پهلوی و از همه مهم‌تر آثار هنرمندان و جهانگردان ایرانی آشنا شویم.



ملل در معماری

سبک معماری کاخ‌ها، تلفیقی است؛ نتیجه این تلفیق تزئیناتی زیبا و بدیع است. مانند این سرستون که تصویر مردی سرخپوست بر آن حک شده است



سفره‌خانه مهمانان خارجی
سفره‌خانه بزرگ کاخ سفید محل پذیرایی از مهمانان خارجی و محل برگزاری جشن‌های درباری بوده و با زیباترین فرش‌ها و چلچراغ‌ها و اشیای نفیس به‌سبک اشرافی فرانسوی تزئین‌شده. بزرگ‌ترین فرش کاخ، زینت‌بخش این سراست و چلچراغ ۱۰۸شاخه این تالار بزرگ‌ترین چلچراغ کاخ و از زیباترین لوسترهای ساخت بوهم چکسلواکی با آویزهای کریستال رنگارنگ به شکل میوه است



کاخ موزه ملت (کاخ سفید)

درست روبه‌روی موزه هنرهای زیبا مسیر ورودی به مجموعه سعدآباد قرار دارد. در روزهای ویژه به دلیل ازدحام برای بازدید، مدیریت سعدآباد، برای حمل و نقل بازدیدکنندگان ون‌هایی قرار می‌دهد اما در روزهای عادی باید قدم زنان مسیر مشجر میان کاخ‌ها را طی کنید. اولین ساختمانی که به رنگ سفید با معماری ایرانی-رومی جلب نظر می‌کند، کاخ سفید است که اقامتگاه تابستانی و محل تشریفات شاه و همسرش بوده است و ساخت آن به دستور رضاخان در سال ۱۳۱۰ خورشیدی آغاز شد و در سال ۱۳۱۵ به پایان رسید. در بنای این کاخ هنرمندان و صنعتگران فراوانی مشارکت داشته‌اند. نقشه کاخ از مهندس خرسندی است و گچبری‌های ظریف و زیبای درون کاخ، کار دست هنرآفرین استادانی چون غلامرضا پهلوان و سنگ‌های مرمر سرسراها از معادن یزد و تربت‌حیدریه است که استاد لرزاده آن را اجرا کرده. کاخ سفید با ۱۰ تالار و ۵۴ اتاق، با نفیس‌ترین میراث ایرانی و خارجی‌ای که در حراجی‌های فرانسوی خریداری شده، تزئین شده است. در تالار ورودی، پرده‌های بزرگ نقاشی از شاهنامه و فرش‌های دستباف تبریز و آثار سفالین از هزاره چهارم قبل از میلاد چشم هر ایران‌دوستی را نوازش می‌دهد. طبقه پایین کاخ، موزه دیگری به نام هنر ملل قرار دارد که در گذشته موزه هنری فرح پهلوی بوده که مورد استفاده او و اطرافیانش قرار می‌گرفت. مجموعه آثار این موزه از سراسر جهان خریداری شده یا اهدایی است. این آثار شامل تمدن‌های پیش از اسلام، دوره اسلامی، هنر آفریقای سیاه، هند، خاوردور، مایاها و آثار هنر معاصر ایران و جهان است. راستی اگر در تعطیلات نوروز به بازدید این کاخ می‌رفتید، در محوطه اطراف آن انواع ماشین‌های قدیمی به نمایش گذاشته شده بود.



نفیس‌ترین نقاشی (وزارت دربار)

در جنوبی‌ترین نقطه مجموعه سعدآباد ساختمان سه طبقه موزه هنرهای زیبا، معروف به کاخ اسود به چشم می‌خورد. علت شهرتش به این نام، سنگ‌های مرمر سیاهی است که در بنای آن به کار رفته است. این عمارت که در سال ۱۳۱۹ دوره رضا خان پایه‌گذاری شده‌است، در ۱۳۴۲ با انجام تعمیرات، به کاخ محل وزارت دربار تبدیل شد. پس از انقلاب اسلامی گنجینه‌های نقاشی هنرمندان ایرانی و خارجی در آن به نمایش گذاشته شدند. وارد موزه که شوید در طبقه همکف آثار هنرمندان معاصر ایرانی مانند سهراب سپهری، حسین زنده‌رودی، پروانه اعتمادی و... را می‌بینید. آثار هنرمندان اروپایی از قرن هفدهم تا بیستم میلادی در طبقه اول قرار دارد. یک طبقه بالاتر که بروید آثار هنرمندان ایرانی از دوره صفویه جلب توجه می‌کند؛ چهره، چهره و باز هم چهره؛ درباریان و ثروتمندان آن دوره علاقه داشتند پرتره‌ای از خودشان داشته‌باشند اما هیچ کدام از این تابلوها امضای نقاش ندارد. دیگر آثار نفیس موزه هنرهای زیبا مربوط به دوره افشار و زند و قاجار است که جز چهره شاه، دربار را هم ترسیم کرده‌اند. از نفیس‌ترین تابلوی‌های آن هشت اثر از کمال‌الملک نقاش چیره‌دست ایرانی است.

از صفویه تا قاجار ▼

بسیاری از آثار نقاشی دنیا در دوره‌های مختلف در موزه هنرهای زیبا گردآوری شده‌اند. در طبقه اول این موزه نقاشی‌های زیبایی از نقاشان اروپایی در چهارصد سال اخیر را نمایش می دهند و در طبقه دوم آثار هنرمندان ایرانی دوره صفویه تا قاجار را. نقاشی‌های این دوران اغلب پرتره درباریان آن دوران است

چگونه به سعدآباد برویم

هر جای تهران که هستید با اتوبوس یا تاکسی به میدان تجریش بروید که نقطه شروع گردش ماست. اگر از خیابان ولی‌عصر(عج) به سمت میدان می‌آیید، نرسیده به آن خیابان فلاحی‌نژاد و در ادامه آن خیابان طاهری را به سمت شمال بروید تا از در زعفرانیه وارد مجموعه شوید. اگر در میدان تجریش هستید به سمت شمال، خیابان فناخسرو را پیش بگیرید تا به در جعفرآباد برسید. پیشنهاد ما این‌است که از در زعفرانیه وارد شوید زیرا هم فروشگاه محصولات فرهنگی و صنایع دستی موزه هنرهای زیبا در آنجا قرار دارد و هم بهترین نقطه برای آغاز مسیر گشت‌وگذار است. همان‌جا می‌توانید بلیت تمام مجموعه یا بخش‌هایی از آن را خریداری کنید.



مجموعه کاخ موزه ملت شامل آثار تمدن‌های پیش از اسلام، دوره اسلامی، هنر آفریقای سیاه، هند، خاوردور، مایاها و آثار هنر معاصر ایران و جهان است

N
W E
S
درب دربند
رستوران سنتی
کاخ احمد شاهی
کاخ موزه نگارستان
رستوران سنتی
موزه برادران امیدوار
کاخ موزه صنایع مردم شناسی
موزه فرشچیان
درب دارآباد
کاخ موزه سبز
درب دربند
کاخ موزه صنایع دستی
موزه آب
موزه صنایع نظامی
موزه مینیاتور
موزه میرعماد
درب جعفرآباد
موزه آب‌کار
موزه آب‌کار
کاخ موزه ملت
روابط عمومی
درب زعفرانیه
صنایع دستی
کاخ موزه هنرهای زیبا

اینفوگرافی: محمدمهدی رمضانی



آنچه شما خواسته‌اید

ساعات و روزهای بازدید: مجموعه سعدآباد همه‌روزه از ساعت هشت صبح الی پنج بعدازظهر به روی بازدیدکنندگان باز است.

بلیت: بلیت ۱۱ کاخ‌موزه سعدآباد ۳۰۰ تومان و دو کاخ‌موزه ملت (کاخ سفید) و کاخ سبز ۵۰۰ تومان است. خانواده معظم شهدا، جانبازان، آزادگان می‌توانند با ارائه نامه از سازمان مربوطه بلیت نیم‌بها خریداری کنند. همچنین دانشجویان و دانش‌آموزان هم می‌توانند با ارائه کارت از بلیت نیم‌بها استفاده کنند.

مسیرهای منتهی به مجموعه سعدآباد: خیابان ولی‌عصر(عج)، نرسیده به میدان تجریش، خیابان شهید فلاحی‌نژاد، خیابان طاهری، درب زعفرانیه: میدان تجریش، خیابان فناخسرو، درب جعفرآباد؛ میدان قدس، خیابان دربند، میدان دربند، درب شمالی سعدآباد

کافی‌شاپ‌ها و رستوران‌ها: کافی‌شاپ سعدآباد، روبه‌روی کاخ سبز؛ رستوران سنتی سعدآباد، دربند، درب شمالی سعدآباد

سرویس‌های بهداشتی: ضلع شمال غربی مجموعه سعدآباد، غرب ساختمان موزه برادران امیدوار ضلع شمال شرقی مجموعه سعدآباد، شرق ساختمان موزه فرشچیان

فروشگاه محصولات فرهنگی: ورودی در زعفرانیه

کتابخانه: کاخی که در شمالی‌ترین نقطه سعدآباد قرار دارد متعلق به کتابخانه‌ای با بیش از ۱۰هزار جلد کتاب است که نیمی از آن از دوره پهلوی باقی مانده است. این کتابخانه به محققان، پژوهشگران و دانشجویان با ارائه کارت در محل کتابخانه کتاب تحویل می‌دهد.

نقاشی معاصر ایرانی
مجموعه آثار نقاشی دوره معاصر موزه‌های سعدآباد تنها به موزه فرشچیان و آبکار خلاصه نمی‌شود. بخش مهمی از این آثار در کاخ‌های مختلف پراکنده‌اند



کوشک میرعماد
یکی از زیباترین کوشک‌هایی که در مرکز سعدآباد جای دارد، موزه خط و کتابت میرعماد است که اکنون برای تعمیرات بسته است. بنای آن متعلق به اواخر دوره قاجار و اوایل دوران پهلوی و معماری دوره انتقال است

موزه بهزاد (کاخ ولیعهدی)

پیمودن سراشیبی‌های خیابان‌های سعدآباد با وجود هوای روح‌بخش کوهپایه‌های شمیران بسیار لذت‌بخش است. از کاخ سفید با نقشه راهنمایی که در دست دارید به سوی موزه بهزاد بروید. این موزه به دلیل تعمیرات بسته است و شاید یکی از کاخ‌هایی باشد که مورد تغییر کاربری در آینده قرار بگیرد. معماری ساختمان آن متعلق به اواخر دوره قاجار است و در گذشته به کاخ کرباس معروف بوده و رضاخان از آن به عنوان محل کار و استراحت استفاده می‌کرده. در صدمین سالروز تولد استاد حسین بهزاد- نگارگر ایرانی- ۳۱۰ اثر او به کاخ کرباس انتقال یافت و در معرض دید عموم قرار گرفت. البته تا اتمام تعمیرات شما فقط می‌توانید نمای بیرونی کاخ را ببینید.

موزه میرعماد (کاخ علیرضا پهلوی)

در ادامه مسیر به سمت کاخ دیگری با نمای ایرانی-اروپایی می‌رویم که باز هم باید به تماشای نمای بیرونی آن بسنده کنیم زیرا در دست تعمیرات است و شاید به سرنوشتی که برای موزه بهزاد گفتیم دچار شود. این کاخ پس از انقلاب اسلامی به نام بزرگ‌ترین استاد خوشنویسی قرن ۱۱ هجری قمری، میرعمادالحسنی سیفی قزوینی افتتاح شد. آثار خوشنویسی موزه منحصر به آثار میرعماد نیست بلکه خطوط قبل از اسلام، دوره اسلامی تاقرن ۱۴ هجری قمری هم در آن نگهداری می‌شود. خطوط ایران باستان با کتیبه‌های میخی ایلامی معبد چغازنبیل شوش، آثار پهلوی ساسانی و... آغاز می‌شود.

موزه آبکار (کاخ لیلا پهلوی)

با توجه به مسیری که در راهنما مشخص شده است به سوی موزه نگارگری آبکار می‌رویم. این هم سومین موزه‌ای است که اجازه ورود به آن را ندارید چون در دست تعمیرات است.

هنرمند معاصر، کلارا آبکار-از تبار ارمنیان جلفا- ۳۰۰ اثر هنری از خود به جای گذاشت که به سازمان میراث فرهنگی اهدا کرده است و اکنون در موزه سعدآباد قرار دارد. مجموعه آثار او شامل هنر نقاشی سنتی ایران مانند نگارگری، تذهیب، نقش‌قالی، تشعیر و نقاشی زیرلاکی است. از قوی‌ترین آثار تذهیب آبکار، تابلوی نگارگری دو صورتی اوست که به شیوه مکتب اصفهان تصویر شده ولی هنرمند مجال آن را نیافت که کار هردو صورت را به پایان رساند، در نتیجه، یک چهره کامل و چهره دیگر نیمه کاره مانده است. هر دو چهره از پردازشی حرفه‌ای برخوردارند.



موزه محشر
محوطه موزه نظامی هم پر از توپ و تانک و هواپیما و هلی‌کوپتر است و خلاصه محشر است



موزه نظامی
اینجا انواع سلاح‌ها و ادوات‌جنگی از گذشته تا کنون به نمایش درآمده. اما بخش مهمی از آثار آن متعلق به دورانی است که با شمشیر و سپر و زره پیاده می‌جنگیدند و بر اسب می‌نشستند

موزه نظامی (کاخ شهرام پهلوی)

اگر می‌خواهید نفسی تازه کنید، تمام نیمکت‌ها و فضای سبز باغ سعدآباد در اختیار شماست. در ادامه راه به سوی موزه نظامی می‌روید که از همان لحظه ورود به محوطه آن، چند توپ قدیمی از دوره قاجار جلب توجه می‌کند. در ساختمان موزه که در سال ۱۳۱۷ برای همسر دوم رضاخان بنا شده است، از دوره پهلوی دوم کم کم با جمع‌آوری ابزار و ادوات جنگی ادوار قبل- مخصوصا سلاح‌های دوره قاجار-نمایشگاهی در دانشکده افسری برای بازدید مقامات و سران داخلی و کشورهای خارجی و آشنا کردن نسل جدید با نحوه ساخت و تزئینات ابزار برگزار شد. پس از پیروزی انقلاب، موزه دانشکده افسری به این کاخ انتقال یافت و در آن پرچم‌ها و پوشاک ادوار مختلف ارتش ایران، سلاح‌های سرد، توپ‌های جنگ‌های ایران و روس، مدال‌ها و نشان‌های ارتش و سلاح‌های گرم اهدایی به سران ارتش و سلاح‌های قدیمی به نمایش گذاشته شد.

برفراز تپه علی خان (کاخ رضاخان)

از این قسمت مسیر دو راه برای انتخاب دارید؛ یا به سوی شمال به موزه مردم‌شناسی بروید یا با ما به سمت شمال غربی مجموعه بیایید و بعد از دیدن موزه‌ای دیگر در کافی‌شاپ نزدیک آن خستگی در کنید و چیزی بخورید. سراشیبی تند مسیر را که به تپه علی‌خان منتهی می‌شود بالا برویم، یکی از زیباترین کاخ‌های کشور پیش روی شماست؛ علی‌خان از زمین‌داران سرشناس تهران این تپه را با ساختمان نیمه‌کاره کاخ به رضاخان فروخت و او از دوره وزارت جنگ تا اوایل سلطنتش، بنای آن را به «میرزاجعفر معمارباشی» سپرد. معمارباشی برای اینکه اثری منحصربه‌فرد به جای بگذارد، در نمای خارجی کاخ از سنگ‌های سبز معدنی کمیاب خمسه زنجان استفاده کرد. ساختمان دو طبقه آن دارای گچبری‌ها و آینه‌کاری‌های زیبایی است.

تذهیب دیوارها اثر استاد «حسین طاهرزاده‌بهزاد» و خاتم‌کاری‌هایش حاصل کار گروهی کارگاه استاد «صنیع خاتم» است. تمام وسایل کاخ از اروپا خریداری شده که برخی از آنها عتیقه‌اند. شما می‌توانید با قدم زدن میان اتاق‌ها و تالارهای آن وسایل شخصی رضاخان و محل سکونت او را ببینید. اگر در محوطه باز کاخ گردش کنید، در ضلع شمالی آن از فراز تپه می‌توانید چشم‌انداز جنوبی مجموعه را تماشا کنید. در انتهای محوطه کاخ، کافی‌شاپ انتظار شما را می‌کشد تا در هوای دل‌انگیز ارتفاعات شمیران خود را مهمان یک چای کنید.





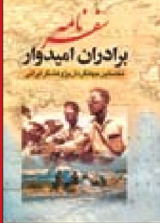
اولین ایرانیان در قطب
برادران امیدوار نخستین ایرانیانی بودند که پا به دو قطب کره‌زمین گذاشتند. عبدالله امیدوار را در کنار پنگوئن‌های قطب جنوب نشان‌می‌دهد (راست). این یکی از عکس‌های شاهکار موزه برادران امیدوار است. قطب شمال و بیشتر سرزمین آلاسکا مسطح است و مسافت‌های دور برای دیدن شکار قابل رویت نیست. اسکیموها روی پوست بزرگی به بالا می‌پرند تا دوردست و شکار را ببینند (چپ) /عکس‌ها : برادران امیدوار



با جواهر
در طول سفر بسیاری از شخصیت‌های معروف سیاسی و هنری جهان دفتر یادبود برادران‌امیدوار را به یادگار امضاء کردند. در این عکس، جواهرلعل‌نهرو، نخست‌وزیر هند در حال امضای یادبود است و عیسی و عبدالله بالای سر نهرو ایستاده‌اند
عکس : برادران امیدوار

موزه برادران امیدوار

در انتهای شمال غربی مجموعه سعدآباد، کمی پایین‌تر از کاخ احمدشاهی که فقط از دور می‌توانید نمای آن را ببینید، ساختمانی از دوره قاجار که متعلق به کالسکه‌خانه و استراحت سورچی‌های قاجاری بوده پابرجاست که یکی از جالب‌ترین موزه‌های ایران است. این موزه به نام برادران امیدوار– نخستین جهانگردان پژوهشگر معاصر ایرانی– در سال ۱۳۸۲ تاسیس شد. برادران امیدوار چند دهه پیش سفری دور و دراز به گرد جهان را آغاز کردند و گنجینه‌ای بزرگ و گرانبها از آثار و اشیای اقوام و سرزمین‌های سراسر جهان را به همراه عکس‌ها و فیلم‌های مستند و خاطراتی شنیدنی گرد آوردند. بسیاری از آداب و رسومی که برادران امیدوار موفق به ثبت آن در تاریخ شده‌اند، امروزه دیگر منسوخ و فراموش شده و در واقع مجموعه امیدوار، گنجینه مطالعاتی بی‌نظیری برای محققان مردم‌شناسی و اساطیر جهان است. در حیاط موزه اولین چیزی که خودنمایی می کند اتومبیل و موتورسیکلتی قدیمی است که شرکت سیتروئن پس از اولین سفرشان، به این دو برادر هدیه کرد. عیسی و عبدالله امیدوار ۲۰ سال از عمرشان را برای کشف ناشناخته‌های جهان گذاشتند و با موتورسیکلت و اتومبیل از سال ۱۳۳۳ سه دوره سفر چندین ساله رفتند و بیشتر نقاط جهان، از آمریکا گرفته تا قطب جنوب و از آسیا تا اعماق آفریقا را زیرپا گذاشتند، درحالی که امکانات کمی برای سفر داشتند. برادران امیدوار سخاوتمندانه رهاورد جهانگردی و پژوهش‌های خویش را که شامل صدها قطعه از آلات و ادوات شکار انسان‌های بومی، اسکیمو، آمازون، آفریقا، ظروف سفالین از فرهنگ اینکاها، حیوانات، پرندگان و حشرات تاکسیدرمی شده، آلات موسیقی قبایل بدوی جهان، سنگواره‌ها، فسیل‌ها، مرجان‌ها و فسیل جانوران دریایی متعلق به میلیون‌ها سال پیش و عکس‌هایی از تمدن‌های مختلف است، برای استفاده محققان و جهانگردان امروز و فردای ایران به موزه امیدوار هدیه کرده‌اند. این موزه به دلیل گنجینه‌هایش، اولین موزه انسان‌شناسی ایران است. یادتان باشد که دیدار موزه برادران امیدوار را به‌هیچ‌وجه نباید از دست داد.



پرفروش‌ترین سفرنامه ایرانی
برادران امیدوار دستاوردهای سفر ده‌ساله‌شان را در سفرنامه‌ای در سال ۱۳۳۴ به‌چاپ رساندند که تاکنون پنج‌بار تجدید چاپ شده. علاوه بر سفرنامه سی‌دی فیلم مستند سفر این دو برادر و سی‌دی موسیقی‌ملل مختلف جهان را که آنها گردآوری کرده‌اند را می‌توانید از فروشگاه موزه تهیه‌کنید. مطمئن باشید بسیار خواندنی، تماشایی و شنیدنی هستند



موزه مردم
موزه مردم‌شناسی سعدآباد از معماری اروپایی، به ویژه آلمانی، الهام گرفته. البته معماری ایرانی دوره ساسانی نیز در تزئینات فوقانی نما خودنمایی می کند

موزه آب (دفتر رئیس تشریفات)

در ضلع جنوب غربی کاخ سبز، راهی به سوی موزه آب است. ساختمان موزه، دفتر مخصوص محمدرضا پهلوی است که در زمان پهلوی دوم ساخته شد و برای پذیرایی از مقامات درباری و مراجعین شاه استفاده می‌شد. گنجینه آب، مکانی فرهنگی است که در جهت گردآوری، نگهداری، نمایش و حفظ و احیای میراث گذشتگان درباره آب از جمله استحصال، انتقال، توزیع و بهره‌برداری و فنون به کار رفته در آن فعالیت می کند. داخل موزه هم ماکت‌هایی از آثار و ابنیه قدیم و شاخص مرتبط با آب و اسناد مربوط به آب از قبیل دفترهای محاسبات میراب‌ها، وقفنامه‌ها و لوح محاسبه قنات قرار دارد. همچنین وسایل سنتی آب از قبیل وسایل حفر قنات، چاه، گونیای چوبی، قرقره، کوزه سفالی، مشربه، روغن‌دان، خمره، زاویه سنج و... به نمایش گذاشته شده است.

موزه مردم‌شناسی (کاخ شمس)

اگر مسیر برگشت را به سوی موزه نظامی طی کنیم و به سمت شمال مجموعه برویم، نمای ساختمان موزه مردم‌شناسی پیداست. ساختمان موزه مردم‌شناسی متعلق به شمس پهلوی بوده است. رضاخان آن را در سال ۱۳۱۴ با سبک معماری تلفیقی اروپایی و ایرانی ساخت.

بنای کاخ از سال ۱۳۴۲ به عنوان محل نگهداری اشیا و ظروف قیمتی استفاده می‌شد و پس از پیروزی انقلاب اسلامی برای برپایی موزه پژوهشی مردم‌شناسی در نظر گرفته شد که در اسفندماه ۱۳۷۳ این موزه افتتاح شد. مجموعه‌های ارائه شده در آن، مجموعه‌های ثابت و نمایشگاه‌های موقتند که اشیای آن طی سال‌ها از نقاط مختلف کشور گردآوری شده و نمایانگر بخشی از آداب، فرهنگ و هنر ایران‌زمین است.

آثار موزه برادران امیدوار یکی از شگفت‌انگیز‌ترین مجموعه‌های مردم‌شناسی جهان است که گنجینه گرانبهای سفر گردجهان عیسی و عبدالله امیدوار نخستین جهانگردان پژوهشگر معاصر ایرانی در آن به نمایش گذاشته‌شده است





قدم‌زنان در شمیران
سعدآباد تنها تکه طبیعت شمیران است که ثروتمندان در آن برج نساخته‌اند و کوچه باغ‌ها را تبدیل به پارکینگ نکرده‌اند. پس تا می‌توانید در مسیر میان کاخ‌ها قدم بزنید و در هوای مطبوع آن نفس عمیق بکشید



ناپلئون در دیس
از مجموعه‌های چشمگیر کاخ ملت، چینی‌های کارخانه سور فرانسه است. زیباترین آنها چینی‌های سفید با تصاویر سبز و طلایی از ناپلئون بناپارت است که نقاشان معروف کشیده‌اند. این مجموعه در تالار تشریفات نگهداری می‌شود و مانند بیشتر آثار این کاخ از حراجی‌های هنری فرانسه خریده شده



دروازه شمرون
اینجا در جنوبی مجموعه سعدآباد، مشهور به در زعفرانیه است. شما می‌توانید برای آغاز بازدید طبق راهنمای سفر از این در وارد شوید

موزه فرشچیان (کاخ عصمت دولتشاهی)

تا اینجای راه هر چه دیدید سمت چپ رودخانه جعفرآباد قرارداشت و برای دیدن باقی مجموعه از یکی از پل‌ها عبور کنید. طبق نقشه راهنما نزدیک‌ترین موزه به اولین پل، موزه استاد فرشچیان –از مشهورترین نقاشان معاصر ایرانی– قرار گرفته است. ساختمان کاخ که از جمله بناهای دوره قاجاری در مجموعه سعدآباد است و رضاخان بعد از استقرار در تپه علیخان و پس از ساختن کاخ سبز، آن را آراسته به مجموعه سلطنتی کرد، شامل دو عمارت اندرونی و بیرونی است که دو موزه استاد فرشچیان و چهره‌های ماندگار را در خود جای داده است.در دوران محمدرضا پهلوی، برادر شاه و سپس سرآشپز مخصوص او، در آنجا سکونت داشتند و بعدها نیز، به انبار تبدیل شد. این بنا، پس از بازسازی و مرمت در تاریخ ۲۶ مهر سال ۱۳۸۰ خورشیدی با عنوان موزه مینیاتور استاد فرشچیان، افتتاح گردید.
از جهت ظرافت‌های معماری، عمارت بیرونی ظرافت بیشتری دارد و عمارت اندرونی ساده‌تر به نظر می‌آید. این دو عمارت پس از تملک توسط رضاشاه، کاخ اختصاصی ملکه توران امیرسلیمانی، همسر سوم رضاخان شد. در محوطه این موزه، تصویر و زندگینامه کوتاهی از چهره‌های ماندگار ایران در رشته‌های مختلف به همراه چند تندیس از دانشمندان ایرانی قرار دارد. موزه در بیشتر روزهای سال تعطیل است. جلوی ساختمان موزه فرشچیان تندیسی از او جای گرفته و شما می‌توانید ۷۰ نمونه از بهترین آثار مینیاتورهای او را در آنجا تماشا کنید.

موزه صنایع دستی (کاخ اشرف)

کمی بالاتر از موزه فرشچیان، نمای بنایی با مرمر سفید به چشم می‌خورد که توسط مهندس فرمانفرماییان در دوره رضاخان ساخته شده‌است. این بنا از سال ۱۳۷۲ به عنوان موزه ظروف معرفی شدو سپس به موزه صنایع دستی تغییر نام داد. شما می‌توانید اشیای نفیس و باارزش این موزه را که هریک نشان از ذوق، سلیقه و مهارت هنرمندان نامدار ایرانی دارند، در پنج سالن تماشا کنید. این آثار شامل منسوجات پارچه‌ای، سفال و سرامیک، شیشه، فرش، گلیم و جاجیم و آثار فلزی است. از جمله برجسته‌ترین هنرمندانی که آثار نفیس آنها در این موزه به نمایش گذاشته شده عبارتند از صنیع خاتم، مصورالملک، طوسی، ساریخوانی، طاعت، اینانلو، دهنوی و رضا مغرب.

موزه نگارستان (کاخ فریده دیبا)

به انتهای مسیر گردشمان در شمالی‌ترین نقطه مجموعه سعدآباد رسیدیم. موزه نگارستان معماری منحصربه‌فرد و زیبایی دارد که در دوره پهلوی دوم ساخته شده و محل برگزاری نمایشگاه‌های دوره‌ای پوشاک سنتی و طراحی لباس و هنرهای تجسمی و میزبان نمایشگاه‌های متعددی بوده است.
این ساختمان که در ابتدا جهت سکونت « فاطمه پهلوی » بنا گردید و بعدا به عنوان محل استقرار «فریده دیبا » مادر فرح‌پهلوی درنظر گرفته شد، در شمالی‌ترین نقطه سعدآباد و جنوب میدان دربند، با ورودی مجزا از خیابان دربند واقع شده است.
محوطه ورودی از ایوان ستونداری تشکیل‌شده است که کف آن با سنگ مرمر سفید پوشش یافته و بدنه ورودی به ساختمان تماما از شیشه می‌باشد.
از مهم‌ترین نمایشگاه‌های برگزار شده در این موزه می‌توان به نمایشگاه نقاشی رنگ‌روغن رضاصمدی، نمایشگاه نقاشی رنگ‌روغن و آکرلیک میناقویدل و نادریاسمی (فرزند علی‌اکبریاسمی، از شاگردان برجسته کمال‌الملک)، آثار نگارگری استاد مصطفی بسیمی، آثار نقاشی رنگ‌روغن طاهره چیذری و آثار نقاشی خلیل طوایی‌حمیدی اشاره کرد. اگر بخت با شما یار باشد، احتمالا نمایشگاه‌هایی از این دست آنجا برپاست که می‌توانید به تماشای آنها بروید.
در پایان پیاده‌روی طولانی یک روز مفرح پیشنهاد می‌کنیم به سوی سفره‌خانه سنتی سعدآباد که در کنار در ورودی دربند قرار دارد بروید و خود را مهمان یک غذای سنتی کنید.

بهار امسال فرصت بازدید از مجموعه بی‌نظیر کاخ موزه‌های سعدآباد را نباید از دست داد؛ چراکه ظاهرا قرار است بعضی از موزه‌ها را با کمال تاسف تغییر کاربری دهند که در این صورت این بهار آخرین فرصت بازدید است، پس بشتابید



گلستانی در کویر
کاشی‌های معرق صفوی، قاجاری و حتی امروزی، هنرمندانه و دقیق، در کنار هم نشسته‌اند و تا توانسته‌اند در حرم منتشر شده‌اند؛ گل و بوته و برگ و گلدان، اسلیمی و ختایی، لچک و ترنج
عکس: محمد مهدی بهمنی

نادیده‌های قم

راهنمای زیارت، پیاده‌روی و خرید در بازار و بافت تاریخی قم

محمدمهدی بهمنی

نادیده‌های قم بسیار است، این شهر حتی برای خیلی از قمی‌هایی که سال‌هاست در آن روزگار سپری می‌کنند، شهر ناشناخته‌ای است. با اینکه تغییرات شهری جدید تناسبات شهر قدیم را به هم ریخته‌اند و نشانه‌های ذوق و سلیقه ساکنان قدیمی شهر را یکی یکی محو می‌کنند اما همچنان قم دیدنی‌های زیادی دارد. تیمچه محجوب بازار که نشانه شعور و سلیقه بالای سازندگانش است، مسجد مسن اما مقاوم و پابرجای جامع که با تمام سادگی‌اش دلرباست و خانه مفصل و برجسته زند که نمونه‌ای است از خانه‌هایی به سبک و سیاق سکونتگاه‌های قاجاری قم. حتی بعید می‌دانم همان حرم پرطرفدار حضرت معصومه (س) را هم کامل و دقیق دیده باشید. پس این‌بار به هر قصد و غرضی که به قم آمدید پیشنهاد ما را امتحان کنید؛ پیشنهادی که اگرچه سه مقبره دیدنی باغ گنبد سبز، خانه معتبر یزدان‌پناه و مقابر پرنقش و نگار امامزادگان قم را کم دارد اما مسیر خوبی است برای دیدن بخش عمده‌ای از نادیده‌های شهر.

عکس: محمد مهدی بهمنی



در انتظار مشتری
حجره‌های قدیمی، همهمه و سرو صدا، عطر و رنگ، بازار قم هنوز حال و هوای بازارهای تاریخی را دارد. توی این بازار پرخاطره همه چیز پیدا می‌شود؛ قدیمی و جدید، نو و کهنه، ارزان و گران

قالیبافان قم
هنرمندان قالیباف قم ظرافت و اصالت و زیبایی را بر تار و پود فرشهایشان گره می زنند و روانه بازارهای داخلی وخارجی می کنند. شهرت و مقبولیت این فرشها به قدری است که قالیبافان هندی، چینی و پاکستانی را وادار به تقلید و کپی برداری کرده است
عکس: محمد مهدی بهمنی



گنبدی عجیب
گنبد آبی امامزاده در میان سقف‌های کوتاه و خاکستری‌رنگ اطراف بازار، قد علم کرده و خودنمایی می‌کند تا در میان همهمه و شلوغی‌های آن حوالی راهنمای کسانی باشد که به دنبال جایی برای آرامگرفتن دلشان می‌گردند. این گنبد ۱۰ متری از ابداعات معماران قاجاری است
عکس: محمد مهدی بهمنی

نقش و نور ▼
معمار خوشنام قمی، هرچه در توان داشته به‌کار گرفته تا آسمان تیمچه را با گچ و آجر و رنگ اینچنین زیبا آرایش کند و گل سرسبد بازار را بر روی حجره‌هایی بنشاند که با فرش و گلیم‌های نو و کهنه مفروش شده‌اند. تیمچه بزرگ دیدنی‌ترین بخش بازار قم است / عکس: محمد مهدی بهمنی





اینفوگرافی: محمدمهدی رمضانی

پیربناهای شهر

مبدا حرکتمان یکی از مسن‌ترین بناهای شهر است. سراغ مسجدی که درباره سن و سالش حرف و حدیث‌های زیادی مطرح شده را باید در خیابان آذر (طالقانی) بگیرید. بیشتر از اسم این خیابان چیزی احتیاج ندارید چون آن حوالی همه چیز نام مسجد جامع دارد. با یافتن گنبد آجری مسجد، شما در قلب بافت تاریخی شهر قرار گرفته‌اید. پا به حیاط مسجد جامعی می گذارید که بخش عمده‌اش در قرن ششم برپا شده است. «بخش عمده‌اش» یعنی همان عرقچین آجری که سوار بر گنبدخانه مربع شکل است به علاوه ایوانی که حالا پیش روی شماست و تمام ضلع شمالی مسجد را پوشانده است. باعث و بانی ساخت و سازهای فتحعلی شاه قاجار است. عظمت گنبد ۳۰ متری بنا را تا از در گنبدخانه داخل نشده‌اید و سرتان را بالا نگرفته‌اید، متوجه نخواهید شد. بعد از گشتن توی تمام شبستان‌های مسجد، وقتش است راه بیفتید. در حال ترک کردن صحن مسجد، وقتی که دارید پله‌های هشتی را یکی‌یکی بالا می‌روید، درست در قاب در، سردر زیبایی ظاهر می‌شود که از آن مدرسه جهانگیرخان است. اگر لای دو لنگه در چوبی مسجد باز بود، حتما سرکی هم داخل مدرسه بکشید. پشت در جنوبی، یک حیاط و حوض مرکزی با تعدادی حجره نقاشی شده منتظرتان هستند. مدرسه جهانگیر خان با تمام کوچکی محل تحصیل عالمان بزرگی بوده است.

گنبدغریب

ناکام یا کامروا از دیدن مدرسه صمیمی جهانگیرخان، کوچه مسجد جامع را به سمت میدان کهنه در پیش بگیرید تا میل بلندبالای مسجد پامنار سر راهتان قرار بگیرد. با پیچیدن به سمت چپ در کوچه کلهر سردر معظم مدرسه غیاثیه را خواهید دید. از تمام مدرسه فقط سردرش باقی مانده است و البته از عظمت همین سردر می‌شود حدس زد که مدرسه در قرن هفتم چه بنای مفصلی داشته است. از سردر دل بکنید، از سودای آنچه می‌بایست پشتش باشد بیرون بیایید و از خیابان آذر گذر کنید. اندکی قدم زدن به سمت راست شما را به کوچه امامزاده حمزه می‌رساند. ۲۰ قدمی از کوچه را طی نکرده در انتهای فضای سبزی جمع و جور، پله‌های ورودی بنا به پیشوازتان می آیند و عجیب و غریب‌ترین گنبدی که تا حالا در ابنیه ایرانی دیده اید، سر راهتان سبز می‌شود. گنبد صدفی شکل که از ترکیب یک گنبد کم خیز و یک فرم مخروطی به وجود آمده حاصل سلیقه معماران اوایل سده ۱۴ است. صحن و حرم امامزاده را که از فرزندان امام‌موسی کاظم(ع) است، امین السلطان در مدت اقامتش در قم ساخته است. هنگام زیارت ضریح امامزاده حمزه، ضریح ساده و کوچکی که در جوار امامزاده قرار دارد را از قلم نیندازید که فیض زیارت جد شاهزاده را از دست می‌دهید.

نیمه‌کهنه

پس از زیارت مرقد صاحب گنبد عجیب‌وغریب و جد مهجورش، پله‌های خروجی، فضای سبز و ۲۰ قدم آمده از خیابان آذر تا کوچه را برگردید. آن‌سوی خیابان میدان کهنه را پیش رو دارید. دالان طولانی و نیمه تاریک بازار کهنه درست در انتهای میدان شروع می‌شود. با ورود به دالان تاریک و خنک بازار نه تنها از تهدید آفتاب تیز و گزنده قم در امانید که می‌توانید یک موزه زنده و همچنان سرپا از مشاغل قدیمی ایران را ببینید. راسته کهنه‌بازار با حجره آهنگرانی که هنوز با پتک بر فلز گداخته می کوبند، شروع می‌شود. در میانه راه می‌توانید با پایین رفتن از پله‌های آب انبار بازار کهنه دلی از عزا درآورید. از خدمه سفره خانه آبگوشت قنبید و کباب کوبیده جوجه را بخواهید که در شهرهای دیگر بعید است گیرتان بیاید. در ادامه راه خراطی‌ها و منبت‌کاران قرار دارند. اینجا بهترین و ارزان‌ترین صنایع چوبی را می‌توانید خرید کنید. ساکنان دیگر دالان رنگرزها هستند. به تماشای رنگرزی‌ها از پشت شیشه‌های بخار گرفته کارگاه اکتفا نکنید، وارد هر کدام از رنگرزی‌های بازار که بشوید، به شما اجازه داده می‌شود تا سر دیگ‌های جوشان رنگ بروید و رنگ گرفتن رشته‌های سفید و ابریشمی را تماشا کنید. آخرین حجره‌های دالان صفوی بوی ادویه می‌دهند.



ایوان و حوض و بادگیر
طاق‌های ایوان‌ها و حوض‌هایی پر از آب و بادگیرهایی بلند؛ شاید این‌ها قدری از گرمای هوا بکاهند و آسایش را به ساکنانشان هدیه‌دهند. خانه تاریخی زند حتی اگر موزه نباشد و از آثار تاریخی پُر، بهانه خوبی است برای گشتن در کوچه‌های باریک چهارمردان
عکس: محمد مهدی بهمنی

خانه‌زند

در انتهای تاریکی میدان کهنه، نور آفتاب و زشتی‌های بلوار عمار یاسر چشمتان را می‌زند. چشمتان که به روشنایی و زشتی عادت کرد، می‌توانید پیاده یا سواره، بلوار را به سمت چپ در پیش بگیرید تا به اولین چهارراه برسید. سمت چپ چهارراه محله سیدون قرار دارد. در خیابان انقلاب پیش روی کنید تا برسید به کوچه ۱۷. حوصله کنید، از سر کوچه تا عقب‌نشینی جلوی خانه زند راهی نیست. چیزی نمی گذرد که روبه‌رویتان سردر زیبای حاجی‌علی خان زند ظاهر می‌شود. از همین جا یکی از سه بادگیر گردن کلفت خانه پیداست. اما برای دیدن بادگیرهای دیگر، اندرونی و بیرونی، شاه‌نشین و باقی سوراخ سمبه‌های خانه باید از در و هشتی ورودی گذشت. قم از این خانه‌های دیدنی کم نداشت. اما وقتی خیابان کشی‌ها و پارکینگ ساختن‌ها شروع شد، خانه‌های قم یکی بعد از دیگری از پای در آمدند. خانه زند، یزدان‌پناه و شاکری اما ماندند تا همچنان شکوه خانه‌های قاجاری شهر را به یاد ساکنان جدیدش بیاورند. از اهالی مسن خانه که اشیای تاریخی خانه موزه زند هستند، هم به آسانی نگذرید.

{راهنمای سفر}

از هر طرف که رفتم
فرقی نمی‌کند از کدام ورودی وارد شوید و زیر کدام ایوان سلام بدهید، بالای سر تان نقش و رنگ خواهید دید و روبرویتان نور و زیبایی. ایوان‌های حرم حضرت معصومه(س) تماما با کاشی‌های معرق نقش پردازی شده‌اند
عکس: مهدی مریزاد



نیمه نـو

مسـیر رفته را تـا خروجی بـازار کهنـه بازگردید. روزگاری نـه چنـدان دور قم صاحب یک راسـته بازار طولانی بود اما با از راه رسیدن بلوار عمار یاسر بازار دو تکه شـد. دو تکه نو و کهنه. اگر از چهارراه به سمت چپ بروید، چیزی نمی‌گذرد که به ابتدای نیمه نوی بازار قم می‌رسید. ساخت و سازهای این قسمت از بازار قم کار قاجارهاست. در همان ابتدای راسته قاجاری حمام حاج‌عسگر خانی قرار دارد که همچنان دود از دودکش‌هایش بالا می‌رود و هنوز به مشتری‌هایش نمره داده می‌شود. از دیدن سرای شـین که حالا انبار حبوبات اسـت و زمانی محل کسب‌وکار عمده‌فروش‌های بازار بوده، لذت خواهید برد. توی مسـجدملاجعفر می‌توانید نمازتان را بجا بیاورید. سرای حاج‌عباسـقلی‌خان هم باب دندان خانم‌هاست، اگرچه برای آقایان هم بد نیست. به هر حال اینجا پارچه هم ارزان‌تر از بقیه حجره‌های بازار اسـت و هم متنوع‌تر. پس قاعدتا زیاد معطل خرید نمی‌شـوید. تیمچه صدراعظم را هم که حالا محل فروش خشکبار است، به عجله ببینید.

تیمچه‌ای با دو سقف

درست زیر یکی از طاق‌های با گچ سفید شده بازار نو، دری چوبی قرار دارد که رو به یکی از زیبا و مفصل‌ترین تیمچه‌های ایران باز می‌شـود. سقف دو پوسته و ۳۲ حجره گرد تیمچه به هزینه حاج‌آقا حسین طباطبایی در اوایل سده ۱۴ برپا شد. هر کدام از کارشناسان فن که گذرشان به تیمچه بزرگ قم افتاده است، ذوق و سلیقه معمارباشی بنا، استاد حسن قمی را تحسین کرده‌اند. سال‌ها قبل بازار قم دو تیمچه کوچک دیگر داشت. به همین خاطر مردم این تیمچه را بزرگ می‌گفتند. کسبه تیمچه بزرگ سالیان سال است که در تیمچه‌هایشان چیزی جز فرش نفروخته‌اند، پس اگر از آنهایی هستید که دستشان به دهنشان می‌رسـد، قالی و گلیم‌های موجود را ورق بزنید که اینجا یکـی از مراکز فروش فرش‌های کرک و ابریشـم قم اسـت. سال‌هاست رقیبان اصفهانی و تبریزی عرصه تولید قالی ابریشم را به همکاران قمی‌شان باخته‌اند. پس با کمال اطمینان سوغات نفیستان را انتخاب کنید.

تماشای تاریخ

سـوهان به دسـت بیایید تا سـه‌راه بازار و بپیچید به سـمت راسـت و وارد خیابان ارم شـوید. با چند دقیقـه پیـاده‌روی خیابان ارم شـما را بـه میدان آستانه می‌رساند. در حاشـیه میدان روی تابلویی از کاشی‌های خشتی لاجوردی رنگ نوشته شده: موزه آستانه مقدسـه قم، افتتاح دور جدید: فروردین ماه ۱۳۶۱. البته سابقه موزه قم به سال ۱۳۱۴ شمسی برمی‌گردد و تاریخ ذکر شـده در تابلوی لاجوردی رنگ، تاریخ جابه‌جایی اشـیا از حرم به محل فعلی است. ویترین‌های موزه در دو طبقه اشیای تاریخی را به تماشا گذاشته‌اند. قدمت بعضی از اشیای موزه به هزاره اول قبل از میلاد می‌رسد. با قدم زدن بین ویترین‌های موزه می‌توانید سنگ قبرهای شاهان قجری، دست‌بافته‌های صفوی، سفال‌های باستانی، کاشی‌های براق و زرین اسلامی، قرآن‌های نفیس خطی و کلی اشـیای ریز و درشت قیمتی و تاریخی را ببینید و به نشانه تحسین سر تکان دهید. تا قبل از افتتاح موزه زند، موزه آسـتانه تنها محلی بود که می‌شد نام موزه را رویش گذاشـت. در همسایگی موزه، ورودی مدرسـه فیضیه کـه قدمتش ۹ قرن تخمین زده می‌شـود قرار گرفته است. البته دیدن ایوان صفوی منقوش و صحن وسیعش فقط برای آقایان مقدور است.

ویترین‌های موزه در دو طبقه اشیای تاریخی را به تماشا گذاشته‌اند. قدمت بعضی از اشیای موزه به هزاره اول قبل از میلاد می‌رسد

حسن ختام طلایی

معمولا زوار قم بـه محض ورود به شـهر می‌آیند به پابوسـی حضرت معصومه(س) اما در پیشنهاد ما برای گشت‌وگذار یک روزه ترتیب ابنیه طوری انتخاب شد که حسن‌ختام گردش یکروزه شما زیارت مرقد و گنبد طلایی رنگ حرم باشد. علاوه بر زیارت مرقد مطهر می‌توانید بر سر مزار آیت‌الله العظمی بروجردی، شیخ فضل‌الله نوری یا حتی پروین اعتصامی حاضر شوید و فاتحه‌ای نثار روحشان کنید. مرقد علمای معاصر را هم می‌توانید یکجا در مسجد بالاسر زیارت کنید. در این میان اگر وقت داشتید و دو در چوبی واقع در صحن عتیق باز بودند، می‌توانید نگاهی هم به گچکاری‌های پر کار و باشکوه مقبره مستوفی و فتحعلی شاه قاجار بیندازید که حالا به استناد تابلوهایشان به دفتر سایت حرم و امور بین‌الملل تغییر کاربری داده‌اند. مسجد بزرگ اعظم که در جوار مرقد حضرت معصومه(س) قرار دارد و به خرج آیت‌الله العظمی بروجردی و به تدبیر مرحوم لرزاده برپا شده، از دیگر دیدنی‌های حرم است.



هنرهای قرآنی
قرآن‌های خطی عباسی، سلجوقی، ایلخانی، تیموری و صفوی وقاجاری، با کتاب آرایی و جلدسازی‌های هنرمندانه تنها بخشی از آثار ارزشمندی هستند که در موزه آستانه می‌توان دید. قدیمی‌ترین قرآن موزه هم در سال ۱۹۸ هجری‌قمری، درزمان حیات امام‌رضا(ع) نوشته شده است

حلوای قمی
سوهان

دهانه بازار شـما را تحویل تقاطعی می‌دهد که قمی‌ها به نام چهارراه بازار می‌شناسـندش. از اینکه بازار تمام شده است و داخل کیسـه‌های خریدتان هنوز اثری از سوهان نمی‌بینید، زیاد آشفته نشوید. درست روبه‌رویتان و در امتداد خیابان طالقانی می‌توانید خریدتان را تکمیل کنید. خوشبختانه پا به هر سوهان فروشـی که بگذارید، فروشنده این حق را برای شما قائل است که ناخنکی به نمونه هر جنسی که می‌خرید بزنید. موقع چشیدن سوهان حواستان جمع باشد که اولا گلویتان را نسوزاند و ثانیا ترد باشد و به دندان نچسبد. این یعنی اینکه سوهان خوبی گیر آورده‌اید و می‌توانید با خیال راحت پول خرج کنید. نقل است که به مظفرالدین‌شاه در یکی از سفرهایش به قم حلوای قمی تعارف می‌کنند. شاه قجر بعد از بلعیدن حلوا می‌فرمایند: «این حلوا مثال سوهان غذای مرا برید و هضم کرد». از آن پس حلوای قمی را سوهان گفتند. آمار و ارقام مدعی است که کارگاه‌های سوهان پزی قم، سالانه ۳۰۰ تن حلوای خوشمزه قمی می‌پزند.

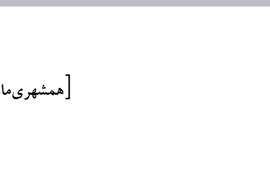












عکس: مهدی مریزاد

بیانات تاریخی مقام معظم رهبری
در حمایت از لهجه‌های ایرانی

تحریم تقلید به قصد تمسخر



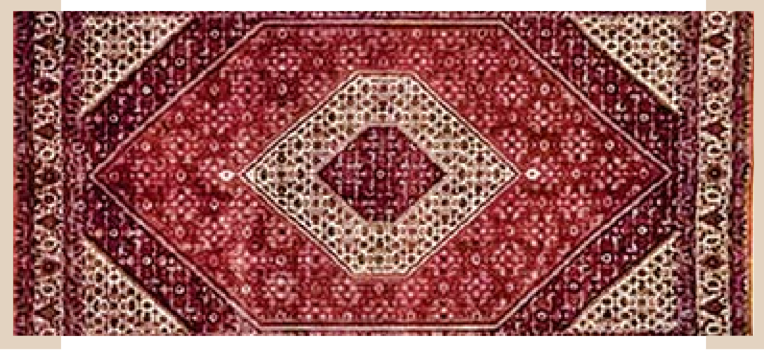
بار دیگر مقام معظم رهبری در درس خارج فقه خود، به تبیین نکته‌ای تاریخی در فرهنگ ایرانی پرداختند که نه‌تنها برای طلاب حاضر در درس که برای عموم ایرانیان درسی آموزنده بود.

ایشان تقلید لهجه اقوام ایرانی را چنانچه از باب تمسخر باشد حرام دانستند و در ادامه فرمودند: «غالب شهرهایی که لهجه‌های آنها تقلید می‌شود، شهرهایی هستند که دارای مردم غیرتمندی هستند و در حوادث مهم صد سال پیش در مقابل دشمنان و مهاجمین ایستاده‌اند. این تصادفی نیست. این تقلید هم سابقه ندارد، یعنی توی هیچ یک از این کتاب‌های ادبی و طنز و ....، ما ندیدیم که یک حرفی باشد که نشان‌دهنده تقلید لهجه باشد. این مال همین اواخر است، یعنی مثلا از صد سال پیش به این طرف، یعنی از وقتی که کشور ما در مواجهه با این دشمنی‌ها قرار گرفته.»

ایشان در ادامه افزودند: «اگر چنانچه نه، تمسخر وجود نداشت، این از محل کلام خارج است. گاهی از این تقلیدها انجام می گیرد، اما هیچ قصد تمسخری هم نیست. این از محل کلام خارج است. آنجایی که قصد استهزاء باشد، تمسخر باشد، آنجا می‌شود محرم.»

بیانات عالمانه مقام معظم رهبری در این‌باره بسیار ارزشمند است چراکه به خاطر همین تمسخرها بسیاری از نوجوانان و جوانان گویشور گویشهای گوناگون ایرانی از گویش و لهجه مادری خود پرهیز می کنند تا مورد تمسخر دیگران واقع نشوند و این به مرور به مرگ بسیاری از زبان‌ها و گویش‌های محلی ایرانی می‌انجامد که هر کدام صاحب گنجینه واژگانی خاص خود و در شمار میراث فرهنگی ناملموس و در خطر کشورند.

بیانات مقام معظم رهبری از نظر تاریخ زبان‌ها و گویش‌های ایرانی و توجه مرجعیت عالیقدر جهان تشیع به آن، نقطه عطفی به حساب می‌آید و این توجه و حمایت موثر معنوی جای تقدیر و تشکر دارد.



فرش‌های نفیس ایرانی در موزه ابریشم توکیو به نمایش درآمدند

هنر ایران در ژاپن

۲۰ فرش دستباف کهن ایرانی از موزه فرش ایران به موزه ابریشم در پایتخت سرزمین آفتاب تابان رفتند تا چشم ژاپنی‌ها را خیره کنند. این اتفاق در نخستین روز گشایش غیررسمی این موزه رخ داد و شهروندان ژاپنی استقبال گسترده‌ای از این موزه از خود نشان دادند. این فرش‌ها از شنبه چهارم اردیبهشت‌ماه به مدت یک ماه به نمایش گذاشته شده‌اند. در موزه فرش‌های ایرانی در ژاپن، مراحل تولید ابریشم از کرم ابریشم تا تنیدن پیله، انواع پیله‌های ابریشم در کشورهای مختلف، انواع دستگاه‌های تهیه نخ از پیله ابریشم و دستگاه‌های مختلف بافت در شرق آسیا به نمایش در آمده است. در طبقه اول این موزه، نمونه‌هایی از فرش‌های دستباف از نامدارترین تولیدکنندگان کنونی فرش ایران در سالنی به مساحت ۵۰۰ مترمربع به نمایش درآمده است و در طبقه فوقانی نیز ۲۰ قطعه فرش موزه‌ای ایرانی به همراه ۱۶ تخته از فرش‌های قدیمی موجود در کلکسیون‌های ژاپنی قرار دارد. عکس‌های زیبا و متنوع از فرش دستباف ایران و حضور آن در زندگی ایرانیان در کنار تصاویری از آثار و ابنیه باستانی ایران که توسط عکاسی ژاپنی گرفته شده، بخش دیگری از جذابیت‌های این موزه است.



نیازمحمد نیازی، پژوهشگر نقش‌ها و طرح‌های فرش ترکمن، درگذشت

نیاز فرش ترکمن رفت

فروردین‌ماه امسال برای فرش ترکمن آغاز خوبی نبود، چرا که پدرش «نیازجان» را از دست داد؛ هنرمندی که ۵۲ سال از عمر ۸۷ ساله‌اش را صرف تحقیق و پژوهش بر نقش‌ها و طرح‌های فرش ترکمن کرده بود. بهار امسال استاد نیازمحمد نیازی که در میان اهالی شهرستان گنبد و فرش‌بافان استان گلستان به نیازجان معروف بود، ظهر روز ششم فروردین‌ماه به دلیل عارضه قلبی درگذشت.

استاد نیازی در گمیشان استان گلستان به‌دنیا آمد و از ۱۱ سالگی به گنبد آمد و در این شهر ماندنی شد. او که فارغ‌التحصیل زبان روسی بود، از حدود ۳۵ سالگی پژوهش به روی فرش ترکمن را آغاز کرد. طی مدت ۵۲ سال ۸۱۱ طرح و نقش فرش ترکمن را شناسایی و تفسیر کرد و آنها را به شکل مکتوب درآورد، اما آثارش هیچ گاه چاپ نشد. هرچند اداره کل ارشاد استان گلستان وعده داده که این دست‌نوشته و نقوش طراحی شده را به زودی در یک کتاب منتشر کند. نیازی پس از انقلاب سفرهایی را برای آموزش نحوه صحیح‌بافی فرش ترکمن به همراه همسرش به تمام روستاهای استان آغاز کرد.



تمام شدن جان درخت هزارساله ماسوله

میرحمزه خشکید

درخت هزارساله «میرحمزه» ماسوله در بهار امسال شکوفه که نکرد هیچ، نیمی از تنه‌اش که هنوز نفس می کشید هم خشک شد. شنیده می‌شود که عده‌ای بنا به دلایلی سمی پای آن ریخته‌اند تا زودتر خشک شود؛ درختی که چهار سال قبل نیمی از تنه سبزش ناگهان خشک شد و امسال تنها تنه خشکی از آن به جا مانده است.

این میراث هزارساله شهر تاریخی ماسوله که نامش را از نام یکی از شخصیت‌های مذهبی و مورد احترام شهر در قرن‌ها قبل گرفته بود، سایه‌اش هر سال در ماه محرم محل عزاداری و علم‌گردانی اهالی بود، اما در محرم امسال نه درخت، خاطره هزار سال محرم قبلی را به خاطر خواهد آورد و نه روستائیان سایه‌ای را در روز عاشورا برای آرمیدن خواهند داشت.

تلاش‌ها برای ثبت این اثر در فهرست میراث طبیعی در سال‌های قبل از انقلاب آغاز شده بود و سال گذشته هم یگان حفاظت میراث ماسوله تلاش‌هایی برای ثبت این درخت در فهرست میراث معنوی کشور انجام داد که هیچ‌کدام برای نجات جان درختی که تا سال قبل امکان بازگرداندن آن وجود داشت، کارگر نیفتاد.





باید برای ثبت جهانی چوگان بتازیم

چوگان حکم در کف و گویی نمی‌زنی

علی شهیدی

اگر دیر بجنبیم گوی سبقت را در ثبت چوگان از ما ربوده‌اند. این خبری بود که چندی است رئیس فدراسیون چوگان عنوان کرده. جهانیان، چوگان را به نام ایران می‌شناسند و فدراسیون جهانی هم در پایگاه اینترنتی خود به ایرانی بودن آن اذعان دارد. سال‌ها در مسابقات رسمی چوگان، رسم بود که افزون بر پرچم حریفان و فدراسیون بین‌المللی چوگان، پرچم ایران را هم به احترام بنیانگذاران آن بر می‌افراشتند. یکی از دشمنی‌های غربی‌ها با ما در این چند دهه این بوده که تا دیدند چندی است که گرفتار جنگیم و تحریم‌های تحمیلی‌شان و فرصت پرداختن به این میراث سواره را نداریم، زود پرچم افتخار ما را به زیر کشیدند. با آشفته بازار نظم نوین جهانی غرب، دیگر آیین مبارزه جوانمردانه از جهان رخت بربسته و نیرنگ، رنگ گرفته. با آنکه می‌دانند چوگان را از ایرانیان آموخته‌اند، دست به کار ثبت جهانی آن به نامی جز ایران شده‌اند. از سویی مغولان و از سوی دیگر کشورهای عربی، اروپائیان و آمریکائیان جنوبی همه مدعی‌اند. اما چاره چیست؟ این همه آثار ماندگار از آن ماست که دیگران ناجوانمردانه برایشان دندان تیز کرده‌اند. هندیان چوگان را از ایرانیان آموختند و در دوران افول پادشاهی گورکانیان که به مغولان هند نیز مشهورند انگلیسیان چوگان را از هند به اروپا بردند و چوگان شد تفریح و پُز محبوب مستعمرات اروپاییان. همین‌ها هم موسسان و سواران سازمان‌ها و فدراسیون‌های بین‌المللی شدند. شاید بهترین کار برای توجه جهانی به چوگان ایرانی احیای کهن‌ترین میدان و استادیوم چوگان جهان باشد. میدان نقش جهان معتبرترین سند ملموس ایرانیان برای ثبت این میراث ناملموس است؛ گرچه سند تاریخی در این باره کم نداریم. این میدان را می‌توان کهن‌ترین استادیوم زنده دانست که مردم از حجره‌های اطراف بازی را تماشا می‌کردند و شاهان و بزرگان صفوی از ایوان عالی‌قاپو که در واقع جایگاه VIP استادیوم بوده. هنوز دروازه‌های سنگی روزگاران دور در دو سوی میدان راست ایستاده‌اند تا سندی بر گذشته راستین ایرانی این رقابت باشند. اما راه و کار دیگر همکاری و پاسکاری فدراسیون چوگان و معاونت ثبت آثار سازمان میراث فرهنگی است تا در ثبت جهانی چوگان تیزتر بتازیم و گویی برای ربودن به رقیبان ندهیم.

{خبرها و چهره‌ها}

برگزاری کارگاه فهم معماری شوشتر در شوشتر

پنجره‌ای به معماری

«همه مـا در معماری زندگـی می‌کنیم و بـه زندگی در معماری می‌اندیشـیم و چـون در موضوع آن اندیشـه می‌کنیم، لاجرم با پرسش‌های معمارانه روبه‌رو می‌شویم. جست‌وجو در این پرسـش و پاسخ‌هاسـت که می‌تواند شرایطی برای گذار از وهم و گمان به فهم را فراهم آورد. گذاری به وضعیت مطلوب.» همین شد اساس شکل‌گیری یک کارگاه برای فهم معماری ایـران؛ دعوت و فرصتی برای جست‌وجو در پرسـش‌های معمارانه زندگی که در شوشتر تجلی یافته است. مرکز رویدادهای معماری ایران وابسـته به موسسـه فرهنگی هنری صبا ـ فرهنگستان هنر جمهـوری اسـلامی ایـران ـ از ۳۱ فروردین تا ۱۰ اردیبهشت‌ماه سـال جاری برنامه‌ای ۱۱ روزه را با عنوان «کارگاه فهـم معماری ایـران ـ پنجره‌ای به شوشـتر» برپا کرد. در ایـن کارگاه دانشـجویان و علاقه‌مندان به معماری از سراسر کشـور در شوشتر گرد هم جمع شده و دریافت‌های خود را در جمع‌بندی‌های سه روزه با یکدیگر به اشتراک گذاشتند.

«شوشـتر، طبیعت، سـرزمین»، «شوشـتر، ظرف و مظروف و تناسب آنها» و «شوشتر، معماری، پرداخت» از گذاره‌های پیشنهادی برای شرکت کنندگان بود. در این ۱۱ روز سه کارگاه سـه روزه، پخش فیلم و نشسـت‌هایی چون ادبیات، عکاسی، سینما و موسیقی در حوزه معماری برگزار شد. کارگاه فهم معماری ایران ۶۴ نفر از اساتید و هیئت علمی و بیش از ۵۰۰ علاقه‌مند بـه معماری را در طول ۱۱ روز با اهتمام اهالی فرهنگ و مردم شوشـتر در این شهر تاریخی گرد هم جمع کرده است.

جالب اسـت که در ایـن کارگاه، نشسـت‌هایی چون «ردپای معماری در ادبیات و سینما»، «نشست معماری و ادبیات» و «نشست علمی کارگاه فهم معماری ایران» برگزار شد که در این نشسـت‌ها هنرمندان و نویسندگان ایرانی مباحث موردنظر خود را برای حاضران بیان کردند. از دیگر جلسـات این برنامه می‌توان به روایت تصویری فرهنگ و جغرافیای شوشتر در قلعه سلاسل و شوشتر به روایت ابن بطوطه اشاره کرد.





در گذشت محمد حیدری پیشکسوت سفالگری استان مرکزی

استاد گِل‌ها

شـاید تصویری را که زمانی در کتاب فارسی چهارم ابتدایی چاپ‌شده بود هنوز عده‌ای به خاطر داشته باشند؛ تصویر مرد میانسالی در حال سفالگری. هنرمندی که حدود ۶۰ سال از عمرش را به سفالگری مشغول بود، استاد محمد حیدری معروف به مش حیدر که در روز ششم فروردین‌ماه امسال درگذشت.

نخسـتین اثری که حیدری از گل سـاخت، یک دیزی از گل رس بود که به گفته خودش، وقتی آن را از آتش کوره بیرون آورد، دنیایی از زندگی و عشق را با خود همراه داشت. او یک بار گفته بود: «وقتی دست به گل می‌برم و به دیگران می‌آموزم، انگار دوباره متولد می‌شـوم و حضور در کلاس‌های آموزشـی مدرسه کمال‌الملک اراک، حمام چهارفصل، سرای مهر تفرش و خمین از بهتریـن لحظات زندگی‌ام بوده اسـت.» حیدری در سال ۱۳۱۴ در شهر آستانه از توابع شهرستان شازند متولد شد. او همواره به‌عنوان یکی از پایه‌های اصلی نمایشگاه‌های اسـتان مرکزی توجه همه را به خود و دستگاه سنتی سفالگری‌اش جلب می‌کرد. استاد حیدری کار سفالگری را از پدر و عمویش یاد گرفته بود و در همان دوران همراه آنها در کارگاه سفالگری‌شان هر روز بیش از ۲۵۰ خمره، لعاب می‌زد. استاد حیدری بیش از پنج‌هزار شاگرد سفالگر را تربیت کرده است.

{مثبت و منفی........}

سربازان تازه‌نفس

+ یگان حفاظت سازمان جنگل‌ها، مراتع و آبخیزداری کشور اعلام کرد که هزار سرباز جدید برای حفاظت از عرصه‌های طبیعی در سالجاری در نظر گرفته شده. این کار شایسته یک نشان مثبت برای این یگان به همراه دارد.

باغ‌راه دماوند

+ کاشت ۴۰۰ درخت، نصب ۱۴ آلاچیق و ۲۴ نیمکت و غیـره از جمله کارهایی است که باعث شد خیابان دماوند تهران در محدوده بزرگراه یاسینی تا سـه راه تهرانپارس به باغ راه تبدیل شود. شهرداری منطقه هشت تهران که بانی این کار بوده یک نشان مثبت دریافت می‌کند.

ضابطان قضایی

+ یک نشـان مثبـت برای سـازمان محیط‌زیست که توانسته با رفع موانع قانونی، محیط‌بان‌های محیط‌زیست را به سمت ضابطان دستگاه قضایی برسـاند. پیش از این محیط‌بان‌ها اختیارات زیادی نداشتند و برای حفظ محیط‌زیست به مشکل برمی‌خوردند.

مرگ درخت پیر رشت

− درخت کهنسال بقعه سید رقیه در رشت توسط سازمان اوقاف گیلان قطع شد. این سازمان اعلام کرده که این کار با مجوز منابع طبیعی بوده در حالی که منابع طبیعی این را انکار می‌کند. از آنجا که قطع این درخت اصولا در حیطه شهرداری رشت بوده و این ارگان هیچ مجوزی در این باره صادر نکـرده، به قطع کننده این درخت کهنسال یک نشان منفی تعلق می‌گیرد.

تخریب نخجیر

− سـازمان میـراث فرهنگی اسـتان مرکزی اعلام کرده که گردشگران قسـمتی از بلورهای غار نخجیـر را تخریب کرده‌اند. این سازمان یک نشان منفی می‌گیرد، چرا که برای بازگشایی آن صدمات زیادی به غار وارد کرد و حالا هم هر گردشگری می‌تواند به بلورهای این غار صدمه بزند.



نادر کرمی، محیط‌بان و عکاس توسط پلنگ زخمی شد

برگشت پلنگ

وقتی محیط‌بان عکاس شود، یعنی بهترین موقعیت‌ها را برای به دسـت آوردن تصاویری از حیات‌وحش به دسـت آورده، همان کاری که نادر کرمی ـ محیط‌بان پارک ملی توران در سرمحیط‌بانی منطقه دلبر ـ انجام داد. البته این کار خطرات خاص خود را هم دارد؛ درست همین خطری که کرمی را چند روزی خانه نشین کرد؛ پلنگ پهلوی او را به دندان گرفت و جای پنجه‌هایش را روی کمر او به یادگار گذاشت. داستان این رویارویی را خود کرمـی این‌گونه تعریف می‌کنـد: «همکاران محیط‌بان تماس گرفتند و گفتند که پلنگی را دیده‌اند. من هم خودم را به سرعت برای عکاسی از آن به منطقه رساندم. پلنگ متوجه حضور ما که شد برگشت و رفت و فقط توانستم از پشت او چند عکس بگیرم. فکر کردم رفته، اما پشت بوته‌ای در ۱۵۰ متری من کمین کرده بود. نادانسته از کنارش رد شدم و حیوان بیچاره هم که ترسیده بود، پرید روی من.» نادر کرمی ۱۲ سالی است که محیط‌بانی می‌کند و خیلی از عکاسان حیات‌وحش او را به خوبی می‌شناسند، چرا که هر بار برای عکاسی به منطقه نگهبانی او می‌روند با سئوال‌های بیشمارش درباره عکاسی مواجه شده‌اند.



اجلاس جهانی سایتیس، خرید و فروش خزنده بومی ایران را رسما ممنوع کرد

تجارت سمندر لرستانی ممنوع!

سمندر لرسـتانی، گونه نادر ایرانی که تا پیش از این توسط افراد محلی به وسیله ابزار ابتدایی مثل آفتابه و قوطی از طریق مرز عراق از کشـور خارج می‌شد و در کشورهای اروپایی به فروش می‌رسید، براساس معاهده نجات گونه‌های جانوری گیاهی در تمام دنیا ممنوع شد.

اگرچه این سـمندر کوچک و زیبا پیش از این در فهرست قرمز سازمان جهانی حفاظت از منابع طبیعی (IUCN) قرار گرفته و تجارت آن در داخل کشور رسـما ممنوع بود، اما در نبود نظارت‌ها به راحتی در داخل کشور خرید و فروش می‌شد. خطر انقراض این گونه، کارشناسان بین‌المللی را وا داشت تا ممنوعیت خرید و فـروش این خزنـده را در اجـلاس جهانی سـایتیس که فروردین‌ماه در قطر برگزار شد، رسما ممنوع کنند. این خزنده که به راحتی در کف یک دست جای می‌گیرد، فقط در منطقه لرستان زندگی می‌کند و به دلیـل خال و نوارهـای زرد یا نارنجـی به روی پوست قهوه‌ای‌اش بسیار مورد علاقه آکواریوم‌داران و کلکسیونرهای داخلی و خارجی است. علاوه بر این کلکسیونرها، موسسات پژوهشی آلمانی و فرانسوی بودند که با پرداخت ۳۰۰ تـا ۵۰۰ دلار این جانور در خطر انقراض را خریداری می‌کردند.





این رسم بختیاری نیست
این هم یک شیر آفریقایی به سبک مجسمه‌سازی رئال اروپایی بر روی مزار بختیاری!/عکس:علی عطایی

نسل شیرهای سنگی ایرانی مثل شیر ایرانی در حال ور افتادن است

انقراض شیرسنگی

مهناز صبور

نیم قرنی است که از انقراض شیر ایرانی می گذرد و همنژاد آن را تنها در هندوستان می توان یافت و زیست‌شناس ایرانی برای مطالعه شیر ایرانی باید به هند سفر کند! این سرنوشتی است که روزگاریست شیر سنگی ایرانی هم دچار آن شده و دیر بجنبیم آن را فقط در موزه‌ها و مجموعه‌های خارجی خواهیم دید. بر دامنه زرد کوه، روزگاری ایرانیان شیرمردان خود را با نشانی از شیر سنگی به خاک می‌سپردند تا یادی باشد از دلاوری‌های آنها برای وطن. مردان لرستان و بختیاری در زندگی پر مخاطره خود چنان می‌زیستند که مزارشان را لایق بهترین و خوش‌نقش‌ترین شیرها، پس از مرگ می کرد. اگر چندی پیش به یکی از این گورستان‌ها سری می‌زدید تا چشم کار می کرد شیر سنگی بود؛ شیرهایی با نقش شمشیر و گرز و تفنگ و تسبیح. اما شیرهای نگهبان را چندی است از سرزمین نیاکانشان کوچ داده‌اند. سرقت و صادرات شیرهای سنگی، تخریب گورستان‌های شیرسنگی برای راه‌سازی و آسفالت مقبره بزرگان ایل، استفاده نابجا از شیرهای سنگی برای آراستن دروازه پارک‌ها و همینطور فرسایش طبیعی شیرها امراض و بلایایی است که نسل شیر سنگی را برانداخته و میراث فرهنگی منطقه هم به آن توجهی ندارد. مردان بختیاری وقتی برای تخریب یکی از قبرستان‌های بزرگ ایل به منظور ساخت جاده در شهرستان اردل از توابع چهار محال و بختیاری شکایت کردند، پس از گذشت سال‌ها تنها دلیل رسیدگی نکردن به شکایات، ثبت نشدن این آثار در فهرست میراث ملی ذکر شد که این خود نشانی دیگر است از بی‌مهری مسوولان. سر اوستن هنری لایارد سیاح انگلیسی دوره قاجار در کتاب خود درباره زندگی مردم بختیاری با نام سفرنامه لایارد یا ماجراهای اولیه ایران می‌نویسد: «بختیاری‌ها مجسمه‌هایی از شیر بر سر قبر بزرگان خود می گذارند تا بزرگان ایل از افراد عادی قابل تشخیص باشند». آنها که شیرهای سنگی را جابه جا می کنند، باید بدانند که در زیر هر شیر سنگی یک شیرمرد بختیاری خفته است و با جابه‌جا کردن آن گویی گوری را بی‌نشان کرده‌اند. هنوز هم پس از گذشت سالها این رسم کهن پا بر جاست اما با شیوه‌ای کاملا متفاوت و عجیب. خانواده‌های ثروتمند بختیاری بر سر مزار مردان خود با هزینه گزاف شیرهایی می گذارند که بختیاری نیستند. اگر محلی‌ها به سبک و سنت نیاکانشان وفادار نباشند از دیگران چه انتظاری می توان داشت. پیرمردی بختیاری از اهالی فارسان می گوید: «من شب‌ها نمی خوابم و با سر و صدا مانع از کار افرادی می‌شوم که بی‌هیچ ترس و واهمه‌ای به جان شیرهایی می‌افتند که در زمان مانشان عزت و سربلندی قوم بختیاری بودند. از محلی‌ها هر کس شیر فروخته خیر ندیده. اما مگر تا کی من می توانم شب‌ها بیدار بمانم» ■

از سر گور تا سر در پارک
زمانی از شیرهای سنگی هفشجان به عنوان زیباترین و خوش‌نقش‌ترین شیرها یاد می‌شد، اما حالا، تنها با گذشت چند سال هیچ نشانی از شیر سنگی در گورستان هفشجان نیست و تنها با طی مسافتی کوتاه در پارک معلم هفشجان بر دو طرف دروازه، دو شیر سنگی می‌بینیم که بی هیچ حرف و سخنی به دست شهرداری هفشجان رام شده‌اند و به جای آنکه همنشین خاک شیرمردان باشند، همبازی کودکان در بوستان‌اند
عکس:علی عطایی



Qom's Dome
The golden dome is shining in the middle of the shrine. It is always in the lime light of the visitors looks
Photo: Mahdi Marizad

Through the History

A travel to the historical Qom

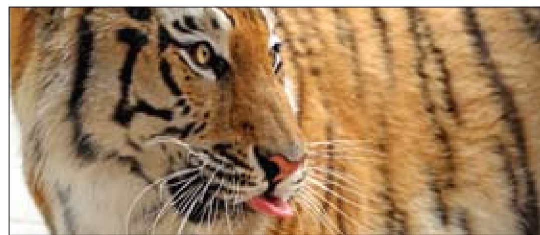
Qom city is not only destined for a pilgrimage, but also is one of the historical cities in the center of Iran. The magnificent building which we are to introduce will prove this. The general mosque is one of the oldest mosques of Qom. T he chief part of it had been established in 6th century, by Fath Ali Shah in Qajar dynasty. The 30 meter heighted dome of the mosque shows off the dignity of Qajar architecture. Besides you can visit two old historical school of Jahangir Khan and Ghiasie which only its façade has been left out. Hamze shrine is the tomb of 7th Shiite Imam's son. Here you can see the most wonderful and strange dome in in the treasure of Iranian architecture. There were many old historical houses in Qom, but today most of them are destroyed to form avenues. Only three houses of Zand, Yazdan panah and Shakeri are survived to remind us of the dignity of Qajar houses with great facades and beautiful Badgirs.And now it is the time to go to Bazaar, long series of shops. It is divided into two separate parts: old Bazaar and the new one.The old bazaar is a live museum of old crafts such as smith craft, turnery, inlaid work and dyeing. These old crafts are fading away gradually. The new Bazaar has an old bath and also a large Timche _ covered enclosure containing several shops. Astane museum is another place you should surely visit. The origin of some object in this museum goes back to one millennium B.C. besides there are the gravestones of Qajar kings, safavid hand-woven works, Islamic tiles and also many manuscript of Quran. By the way don't forget to buy the Qom's souvenir, Sohan. It is a kind of sweet paste.



Going with the Wind

Paragliding, an enjoyable flying sport

Flying has been the greatest wish of mankind from the old days up to now. Nowadays paragliding is one of the popular flying sports which verify this wish. A paraglider is a free-flying aircraft with no motor or cabin for the pilot. It works with the pressure of air entering the vents in front of the wings and carries you up in the sky.This year paragliding matches is held in Minu-Dasht in Gorgan. The heights of Zangelab, Cheragh-Tape and Tange-rah are the best places of this region to fly. Learning this sport is not so difficult, what are important are your steadiness and the number of flying you have done. Every flying is a new experience. Everybody with no heart-disease and self-confidence can learn it in two weeks. In Iran we have more than two thousand pilots of paraglider. When no wind is blowing or it is stormy, all flights are cancelled. To have a safe flying, we should know that in what weather we can fly. We should have continuous connection with the educator and we should be in agreement with the group. If we observe all these factors we will have a safe flight, nevertheless it is all risk.



Return of the Caspian Tiger?

The brief account of the Caspian Tiger in Iran

Once upon a time there were the monotypic cat kinds in Iran. They were known as Iranian cats, which lived in north and north-east of Iran. They were Caspian tigers. Unfortunately this unique animal became extinct and is 70 years that no sign of its existence has been observed. Today nobody knows about the Caspian Tiger. It was the biggest tiger of the world after the Siberian tiger. Large body, big head, strong jaws and long tail were its apparent features. It was a skillful hunter.The beginning of 20 century is the beginning of the Caspian Tiger's extinction.



Glory of Iran

The Glory of Iran Exhibition in National Museum of Iran

It was a long time that the Austrian government has thought about the ways to reduce the expenditure of governmental organizations. So they planned to omit some less popular fields in universities. One of these fields was Iranian studies. Coincidently, the first exhibition of the ancient Iranian works with the name of "seven thousand years of Iranian art" has been held in Viena. This exhibition has met a huge number of visitors. The news of the Iranian caravan widely spread in European countries. The countries one after the other asked Iran to hold this exhibition in their countries. It made them to know the true face of Iran better than the past. Among all the countries that the exhibition had been hold there, it was Mexico which broke the record of visitors. Now the number of the tourists who come to Iran is increasing. The number of visitors of National Museum of Iran breaks the record of visitors in New Year. These are all the consequences of introducing our cultural heritage.



In the name of Ahura-Mazda
Hormuz means Ahura Mazda, the ancient Iranian God. Abu Musa, Tonb Islands, Kish, Qeshm and Hormuz are the most important Iranian Islands of the Persian Gulf
Photo: Majid Nagahi

The Rainbow of the Persian Gulf

The geological and esthetic features of Hormuz Island

Hormuz Island is the wonder of geology not only in Iran but in the world. It s a research laboratory for the geologists, and it is also a beautiful view for the artists. It is not an ordinary island. It is a dome-shaped pile of salt which emerged out of water and became visible about 500 millions years ago. This pile has brought out many other rocks and stones from different layers of the ground while it was coming up to the sea level. This mass of the salt and stones has become the foundation of the island. Almost 200 thousands years ago as a result of the rainfalls, the surface layer of the salt had been washed away and only the colored stones have remained. Now Hormuz with all her beauty shines as a jewel in the Persian Gulf.

Hormuz is the museum of the minerals. Some important biological events have made the southern coast of the island covered with the red ochre. The local residents of Hormuz call it Gelak. It is edible and is used to make popular local bread in Hormuzgan province. The different colors of the Hormuz are the consequent of the combination of different minerals to form the stones and the rocks.You can not separate the colors you see in Hormuz. But apparently they are in major colors and besides are in White, yellow, orange, pale-yellow, brown and the light sky-blue. The meeting of the blue water of Persian Gulf with the red color of the coast under the azure sky, is such a wonderful scene that you can find it nowhere but Hormuz.



Forgotten Treasure

A guide to visit the museums of Sa'd Ābād

In north of Tehran, in a verdant valley, Darband, at the foot of Tochal mountain, there is a region where had been the summer residence of the kings of Qajar dynasty. Here is Sa'd Abad, the collection of 18 palaces that todays 13 of them converted to the museum.This area is the forgotten nature of Tehran. Let's have an excursion through the museums of Sa'd Ābād.The White Palace also protect from the most expensive objects of different civilizations. After that is Behzad museum, we can see the works of this great Iranian painter in. The next is the museum of calligraphy which is named Mir-Emād. The other museum is Ābkar painting museum. It is the collection of Ābkar's paintings. Military museum as its name shows is the collection of military tools of different eras.The green palace, which used to be the special palace of Reza-Shah, is one of the most beautiful and magnificent of this collection. Omidvar brothers who are the first Iranian tourists have gifted all the objects and data that they gather during their journeys to Sa'd Ābād. They are kept in Omidvar museum. One day in Sa'd Ābād is equal with reading a book on the history of Iran.



The Museum of Gravestones

A travel to Sefid-chah, a village in Mazandaran

Sefid-chah is the name of a village in Behshahr city, in the province of Mazandaran. There is a cemetery in this village covered with white earth. The villagers believe that the dead who are buried in this cemetery are not wearing out. They keep a handful of the white soil in their houses. This cemetery is not fearful, it is mysterious and wonderful. It is beautiful and is not like no other cemeteries. When we enter the graveyard there is a vast area, full of standing gravestones. They are full of designs and ornaments.



Delicious Heritage

The past and the present of Chelo-Kebab

Chelo-kebab is an Iranian popular food that its fame has gone beyond the boundaries of Iran. It is made up of meat, onion, salt and some spices. Its cooking is attributed to Qajar era. There are many documented narrations that prove the popularity of this food in royal court of Naser ed-Din Shah. When Naser-Mirza had left Tabriz and destined for Tehran, many men accompanied him, one of them was Ali ollah who had prepared kebab for him.Later he becomes the first founder of roaster shop in Tehran. This skill has passed from the father to the son, and now we have Nayeb Restaurant where is for the offspring of Ali Ollah. From the Qajar to the Pahlavi era, the roaster shop had served kebab only for lunch. Those days people sit on the platforms not chairs, they also eat chelo-kebab with hand not using spoons and forks. Almost it was 1310 when women were allowed to go to roaster shops with their husbands. Before that it was forbidden. Some old roaster shops are Shamshiri, Melli and Sharaf-ol Eslami.



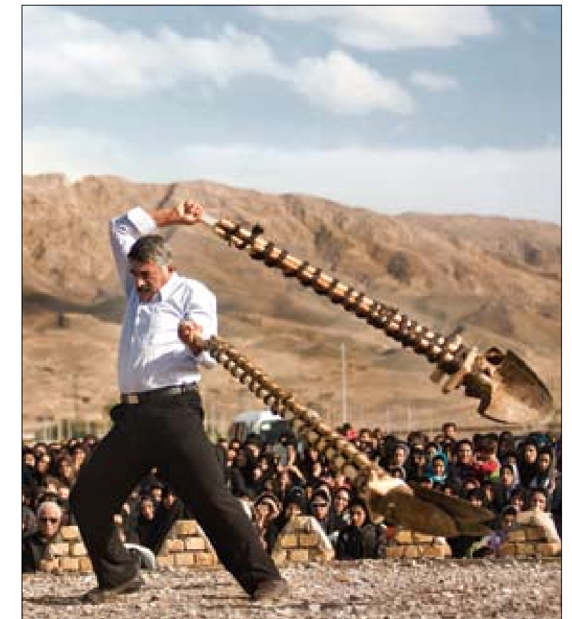
Strong Wonder
The simple and wonderfull architecture of this shrine is strong enough to resist against the cold climate of the Lorestan
Photo: Mohamad Mahdi Bahmani

A Shrine in Aznā

A travel to a sanctum village in Lorestan

We want to familiarize you with the holy shrine of two decent offsprings of Imam Hassan. This shrine is in Lorestan province, Aznā city. As you enter this sanctum, the conic dome of shrine draws your attention and shows off its beauty. An old man, one of the inhabitants of Aznā says for us the history of the shrine. Almost 950 years ago an honorable man, Ahmad Madani from Madina has destined for Mashhad in Iran. On the way he temporarily settled in Aznā. He understood that the grave of two decent men Zeid and Ghasem is hidden in this village beside a buried treasure. He started to build a shrine for them.

The old man leads us to the entrance of the shrine. The façade with two lengthened arches appears higher. The vaulted ceiling is so beautiful. A vestibule leads us to the yard with four balconies and a flowerbed. The opposite balcony ends in the room under the dome. All around the room is fully decorated with tile workings and plastering of 8th century. Inside the room there are two old wooden box eswhich their engravings proved that they had made in 850 A.H. the villagers turn on their lantern and the lights with a burning candle if the holy shrine. They believe that it is good for them.



Asking the Sky for the Rain

The custom of Bil-Gardāni in Nimewar

Come along with us to travel to Nimewar, the city of queries in Arak province. We want to take pleasure of watching a thousand -year- old tradition which is still performed. It is Bil-Gardāni, it literally means rotating the spade.This custom is usually performed in early spring and in the central square of the city. There is a great crowd around the square where is the show platform. Bil-Gardāni begins with the arrival of the group of 20 men, all in white with stand-up collar. They stand in some arranged rows while they carry the spades on their shoulders like musketeers. All in serious air march past in front of the brigadier on horseback. Their clothes belong to no particular army or a definite era. The brigadier asks one of the group members who is the water distributor about the process of sweeping the canal line, and he answers. Then the brigadier gives him a medal. Then it is announced that spade bearers are coming. They turn around the spades in the air, symbolically to recall rain from the heaven. The music band accompanies them by playing cymbal, drum, and flute. In this custom,spade is a symbol firmly rooted in history of these people.Bil-Gardāni used to be performed after the end of sweeping the long canal of 18 km. All this tradition shows the importance of water for the local residents of this dry region.

Sarzamin-e-Man

Iranian Cultural and Geographical Studies Journal

Hamshahri Magazines Group
Address: 101, Karim Khan Zand Ave.
Tehran, IRAN
Postal Code: 15856
Phone: + 98 - 21- 84321- 316
Advertising: + 98 - 21- 888 -12267
Subscription: + 98 - 21- 84321- 843
email: sarzamineman@hamshahrimags.com



Everlasting Treasure
Golden glorious treasure of Gilan (Marlik) is just a little part of the exhibition of the Glory of Iran
Photo: Hosein Karimzadeh

